

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



بازخوانی زندگانی حیدرخان عمو اوغلی

سینا صابری

سرشتاسه	: صابری، سینا، ۱۳۶۸ - Saber, Sina
متوان و نام پدیدآور	: بازخوانی زندگانی حیدرخان عمواغلی / تالیف و گردآوری سینا صابری.
مشخصات نشر	: تهران: موسسه آموزشی تالیفی ارشدان، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۲۷۵ ص: - مصور، نمونه.
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۰۸-۱۷۸۲-۶
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۲۶۳ - ۲۷۵.
موضوع	: حیدر عمواغلی، ۱۲۹۸ - ۱۳۴۰ ق.
موضوع	: ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ ق. -- جنبش‌ها و قیام‌ها
<b>Iran -- History -- Qajars, 1779 - 1925 -- *Protest movements</b>	
رده بندی کنگره	: DSR ۱۴۵۳
رده بندی دیویی	: ۹۳۳/۲۵۵
شماره کتایشناسی ملی	: ۸۵۴۸۷۶۹
اطلاعات رگورد کتایشناسی	: فیبا



مؤسسه آموزشی تالیفی ارشدان

نام کتاب:	بازخوانی زندگانی حیدرخان عمواغلی
تالیف و گردآوری:	سینا صابری
ناشر:	آموزشی تالیفی ارشدان
ویرایش:	اول
نوبت چاپ:	اول ۱۴۰۰
طراح و گرافیکست:	www.irantypist.com
شابک:	۹۷۸-۶۲۲-۰۸-۱۷۸۲-۶
شمارگان:	۱۰۰۰
مرکز خرید آنلاین:	www.arshadan.com www.arshadan.net
مرکز پخش و توزیع:	۰۲۱۴۷۶۲۵۵۰۰
قیمت:	۱۷۵۰۰۰ تومان

## برخی آثار منتشر شده از نگارنده

آیات اجتماعی قرآن (نارون دانش / ۱۳۹۹)

اسناد و منابع ادیان و مکاتب در ترازوی نقد اجمالی (قلم آذین رضا / ۱۳۹۷)

آیات پیامبر اسلام و سروده‌های زرتشت (نارون دانش / ۱۳۹۹)

پیشوایان خراسانی علم و هنر در دوره‌ی اسلامی (آرسس / ۱۳۹۷)

تاثیر دانش نجوم مسلمانان بر نجوم مغرب زمین (آرسس / ۱۴۰۰)

آزمایشات اثرگذاری اعداد و حروف در حیات زمینی (آرسس / ۱۳۹۷)

مبادی ماوراءالطبیعه از دیدگاه اسلام و علمای اسلامی (پازینه / ۱۳۹۶)

پاسخ به شبهات دن گیسون در مستند شهر مقدس (آرسس / ۱۳۹۸)

کاوشی در تاریخ دفینه‌یابی (آرسس / ۱۳۹۹)

مواد مخدر و رویای عارفانه (آرسس / ۱۳۹۹)

Experiments for effect of numbers, and words on the life of the earth(۲۰۱۹)

Documents and sources of religions and schools as a yardstick of a bief criticism(۲۰۱۹)

Most influential mystical figures in Iran's contemporary history(۲۰۱۸)

## فهرست

- ۸.....مقدمه
- ۱۰.....حیدرخان در لسان دیگران
- ۱۴.....معرفی اجمالی
- ۲۰.....تاریخ های مهم در زندگانی حیدر عمو اوغلی
- ۲۹.....یادی از پدر حیدرخان عمو اوغلی
- ۳۱.....دیگر مبارزان انقلابی خانواده تاری وردیف
- ۳۲.....تقریر خاطرات حیدر عمو اوغلی
- ۳۳.....برق حرم علی بن موسی الرضا (علیه اسلام)
- ۴۷.....عواملی که سبب شد «حیدر خان» به عرصه مبارزاتی ایران وارد شود
- ۵۴.....قلبی رئوف
- ۵۷.....ورود به تهران
- ۶۱.....ترور میرزا علی اصغر اتابک
- ۶۷.....ترور محمد علی شاه
- ۸۴.....ترور شجاع نظام مرندی
- ۸۶.....خدمات حیدرخان در سلماس و خوی
- ۹۷.....مبارزات مشترک کارگران ایران و روس
- ۱۰۲.....لنین و انقلاب مشروطه ایران
- ۱۱۷.....نقد نظریات کسروی
- ۱۲۰.....نقد گفتار فریدون آدمیت
- ۱۲۵.....ترور سید عبدالله بهبهانی
- ۱۳۹.....پارک اتابک
- ۱۴۵.....تبعید حیدرخان پس از فتح تهران

۱۵۲	.....	حیدر خان در جنگ جهانی اول
۱۶۱	.....	حیدر خان، احزاب و تشکل ها
۱۶۲	.....	حزب اجتماعیون عامیون
۱۶۸	.....	حزب دموکرات
۱۷۱	.....	کمیته مجازات
۱۷۲	.....	انجمن بین الطلوعین
۱۷۳	.....	گروه ضربت
۱۷۴	.....	کمیته حیدر عمو اوغلی
۱۷۵	.....	جنبش مقاومت عراق
۱۷۶	.....	تشکیلات قیزیل شرق قطاری و مسلمان بیروسو
۱۷۷	.....	حزب انقلابی ایران
۱۷۸	.....	حزب عدالت (کمیته عدالت - حزب کمونیست ایران)
۱۸۲	.....	کنگره شرق
۱۸۴	.....	حیدر عمو اوغلی و کمونیست
۱۸۷	.....	کمیته جنگل (شورای دهقانان)
۱۸۸	.....	حیدر خان و نهضت جنگل
۱۹۳	.....	آشفستگی رابطه حیدر خان با روسیه
۲۰۱	.....	وفات
۲۱۴	.....	در زندان
۲۱۷	.....	نامه هایی با موضوع حیدر خان
۲۵۸	.....	رابطه حیدر خان با برخی مبارزین دیگر
۲۶۰	.....	حیدر عمو اوغلی و اشخاص هم نام
۲۶۳	.....	منابع

## مقدمه

مطالعه تاریخ همواره با فراز و نشیب های فراوانی رو به رو بوده چراکه در نگارش تواریخ، افرادی با تنوع در ایدئولوژی، سطح فکری و آگاهی دست داشته اند و مضاف بر این در ارزیابی وقایع یک موضوع تاریخی گاهی پیش خواهد آمد که نیاز به زمان احساس می گردد زیرا اسناد و مدارکی که در سالیان پس از آن واقعه در گذر زمان به دست می آیند می تواند یافته های گذشته را با تغییراتی رو به رو سازد؛ از این روست که بازخوانی برخی از وقایع با گذشت زمان و ارزیابی مجدد اسناد و تواریخ، امری ضروری می نماید.

در موضوع این کتاب که سرگذشت یکی از رهبران و مبارزان نهضت مشروطه ایران و نیز انقلاب اکتبر روسیه به نام «حیدر عمو اوغلی» بازخوانی خواهد شد، در آینده خواهیم دید که اشتباهات متعددی از سوی تاریخ نگاران رخ داده است و از آنجایی که مادر بزرگ اینجانب، خواهرزاده «حیدر عمو اوغلی» بوده است با حوصله بیشتری به پژوهش و بررسی همه جانبه اسناد و تواریخ پرداختم.

به هر ترتیب، سعی اینجانب بر آن بود که هر آنچه از اسناد و کتب و اظهار نظرهایی که پیرامون شخصیت حیدرخان در تاریخ معاصر موجود بوده را بررسی نمایم و در این کتاب اولاً یک آشنایی کلی از حیات «حیدر عمو اوغلی» برای خوانندگان این سطور ایجاد نمایم؛ ثانیاً مسائلی را بیشتر اشاره نمایم که ابهاماتی نسبت به آن وجود دارد؛ ثالثاً از ذکر آنچه در کتب تاریخی به دفعات اشاره شده است (همچون بیان خاطرات خود حیدرخان و تره های حیدر عمو اوغلی و امثالهم) پرهیز نمایم.



امید آنکه در نگارش و مطالعه تاریخ با دقت نظر بیشتری گام برداریم تا خود را  
مورد اتهام آیندگان قرار ندهیم و همچنین اندیشه سایرین را به کج راهه خودمان هدایت  
نسازیم.

سینا صابری

## حیدرخان در لسان دیگران

کریم طاهر زاده بهزاد<sup>۱</sup>:

حیدرخان نفوذ روحی فوق العاده داشت تا آنجا که هرکس را با ادای چند جمله، مجذوب و منقلب می نمود... حیدرخان مرد صریح اللهجه و رشید و میهن پرست بود و حافظه قوی و هوش سرشار و بیانی سحرآمیز داشت. عزم و اراده حیدرخان ورد زبانها بود و هرکس نام او را می شنید لرزه بر اندامش می افتاد، ولی وقتی که با او رو به رو می شد یک مرد متواضع و بذله گو و شیرین صحبت و خوش سیما را مشاهده می کرد و نسبت به او ارادت می رساند. حیدرخان به پول و مقام اعتنا نداشت و دنیا را از دریچه استغنا می نگریست. تنها ایده آل او اصلاح اوضاع تاسف آور ایران بود<sup>۲</sup>.

علامه قزوینی:

من در هر دو شهر مزبور [پاریس و برلین] او را دیده بودم. مردی بود بسیار شجاع، فوق العاده با تهور و پُر دل و بی ترس و بی باک و جانش را به تعبیر معروف همیشه در کف دست داشت و از مواجهه با خطر و خوض در مهالک بلکه از مرگ رویاروی به هیچ وجه روی نمی تافت و مخاطرات عظیمه را گوئی از جان و دل طلب می کرد<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup> مهندس، معمار، عضو اجتماعيون عاميون و از مبارزين مشروطه بود.

<sup>۲</sup> قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، ص ۴۳۷ و ۴۴۱

<sup>۳</sup> مجله یادگار، سال سوم، شماره پنجم، ص ۴۰

### محمدعلی جمال زاده<sup>۱</sup>:

مردی رشید و جوانمرد و لوطی صفت و از زندگی و وقایع نترس و جسور و ظاهراً آرام و خندان و شوخ شناختم که به ایران عشق سرشاری داشت و از حقه بازی های سیاسی سخت متنفر بود، و از گفتن حقایق با آنها و در حق آنها و حتی در حضورشان ابا و امتناعی نداشت. خدا او را بیامرزد... جوانان وطن پرست و فدایی را بلد بود مجذوب و مطیع خود بسازد و می دانست چگونه باید با آنها رفتار نماید که مطیع و متقادش باشند و چون به پول اهمیتی نمی داد و به دیگران می رسانید این نیز خود بیشتر جوانان را به او علاقه مند می ساخت<sup>۲</sup>.

### دکتر سلام الله جاوید<sup>۳</sup>:

حیدر عمو اوغلی از پیشتازان آزادی ایران، از پیشقدمان جنبش خلق، از دلاوران طبقه محروم ایران است. از جوانی پا به معرکه می گذارد، می داند چه می کند و چه باید بکند. هدف خود را از دیده دور نمی دارد با دشمن نمی سازد و دل سرد نمی شود، انزوا نمی گزیند، پیش می رود، از پس خود نمی نگرد...<sup>۴</sup>

### عارف قزوینی:

شخص بزرگی و چکیده انقلاب بود<sup>۵</sup>.

<sup>۱</sup> نویسنده، مترجم و فعال سیاسی که با حیدرخان نیز مراوده داشت.

<sup>۲</sup> چکیده انقلاب حیدرخان عمو اوغلی، ص ۲۷۲ و ۲۷۳

<sup>۳</sup> ایشان که سابقاً به مددزاده مشهور بود پس از آشنایی با حیدرخان، عضو حزب عدالت شد. در سال

۱۹۱۶ نخستین گروه دانشجویان ایرانی باکو را تشکیل داد.

<sup>۴</sup> دو قهرمان آزادی، ص ۴۵

<sup>۵</sup> دیوان عارف قزوینی، ص ۱۰۵

### کاظم شاه‌رخی<sup>۱</sup>:

حیدر عمو اوغلی همان است که تاریخ مشروطه ایران، او را مانند برلیانت ذی قیمت در فرق خود نشان می‌دهد...معلومات حزبی و دور اندیشی و سواد سیاسی او بر اقران و امثالش<sup>۲</sup> می‌چربید، مردی بود به تمام معنی روشن، مدبر، خردمند، مآل بین، مصمم. در اطراف کاری که لازم بود انجام شود درست فکر می‌کرد، سود و زیان آن را می‌سنجید و سپس بلافاصله قدم پیش می‌نهاد.<sup>۳</sup>

### علیزاده<sup>۴</sup>:

در تاریخ انقلاب مشروطه ایران اگر به دیده انصاف بنگریم، مرحوم عمو اوغلی فاضل‌ترین، رشیدترین و پاکدامن‌ترین سران انقلاب ایران محسوب می‌شود و اگر یک روز ملت ایران مثل سایر ملل از خادمین خود قدرشناسی نماید جا دارد مرحوم عمو اوغلی را در ردیف اول قرار داده مجسمه آن مرحوم را در ردیف صنایع الدوله، حاج میرزا ابراهیم، خیابانی، ستارخان و امثال او در مقابل مجلس شورای ملی نصب نماید.<sup>۵</sup>

### نریمان حسن زاده<sup>۶</sup>:

<sup>۱</sup> کاظم شاه‌رخی که سابقاً با نام امیرزاده شناخته شده بود از اعضای حزب بود که با حیدرخان نیز مروده داشته است.

<sup>۲</sup> در متن اصلی واژه امثال آمده

<sup>۳</sup> آزاده گمنام، ۹۳

<sup>۴</sup> او یکی از مبارزین مشروطه بوده است.

<sup>۵</sup> دو قهرمان آزادی، ص ۴۱

<sup>۶</sup> نویسنده و شاعر آذربایجانی.

خدمات حیدر عمو اوغلو در شکل دهی کمک به انقلاب ایران، ایجاد دسته های فدایی در ایران، مسلح کردن فداییان، شرکت در جنگ های تهران و تبریز، در آزاد کردن خوی و مرند و رهبری در برپایی حکومت انقلابی، فراموش نشدنی است.<sup>۱</sup>

### رحیم رئیس نیا<sup>۲</sup>:

حیدر عمو اوغلی، انقلابی نستوه، یکی از فعال ترین عناصر ارتباط بین سوسیال-دموکرات های قفقاز و روسیه و کارآمدترین سازمان بخش حوزه های اجتماعیون عامیون ایران بود...از دوران تحصیل خود در تفلیس با آرمان سوسیال - دموکراسی آشنا شد و به مطالعات دامنه داری در فلسفه و ادبیات انقلابی پرداخت و با شرکت در جنبش های کارگری قفقاز، تجارب عملی گران بهایی در زمینه سازماندهی و فعالیت حزبی به دست آورد.<sup>۳</sup>

### عبدالحسن نوائی<sup>۴</sup>:

مرحوم عمو اوغلی مردی متدین، انقلابی و فعال بود و از این لحاظ در میان کلیه آزادیخواهان ایران نظیر نداشت. زندگانی او سراسر در خطرات گذشت ولی او هرگز نهراسید و از روز نخست برای یک هدف مقدس یعنی نبرد با استبداد و ظلم و کمک به مردم ستم کش و ظلم دیده مبارزه کرد و سرانجام نیز در راه این منظور جان سپرد.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> ستارخان و جنبش آذربایجان، ص ۱۰۶

<sup>۲</sup> نویسنده، مترجم و تاریخ نگار.

<sup>۳</sup> عزیز و دو انقلاب، ص ۷۱

<sup>۴</sup> نویسنده، تاریخ نگار، نسخه شناس و از چهره های ماندگار ایران در سال ۱۳۸۳.

<sup>۵</sup> مجله یادگار، ورقی از تاریخ مشروطه، شماره اول و دوم، ص ۵۸

## معرفی اجمالی

نام: حیدر

نام پدر: علی اکبر

نام مادر: زهرا

نام خانوادگی: پس از مهاجرت به روسیه تاری وردیف گردید (تاروردیف و تاری وردیوف نیز استعمال شده).

نام کامل: حیدرخان عمو اوغلی<sup>۱</sup> (أغلی، أقلی و اوقلی نیز استعمال گردیده) تاری ویردیف<sup>۲</sup> افشار اورموی (ارومیه ای)<sup>۳</sup>.

لقب: حیدر برقی (به سبب مهندس برق بودن یا به سبب اینکه از زندان تزار با پاره کردن سیم برق نجات یافته بود<sup>۴</sup>)؛ حیدر بمبی؛ رجب بمبی (از ۱۹۱۹م)؛ صمد بمبی (گاهی در مسکو و لنین گراد خطاب شده است<sup>۵</sup>).

<sup>۱</sup> به سبب اینکه برخی آشنایان و دوستانشان، پدر وی را عمو خطاب کرده اند، حیدر خان را نیز پسر عمو یا عمو اوغلی نامیده اند.

<sup>۲</sup> از آن رو که جد حیدرخان معروف به «حاجی ملاعلی تاری ویردیوف» بوده است. البته برخی حاج ملا علی را برادر مشهدی علی اکبر دانسته اند. (شرح حال رجال ایران، ج ۱، ص ۴۶۸) / سلام الله جاوید می نویسد: قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ اغلب مسلمانان روسیه و هکذا عده ای از ایرانیان ساکن روسیه فامیل خودشان را با اوف که معنی زاده است معرفی میکردند. (دو قهرمان آزادی، ص ۲۴)

<sup>۳</sup> مجله یادگار، سال سوم، شماره ۸، ص ۶۱

<sup>۴</sup> آزاده گمنام، ص ۹۳ / ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸، ص ۳۹۲

<sup>۵</sup> اسناد و خاطره های حیدرخان عمو اوغلی، ص ۱۵۴

دین و مذهب: اسلام شیعی

توضیح: مسلمان شیعی بودن حیدرخان را از اموری چند می توان بدست آورد، از قبیل:

(۱) نام وی، پدر و مادرش از اسامی می باشد که غالباً شیعیان مورد استفاده قرار داده اند.

(۲) در زمانی که در صدد راه اندازی برق حرم علی بن موسی الرضا (علیه السلام) بوده اند به دنبال مهندس مسلمان بوده که در نهایت حیدرخان را معرفی می کنند) پیرامون این موضوع تمامی اسناد در بخش برق حرم رضوی ذکر خواهد شد).

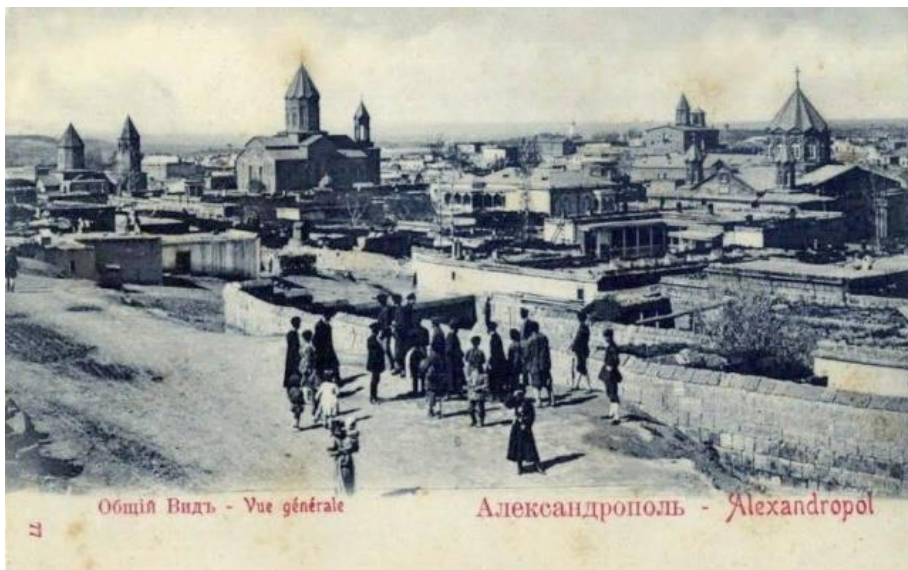
(۳) نامه ای که پس از سال ۱۳۲۶ق حیدرخان و امیر حشمت نیساری به اعضای انجمن مقدس ایالتی نوشته اند؛ در بخشی از نامه چنین آمده: «از توجهات حضرت حجت عجل الله فرجه یک نفر از ما را هم جراحات نرسیده».

(۴) بجهت احراز ریاست هیئت ایرانی در بین سلطان زاده و حیدر عمو اوغلی درگیری پیش آمد که حیدرخان می گفت: چون سلطان زاده، ارمنی است نباید نماینده مسلمانان باشد و صلاحیت نمایندگی حزب کمونیست ایران را ندارد<sup>۱</sup>.

(۵) در اعلانیه ای که تحت عنوان «نقض قانون اساسی» در پس از وقایع سوء قصد به محمد علی شاه آمده است (و در همین کتاب ذکر گردیده) در آنجا نیز به مسلمانی حیدر خان اشاره شده: «پس از اینکه دو نفر مسلمان تبعه خارجه را چند شبانه روز در قصر گلستان بر خلاف حق و قانون با زنجیر حبس کردند...».

<sup>۱</sup> حیدرخان عمو اوغلی، ص ۳۴۵

تاریخ ولادت: ۳۰ آذر ۱۲۵۹ ش / ۲۰ دسامبر ۱۸۸۰ م<sup>۱</sup> / ۱۷ محرم ۱۲۹۸ ق



تصویری از آکساندروپل (گیومری) قدیم

شهر ولادت: ارومیه. برخی سلماس و الکساندروپول<sup>۲</sup> را نقل کرده اند اما قول برادر حیدرخان که ارومیه را محل ولادت معرفی نموده قطعا صحیح تر می باشد؛ مضاف بر این در مجله یادگار، یادداشت شخصی به نام فریدون بازرگان را نقل می کند که می گوید: پدرش با حیدرخان مرآوده داشته و پدر و جد حیدرخان را به خوبی می شناخته که ایشان به طور قطع از ایل افشار ارومیه بوده. این شخص اضافه می کند که اهل سلماس است و با تحقیقاتی که از مردم این منطقه داشته مشخص گردیده که حیدرخان اهل سلماس نمی باشد و قول کسروی را معتبر نمی داند.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> مجله دنیا، سال یازدهم، شماره ۴، ص ۸۹

<sup>۲</sup> این شهر در بین سالهای ۱۸۳۷ تا ۱۹۲۴ «آکساندراپول» و بین سالهای ۱۹۲۴ تا ۱۹۹۰ «لنیناکان» و پس از استقلال ارمنستان در سال ۱۹۹۱ «گیومری» نامیده شد.

<sup>۳</sup> مجله یادگار، سال سوم، شماره ۸، ص ۶۱ و ۶۲



برادران و خواهران: حیدرخان دارای پنج خواهر و پنج برادر بود که اسامی برخی از ایشان عبارت است از عباس، سکینه، ربابه (والدهٔ مادر بزرگ نگارنده)، سلیمان، مصطفی، محمد ابراهیم، جهانگیر.

همسر: الیزابت شويسر.

فرزند: پسری به اسم ناظم (۱۹۱۷-۱۹۷۷م).

تحصیلات: حضور در دانشگاه پلی تکنیک تفلیس و اخذ مهندسی الکترونیک از باکو.

آشنایی با زبان های خارجی: روسی، فرانسه، فارسی، ترکی، آلمانی<sup>۱</sup>.

برخی فعالیت های مهندسی: پس از اتمام تحصیلات در قفقاز به نیروگاه برق بائیلوف، کارخانه مدقال بافی «حاجی زین العابدین تقی یف» و موسسات نفت «حاجی زین العابدین»<sup>۲</sup> به عنوان استاد حفار و سر مکانیک، مشغول به کار شد. بعد از آن راهی ایران می شود و در کارخانه برق مشهد و سپس در تهران مدتی را در بانک استقراضی<sup>۳</sup> و اداره راه آهن شهر ری و تهران کار کرده و در نهایت به عنوان مهندس و رئیس راه های شوسه فعالیت نمود<sup>۴</sup>.

<sup>۱</sup> آزاده گمنام، ص ۹۳ / ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸، ص ۳۹۲

<sup>۲</sup> حیدر عمو اوغلی در گذر از طوفان ها، ص ۳۰

<sup>۳</sup> این بانک علاوه بر فعالیت های بانکی، در امور صادرات و واردات نیز فعالیت داشته است از همین رو مهدی بامداد از حضور حیدرخان در تجارتخانه روسی یاد کرده که ظاهراً اشاره به همین بانک استقراضی باید باشد.

<sup>۴</sup> مجله دنیا، دور دوم، سال سوم، شماره ۴، زمستان ۱۳۴۱ / اسناد و خاطره های حیدرخان عمو اوغلی،



علی اکبر تاری وردیف  
( پدر حیدر عمو اوغلی )



صمد آرداغانی غفاری  
( داماد علی اکبر تاری وردیف )



زهرا تاری وردیف ( مادر حیدر خان )



نجیبه آرداغانی غفاری  
( خواهرزاده حیدر عمو اوغلی - مادر بزرگ نگارنده )



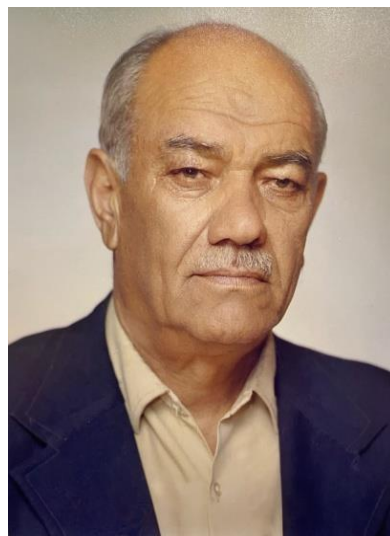
حیدر عمو اوغلی (تاری وردیف)



عباس خان (برادر حیدر خان)



مصطفی تاری وردیف



رفیع آرداغانی غفاری  
(خواهرزاده حیدر عمو اوغلی)

### تاریخ های مهم در زندگانی حیدر عمو اوغلی

بنا به برخی گزارشات در سال ۱۸۸۴ م به همراه خانواده خود به روسیه و شهر الکساندروپل مهاجرت نمود. برخی نیز شش سالگی را دوران هجرت به روسیه دانسته اند.<sup>۱</sup>

در سال ۱۸۸۸ م در شهر الکساندروپل به دبستان روسی وارد شد.

سال ۱۸۹۴ به محفل آشنایی با ادبیات سیاسی وارد شد که توسط ناظم مدرسه وی «آمیاک آوانسیان» ایجاد شده بود.

سال ۱۸۹۶ مقطع دبیرستان مدرسه ژیمناز (ژیمنازیوم) ایروان را با مدال طلا به اتمام رساند و در ۱۸۹۸-۱۸۹۹ دانشکده انرژتیک تفلیس (تنها دانشکده فنی قفقاز در آن روزگار) را تمام کرد.<sup>۲</sup>

در ۱۸۹۸ وارد یک سازمان حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه می شود. (اولین کنگره حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه که در سال ۱۸۹۸ در شهر مینسک دایر شد بی هیچ نتیجه ای پایان یافت چراکه اعضای کمیته مرکزی، دستگیر شدند.)

<sup>۱</sup> مجله دنیا، سال یازدهم، شماره ۴، ص ۸۹

<sup>۲</sup> مجله دنیا، سال چهاردهم، شماره ۱، ص ۱۱۴ / مجله دنیا، سال یازدهم، شماره ۲، ص ۲۰

در اوایل سال ۱۹۰۱ م به سبب فعالیت های سیاسی، مورد تعقیب پلیس روسیه تزاری قرار گرفت و موقتا از باکو مهاجرت کرد<sup>۱</sup>.

اوایل فوریه ۱۹۰۳ م برای دایر کردن کارخانه برق آستان قدس در مشهد حضور داشته است.

حیدرخان در روزهای آخر ۱۹۰۳ یا ابتدای ۱۹۰۴ م وارد تهران شد.

در سال ۱۹۰۵ به باکو باز می گردد و در مبارزات آنجا شرکت کرد.

تیر و مرداد ۱۲۸۵ ش ( ۱۳۲۴ ق / ۱۹۰۶ م) ترغیب برخی طلاب مسجد سپهسالار برای بست نشینی در سفارت انگلیس به توسط وی صورت گرفت.

۶ آگوست ۱۹۰۶ ( ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ / ۱۵ جمادی الثانی ۱۳۲۴) صدور فرمان مشروطیت و به نتیجه رسیدن مبارزات حیدرخان و سایر مبارزین.

شهریور ۱۲۸۶ ش ( ۱۳۲۵ ق / ۱۹۰۷ م) تصمیم گیری مجمع، برای ترور میرزا علی اصغر خان اتابک ( ملقب به امین السلطان) و اجرای عملیات با مدیریت حیدرخان.

در ۱۳۲۶ ق بمب اندازی به خانه علا الدوله جهت ترساندن وی صورت پذیرفت.

۲۵ محرم ۱۳۲۶ ( ۸ اسفند ۱۲۸۶ / ۲۸ فوریه ۱۹۰۸) فرمان قتل محمدعلی شاه از سوی انجمن آذربایجان.

<sup>۱</sup> مجله دنیا، دور دوم، سال سوم، شماره ۴

دستگیری حیدرخان در ۷ آپریل ۱۹۰۸ م به اتهام سوء قصد به محمدعلی شاه (۱۸ فروردین ۱۲۸۷ش / ۵ ربیع الاول ۱۳۲۶ق)<sup>۱</sup>.

آزادی از زندان در تاریخ ۱۶ می ۱۹۰۸م (۲۶ اردیبهشت ۱۲۸۷ش / ۱۴ ربیع الثانی ۱۳۲۶ق) که به سبب سوء قصد به محمدعلی شاه پدید آمده بود<sup>۲</sup>.

۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ (۲ تیر ۱۲۸۷ش / ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ق) مجلس به توپ بسته شد. بعد از این واقعه مجلس اول بسته شد و این تعطیلی تا فتح تهران ادامه پیدا کرد. پس از اینکه مجلس بمباران شد، حیدرخان مدتی را به قفقاز رفت و پس از مدتی به تبریز بازگشت<sup>۳</sup>.

گروهی از مجاهدین در اوایل اکتبر ۱۹۰۸ با هدایت حیدرخان عازم خوی و سلماس شدند و تبلیغات و اقدامات خود را به سرعت آغاز کردند<sup>۴</sup>.

در ۲۷ اکتبر ۱۹۰۸ (۵ آبان ۱۲۸۷ش / ۱ شوال ۱۳۲۶ق) شجاع نظام مرنندی را با بمب دست ساز از بین می برد<sup>۵</sup>.

در ۳۰ اکتبر ۱۹۰۸ (۸ آبان ۱۲۸۷ / ۴ شوال ۱۳۲۶) مجاهدان حاجی پیش نماز با سایر مجاهدان به فرماندهی حیدرخان یکی شده و میان آنها و قشون ماکو و نیروهای ارتجاعی درگیری ایجاد شد و در نهایت قشون ماکو و ارتجاعیون شکست خوردند.

<sup>۱</sup> خاطرات و ملاحظات سید علی محمد دولت آبادی، ص ۴۰۵

<sup>۲</sup> حیدر عمو اوغلی در گذر از طوفان ها، ص ۶۲

<sup>۳</sup> دولت های ایران از آغاز مشروطیت تا اولتیماتوم، ص ۸۰

<sup>۴</sup> ستارخان و جنبش آذربایجان، ص ۱۴۴

<sup>۵</sup> عزیز و دو انقلاب، ص ۲۱۸ / قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، ص ۴۳۹

۲۶ نوامبر ۱۹۰۸ ( ۵ آذر ۱۲۸۷ / ۲ ذی‌قعدة ۱۳۲۶) دسته های گُرد که به وسیله اقبال السلطنه ماکویی اعزام گردیده بودند از دسته حیدرخان شکست خوردند و خوی آزاد شد. پس از آن در فاصله اندکی مناطق بناب، روستاهای حاشیه ساحل شرق دریاچه ارومیه و سویوق بولاق نیز آزاد شدند.

در نیمه دوم دسامبر ۱۹۰۸ م دسته های گُرد و قشون ماکو دوباره به خوی حمله ور شده و حیدرخان و امیر حشمت، اعلان آماده باش عمومی دادند. پس از درگیری های صورت گرفته، قشون ماکو با تلفات فراوان فرار کردند و غنائم قابل توجهی به دست محافظان خوی افتاد.<sup>۱</sup>

از طرف حکومت آذربایجان در اواخر مارس ۱۹۰۹ سعید الممالک به عنوان والی ارومیه منصوب شد و در ۳۱ مارس عازم ارومیه شد. حیدرخان نیز به عنوان والی خوی منصوب شد و حکومت نوین انقلابی را تشکیل داد.<sup>۲</sup> در این دوران حکومت خوی بود که سامی بیگ، رئیس گمرک خانه بندری (شَه بَندر) عثمانی حیدرخان را دستگیر می کند و در نهایت سعید الممالک، فردی را که متهم به جاسوسی بود در قبال رهائی حیدرخان آزاد نمود.<sup>۳</sup>

۱۶ جولای ۱۹۰۹ م ( ۲۵ تیر ۱۲۸۸ ش / ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ ق) فتح تهران توسط مشروطه خواهان و عزل محمدعلی شاه از سلطنت.

<sup>۱</sup> ستارخان و جنبش آذربایجان، ص ۱۴۹ و ۱۵۰

<sup>۲</sup> همان، ص ۱۵۱

<sup>۳</sup> گزارش هایی از انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۷۲

بر اساس خاطرات «سید علی محمد دولت آبادی» ۲۴ ربیع الاول ۱۳۲۹ (۴ فروردین ۱۲۹۰ش / ۲۵ مارس ۱۹۱۱م) حیدرخان از تهران تبعید گردید.

هنگام آغاز جنگ جهانی اول (۲۸ ژوئیه ۱۹۱۴) حیدرخان در پاریس اقامت داشت<sup>۱</sup> و پس از مدتی بنا به دعوت مخفیانه کمیته ملیون ایرانی، از راه سوئیس به آلمان روانه شد و بعد از مدتی راهی بغداد شد تا ایرانیان مقیم عراق را آموزش نظامی داده و دسته نظامی تشکیل دهد.

در ۷ مارس ۱۹۱۵ اطلاع رسید که حیدرخان وارد ارومیه شده بدین سبب سفارت آلمان در تهران اقدام به اعزام چندین نفر از مجاهدین امتحان داده به آذربایجان نمود که به حیدرخان ملحق شوند<sup>۲</sup>.

علامه قزوینی به همراه حیدرخان در ۲۳ اکتبر ۱۹۱۵ (۳۰ مهر ۱۲۹۴ش / ۱۴ ذی الحجه ۱۳۳۳م) از پاریس به سمت برلین حرکت نمودند و در ۲۷ اکتبر ۱۹۱۵ وارد آلمان و برلین شدند<sup>۳</sup>.

در ۲۵ می ۱۹۱۶ حیدرخان از مسیر دانمارک، عازم روسیه شد<sup>۴</sup>.

<sup>۱</sup> مجله یادگار، ورقی از تاریخ مشروطه، شماره اول و دوم، ص ۵۶

<sup>۲</sup> ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴، ص ۱۵۱

<sup>۳</sup> چکیده انقلاب حیدرخان عمو اوغلی، ص ۲۱۵ و ۲۱۶

<sup>۴</sup> همان، ص ۲۱۷



در یادداشتی که علیزاده نوشته در سال ۱۹۱۷ حیدرخان به دعوت تقی زاده به برلین سفر کرد<sup>۱</sup> و پس از مدتی اختلافات شدیدی میان حیدرخان و تقی زاده ایجاد گردید<sup>۲</sup>.

چنانکه نقل شده است از سال ۱۹۱۷ م به بعد در روسیه بوده است.

در سال ۱۹۱۸ م به عضویت هیئت رئیسه کمیساریای خلق در امور ملت ها درآمد و ریاست شعبه تبلیغات بین المللی را نیز عهده دار شد.

در بهار ۱۹۱۹ م دفتر کمونیست های مسلمان (موسویورو) تاسیس شد که حیدرخان به عضویت آن دفتر درآمد. وی همچنین عضو اتحادیه انقلابیون جنگی جبهه ترکستان بود<sup>۳</sup>.

در سال ۱۹۱۹ م در زمان حضورش در پتروگراد (سن پترزبورگ)<sup>۴</sup> حزب انقلابی ایران که حوزه ای از حزب اجتماعیون عامیون بوده را تاسیس نمود و در همین سال به همراه سلطان زاده به جهت بسیج مهاجران ایرانی به آسیای مرکزی سفر نمود. وی در عشق آباد، گروهی متشکل از ۱۵۰۰ ایرانی را سازمان داد. آنها در آوریل سال ۱۹۲۰ م حدود ۱۰۰ هزار روبل پول، چای، قند و خشکبار به جهت کمک به اطفال گرسنه پتروگراد و مسکو جمع آوری کردند و نیز ایرانیان مقیم تاشکند در اواسط ۱۹۲۱ م بیش از چهار میلیون روبل به صندوق یاری رسانی به گرسنگان واریز نمودند.

<sup>۱</sup> مجله دنیا، سال سوم، شماره ۴

<sup>۲</sup> مجله دنیا، سال چهاردهم، شماره ۱، ص ۱۱۷

<sup>۳</sup> اسناد و خاطره های حیدرخان عمو اوغلی، ص ۱۴۷

<sup>۴</sup> این شهر از اوت ۱۹۱۴ م تا ۲۶ ژانویه ۱۹۲۴م «پتروگراد» و از این تاریخ تا ۶ سپتامبر ۱۹۹۱ «لنینگراد» و از آن پس «سن پترزبورگ» خوانده شد.

۱۱ سپتامبر ۱۹۲۰ م در اولین پلنوم وسیع حزب کمونیست ایران، حیدرخان به عنوان دبیر کمیته مرکزی نوین حزب انتخاب شد.<sup>۱</sup>

در شب ورود نیروهای ارتش سرخ به بندر انزلی (۱۸ می ۱۹۲۰ م / ۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹ ش / ۲۹ شعبان ۱۳۳۸ ق) حزب کمیته عدالت<sup>۲</sup> بیانیه ای با امضای حیدرخان عمو اوغلی و جواد زاده (پیشه وری) منتشر نمود که در آن از همه انقلابیون تندرو و کمونیست های ایران درخواست شده بود در روز ورود نیروهای شوروی به بندر انزلی، اولاً قیام نموده؛ ثانیاً تمامی ادارات و تاسیسات نظامی را به تصرف خود درآورند؛ ثالثاً تمامی اشراف، بازرگانان، مالکان و افرادی که با مقامات انگلیسی در ارتباط بوده اند را بازداشت نمایند.<sup>۳</sup>

در اوایل سال ۱۹۲۱ کنسول فرانسه، گزارش حضور حیدرخان در تبریز را ارائه کرده است و در مارس ۱۹۲۱ از دستگیری حیدرخان به وسیله پلیس به سبب تبلیغاتشان یاد می کند.<sup>۴</sup> در این سال کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به رهبری حیدر عمو اوغلی، راهی گیلان شد و در هشتم ماه می (۲۱ ژوئن ۱۹۲۱ نیز بیان شده) مذاکراتی با میرزا کوچک خان و برخی دیگر از انقلابیان آن دیار صورت گرفت که در نتیجه «کمیته انقلابی ایران» تاسیس شد.

<sup>۱</sup> مجله دنیا، سال یازدهم، شماره ۲، ص ۲۱

<sup>۲</sup> حزب کمونیست ایران که به عدالت تغییر نام یافته بود.

<sup>۳</sup> تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، ص ۵۰ و ۵۱

<sup>۴</sup> اسناد تاریخ جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، ج ۱۹، ص ۱۲

در ماه مارس ۱۹۲۱ قطعنامه ای را کمیته مرکزی حزب کمونیست با امضای حیدرخان به تصویب رساند که دستورات مشخصی به کمیته های حزبی در سراسر کشور داده شده بود که ضمن تاکید بر فعالیت های ریشه ای در میان مردم، خواستار تشکیل فوری حوزه های کمونیستی محلی به منظور رشد فعالیت های حزب شده بود.<sup>۱</sup>

در گزارش وابسته نظامی فرانسه که در تاریخ ۴ تا ۷ آپریل ۱۹۲۱ ارائه شده، تهران از ورود حیدرخان عمو اوغلی به همراه نیروهای کمکی به رشت حکایت می کند.<sup>۲</sup>

برخی گزارشات حاکی از آن است که در ۲۷ آپریل ۱۹۲۱ (۷ اردیبهشت ۱۳۰۰ ش - ۱۸ شعبان ۱۳۳۹ ق) روزی که روتشتاین به تهران می رسد، حیدرخان با ۱۰۰۰ رزمنده قفقازی وارد ایران شد. در این سفر حیدرخان از تفلیس عبور کرده بود که در آنجا به افتتاح شعبه ای از حزب کمونیست ایران و جذب نیرو پرداخت.<sup>۳</sup>

۸ می ۱۹۲۱ م (۱۸ اردیبهشت ۱۳۰۰ ش - ۲۹ شعبان ۱۳۳۹ ق) توافق نامه ای میان کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران، کمیته انقلابی رشت و اعضای نهضت میرزا کوچک به امضا رسید تا به شکل هماهنگ بر علیه انگلستان و دولت مرکزی اقدام نمایند.<sup>۴</sup>

در روزهای پایانی ماه جولای ۱۹۲۱ مرکزی با نام شورای دهقانان جنگل تأسیس شد که ریاست این مرکز با حیدر خان بود.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، ص ۷۱

<sup>۲</sup> اسناد تاریخ جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، ج ۱۹، ص ۱۳

<sup>۳</sup> جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران میلاد زخم، ص ۳۹۱

<sup>۴</sup> تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، ص ۷۱

<sup>۵</sup> همان، ص ۷۲

در ۴ آگوست ۱۹۲۱ م « دولت جمهوری شورایی گیلان» مجددا اعلام موجودیت کرد و در اعلانیه آنها میرزا کوچک خان ( سر کمیسر و کمیسر مالیه)؛ حیدر عمو اوغلی ( کمیسر خارجه)؛ میرزا محمدی ( کمیسر داخله)؛ خالو قربان ( کمیسر جنگ) و سرخوش ( کمیسر قضایی) معرفی شدند.

## یادی از پدر حیدرخان عمو اوغلی

علی اکبر تاری ویردیف (پدر حیدر عمو اوغلی) فرزند یکی از نانوایان شهر رضائیه بود و تحصیلات مرتبط با پزشکی را در شهر تهران سپری کرد.

به جهت معالجه بیماران روستاهای نواحی دور افتاده شهر، کیلومترها راه را پیاده طی می کرد و همین عامل سبب کسب احترام فراوان از مردمان شهر و ده شده بود.

وی برای دفاع از حقوق مستضعفین، با اربابان و مأمورین حکومتی درگیر شد و رفته رفته این درگیری سبب تعقیب و آزار از سوی آنها گردید که این عامل و نیز چشم انداز آینده فرزندان که شرایط بهتری در قفقاز برای ایشان پدید می آورد سبب گردید تا در سال ۱۸۸۶ به قفقاز روسیه مهاجرت نماید<sup>۱</sup> زیرا در آن روزگاری که شرایط تحصیلی در ایران نامساعد بود، از کشورهای همسایه برای تحصیل در مقطع متوسطه و عالی در رشته هایی نظیر مهندسی و هنر به قفقاز رفته و با پرداخت هزینه به تحصیل می پرداختند.

در ابتدا علی اکبر خان در صدد اقامت در اردوباد، ایروان، تفلیس و گنجه برآمد اما ساکنین این شهر، او را به عنوان پزشک نپذیرفته و در نهایت الکساندروپل بود که وی را به عنوان یک حکیم در خود جای داد.

در این شهر و در کوچه ایروانسکی قدیم، خانه ای دو طبقه خریداری کرد که محل طبابت و زندگی خانواده او شد.

<sup>۱</sup> مجله دنیا، سال چهاردهم، شماره ۱، ص ۱۱۳ و ۱۱۴

شخصیت و دانش علی اکبرخان که آمیخته ای از سواد و آگاهی علمی و سیاسی در آن روزگار بود به همراه کتابخانه غنی از مجموعه حماسه های ایرانی او، شاکله مبارزاتی و علم پژوهی را در فرزندانش پدید آورد.<sup>۱</sup>

پس از اینکه مبارزات مشروطه طلبان آغاز شد علی اکبر خان نیز از مبارزین و حامیان مشروطه گردید. در آنجایی که می بایست ماموریت های مهم و خطرناک به توسط اشخاص خاصی انجام می شد، یکی از بهترین گزینه ها «علی اکبر خان» بود که هم فرد اهل علم و با سوادی بود و هم در امور سیاسی آگاه و قابل اطمینان بود تا جایی که در تهران، به همراه میرزا قاسم صوراسرافیل، گروه سری موسوم به «ضربت» را تشکیل داد و با زیرکی تمام به عنوان کالسکه چی یکی از کارکنان دربار شاهی استخدام شد تا بتواند در وقت مناسب به عملیات ترور محمدعلی شاه اقدام نمایند.<sup>۲</sup>

تقی زاده نیز در خاطراتش از دیداری که با «علی اکبرخان افشار» در شهر الکساندرپول داشته چنین می نویسد:

درشکه ای گرفتم تا مرا منزل تارویردیف که از جمله چند فامیل معدود مسلمان بودند که در آن شهر سکنی داشتند، ببرد... این فامیل بزرگ به اسم برادر بزرگ که حاجی ملا علی باشد، بود. کوچکتر از حاجی ملا علی کربلایی، علی اکبر پدر حیدرخان بود و کوچکتر از او مهدی علی اشرف. همه شان تارویردیف بودند... وقتی برگشت، همراه او کربلایی علی اکبر (پدر حیدر خان) بود و در خیابان بطرف من آمد. گفت شما کی هستید؟ چه می گوئید؟

<sup>۱</sup> آزادلیق قهرمانی، ص ۱۷-۱۹

<sup>۲</sup> اسناد و خاطره های حیدرخان عمو اوغلی، ص ۱۶ و ۱۷

من در گوش او گفتم که من فلان کس هستم. او به واسطه حیدرخان اسم مرا می دانست... پدر حیدرخان از آن مردمان رشید بود، گرچه خیلی پیر بود. حیدرخان قبلاً آمده بود به آنجا و پدر خود را از آنجا به تهران فرستاده بود که برود آقا سید محمد رضا مساوات را پیدا بکنند... این پیر مرد که تنگی نفس هم داشت از آنجا پا شده به تهران رفته و همه جا را گشته بود. آخر پیدا نکرده و به قفقاز برگشته بود.<sup>۱</sup>

### دیگر مبارزان انقلابی خانواده تاری وردیف

عباس خان (برادر بزرگتر حیدر عمو اوغلی)<sup>۲</sup>، سلیمان (برادر کوچک حیدرخان)، حسن علی تارپوردیف، علی سلطان تارپوردیف (در جریان مشروطه کشته شد)، موسی تارپوردیف، عیسی تارپوردیف، عبدالجبار تارپوردیف (در جریان مشروطه کشته شد)، تیمور تارپوردیف (در جریان مشروطه کشته شد)، ابراهیم پاشا جهانگیر اف، حسن بک جهانگیر اف، آیدین پاشا جهانگیر اف (در جریان مشروطه کشته شد).<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> زندگی طوفانی، ص ۱۲۶ و ۱۲۷

<sup>۲</sup> عضو حزب کارگران سوسیال دموکرات روسیه و متولد ۲۵ مرداد ۱۲۵۷ش در ارومیه بود. وی از دانش آموزان دانشکده علوم تاریخ دانشگاه بادکوبه و دارای مدرک دکترای اقتصاد از آلمان بود. در سال ۱۲۷۸ش به عضویت کمیته همت در بادکوبه انتخاب شد. پس از اینکه به سبب فعالیت های سیاسی مورد تعقیب پلیس تزاری قرار گرفته بود از دانشگاه اخراج و مجبور شد از روسیه به فرانسه برود و در آنجا به تحصیلاتش ادامه داد اما پس از مدتی به بادکوبه و فعالیت های انقلابی باز می گردد و در سال ۱۲۸۳ش بجهت یاری رسانی به حیدرخان عازم تهران شد و در مبارزات تهران، تبریز، خوی، قم، قزوین و رشت نیز فعالیت می کرد و در جنگ قزوین از ناحیه سینه و پا مورد اصابت گلوله قرار گرفت.

<sup>۳</sup> اسناد و خاطره های حیدرخان عمو اوغلی، ص ۷۱-۸۱

### تقریر خاطرات حیدر عمو اوغلی

یکی از منابع قابل استفاده در زندگانی حیدرخان، آن دسته خاطراتی است که به تقریر افرادی همچون میرزا ابراهیم منشی زاده و علی اکبر داور رسیده است. تقریرات منشی زاده که شامل دوران ورود حیدرخان تا هنگام ترور اتابک می شود اولین بار در مجله یادگار (سال سوم) و چند منبع دیگر نقل شده است اما تقریر علی اکبر داور که درباره حضور حیدرخان در تبریز و حوادث خوی می باشد را در کتاب «خاطرات حیدرخان عمو اوغلی» می توان مشاهده کرد؛ بنابراین از باز نویسی و انتشار آنها در این کتاب خودداری می کنم و صرفاً آن بخش هایی که مورد نیاز است ذکر خواهد شد.



## برق حرم علی بن موسی الرضا (علیه السلام)

پس از اینکه حیدرخان در ایران ولادت یافت و در همان سال های اولیه زندگی به همراه خانواده اش راهی روسیه گردید، دیگر به ایران باز نگشته بود تا آنکه بجهت روشنایی برق حرم علی بن موسی الرضا (علیه السلام) به مهندس مسلمان نیاز شده بود ( زیرا در آن سالها اولویت با حضور مهندس مسلمان بوده است) و از این رو در تقریرات منشی زاده می خوانیم:

در باکو با چند نفر ایرانی مربوط بودم. مظفرالدین شاه در سفر اول به فرنگ با میرزا علی اصغرخان اتابک مقتول یک نفر مهندس مسلمان لازمشان شده بود که در مشهد مقدس کارخانه چراغ برق را دایر کند. چون در آن زمان بین مسلمان ها، مهندس چراغ برق بسیار کم بود لهذا مسلمان های باکو مرا معرفی نموده، ماشین **Otto Deuz** و لوازم چهارصد چراغ را خریداری نموده به سمت خراسان حرکت کردم ( اگرچه خرید اشیاء به توسط حکیم الملک بود ولی من که به واسطه اتابک معرفی شده بودم این سمت را قبول کردم)...چون دیدم کوشش من در خراسان بی فایده مانده لذا در ۱۷ رجب ۱۳۲۱ به سمت طهران عازم شدم.

اما در اینجا می بایست صحت و سقم این خاطره و سایر مباحثی که در منابع مختلف در خصوص برق حرم رضوی و حیدرخان ذکر شده را بررسی کنیم و خواهیم دید که اشتباهات فراوانی در این زمینه به نگارش درآمده است.

در منابع مختلفی که در ارتباط با صنعت برق ایران نگاشته شده است، حکایات گوناگونی از اولین روشنایی چراغ برق حرم بیان گردیده اما برای رسیدن به این مطلب که آیا حیدر خان به عنوان اولین مهندس برق، کارخانه روشنایی حرم علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را راه اندازی نموده یا خیر در ابتدا دو مقدمه بیان می شود:

**مقدمه اول:** موضوعاتی است که در تقریرات «میرزا ابراهیم خان منشی زاده» به عنوان خاطرات حیدرخان مطرح گردیده و در آن سه نکته به چشم می خورد:

- در سفر اول مظفرالدین شاه به فرنگ<sup>۱</sup>، حیدرخان به عنوان مهندس برق، راهی مشهد شده.
- حیدر عمو اوغلی در ۱۷ رجب ۱۳۲۱ق (۱۶ مهر ۱۲۸۲ش / ۹ اکتبر ۱۹۰۳م) عازم تهران شده.
- دو تاریخ اقامت ۱۵ ماهه<sup>۲</sup> (ذکر این مدت احتمالاً اشتباه سهوی بوده) و ۱۱ ماهه<sup>۳</sup> در خراسان در این تقریرات ذکر شده است.

**مقدمه دوم:** موضوعاتی است که در روزنامه های ۱۳۱۹ق و ۱۳۲۰ق در ارتباط با کارخانه چراغ برق مشهد مطالبی به ثبت رسیده زیرا با جست و جو در متن

<sup>۱</sup> مظفرالدین شاه سفر اولش را در ۱۲ ذی الحجه ۱۳۱۷ (۲۴ فروردین ۱۲۷۹ش / ۱۳ آوریل ۱۹۰۰م) به اروپا آغاز نمود و ۲۰ محرم ۱۳۱۸ به جلفای روسیه رسید. پس از بازگشت به ایران بار دیگر در تاریخ ۲۷ ذی الحجه ۱۳۱۹ (۱۶ فروردین ۱۲۸۱ش / ۶ آوریل ۱۹۰۲م) مسافرتی را از طریق بندر انزلی به بادکوبه و اروپا آغاز نمود. (برگرفته از مقاله «اسناد تصویری: سفر شاهان قاجار به فرنگ»)

<sup>۲</sup> خاطرات حیدرخان عمو اوغلی، ص ۲۳

<sup>۳</sup> یادگار، سال سوم، شماره پنجم، ص ۶۸

روزنامه های مشهد حدود زمان ورود «حیدر عمو اوغلی» به مشهد با چهار تاریخ که می تواند در ارتباط با زمان حضور ایشان در مشهد ما را یاری رساند برخورد می کنیم و می بایست به دنبال تأسیس و افتتاح کارخانه برق رفته و حیدرخان را در ردای مهندس برق مسلمان حضور یافته در مشهد دنبال نماییم (در ادامه، متن روزنامه ها ذکر خواهند شد)؛ این روزنامه ها عبارتند از:

ردیف	عنوان روزنامه	تاریخ
۱	ادب	۲۵ جمادی الثانی ۱۳۱۹ (۱۷ مهر ۱۲۸۰ش / ۹ اکتبر ۱۹۰۱م)
۲	حبل المتین	۴ رمضان ۱۳۱۹ (۲۴ آذر ۱۲۸۰ش / ۱۵ دسامبر ۱۹۰۱م)
۳	ایران	۷ ذیقعه ۱۳۲۰ قمری (۱۵ بهمن ۱۲۸۱ش / ۵ فوریه ۱۹۰۳م)
۴	ادب	۲۷ ذیقعه ۱۳۲۰ (۵ اسفند ۱۲۸۱ش / ۲۵ فوریه ۱۹۰۳م)

روزنامه ادب / سال ۱ / شماره ۴۲ / ۲۵ جمادی الثانی ۱۳۱۹ (۱۷ مهر ۱۲۸۰ ش / ۹ اکتبر ۱۹۰۱ م)

شب شنبه چهاردهم جمادی الثانی که لیلۀ عید مولود شاهنشاه مظفرالدین شاه بود، خاصه در این آستان ملایک پاسبان عموم مردم از زوار و مجاور و بومی و مسافر این روز فیروز را عید گرفته، آنچه در این مورد مقتضی است از اظهار مسرت و شادی خودداری ننموده. در شب مزبور تمام بازارها و خیابانها و صحنین مقدس نیز از طرف آستان قدس چراغانی کرده بودند، خصوصا از طرف تولیت جلیله در درب باغ و عمارات تولیت طاقی بس عالی بسته بودند. چراغ برق تقدیمی شاهنشاه که برای آستانه مقدسه رضویه به رسم هدیه فرستاده بودند و مدتی بود که مشغول ساختن کارخانه او بودند به توجه امنای آستان قدس به اتمام رسیده، در شب مذکور در حرم محترم و صحنین مقدسین روشن شده، ضیاء بخش دیده شاه پرستان گردید...



چراغ برق تقدیمی شاهنشاه دین پناه  
 که برای آستانه مقدسه رضویه بوسم هدیه  
 فرستاده بودند، و مدتی بود که مشغول ختنه  
 کارخانه او بودند بتوجه امثال استافد با اتمام  
 در شب مذکور در حرم محترم و صحن مقدسین  
 روشن شده ضیاء بخش دیده شاه پرسه اگر دید

روزنامه حبل المتین / سال ۹ / شماره ۱۰ / ۴ رمضان ۱۳۱۹ (۲۴ آذر ۱۲۸۰ ش / ۱۵  
 دسامبر ۱۹۰۱ م)

مدیر محترم روزنامه مبارکه حبل المتین را زحمت عرض می دهد چون مراتب  
 دولتخواهی و وطن پرستی و ملت دوستی آن جانب عالی، اظهر من الشمس  
 است و چنانچه خیر ترقی مختصری بشنوند عالمی شاد و مسرور می شوند  
 بنابراین مژده می دهد که بندگان اعلی حضرت اقدسی شهریاری ارواحنا فداه  
 در سفر فرنگستان چراغ الکتریک به جهت روضه مطهر حضرت امام رضا علیه  
 الاف التحیه و الثناء اتباع فرموده بودند و جناب معتمد السلطان حاجی

محمدباقر آقا (معاون التجار) تاجر باشی مشهور به (رضا یوف) را مأمور به انجام این امر فرمودند چون نصب و روشن نمودن آن چراغها با استاد مذاهب خارجی غیرممکن و استاد مسلمان هم صعب الحصول بود بعد از زحمت زیاد آخر جناب آقا کربلائی آقا (بالا قلیوف) بادکوبه ای که از محترم است جناب تاجر باشی (رضایوف) خواهشا راضی به انجام این امر نموده با چند نفر استادان کارخانه مشارالیه به اتفاق خود به مشهد برده، مشغول انجام این امر شدند. حسن اتفاق ختم عمل و روشن شدن چراغها به شب عید سعید مولود مبارک حضرت بندگان اعلیٰ حضرت شهرداری ارواحنا فداه تصادف نموده و اختتام پذیرفته، همان شب چراغ های الکتریک در حرم مطهر روشن به سلامتی وجود مسعود بندگان اعلیٰ حضرت شهرداری ضیاء بخش دید، قلوب جمیع ساکنین شهر ارض اقدس و عموم هموطنان غیرتمند گردیده به دعای بقای ذات مبارک اعلیٰ حضرت اقدس شهرداری رطب اللسان گردیدند.

روزنامه ایران / شماره ۱۰۲۹ / ۷ ذیقعده ۱۳۲۰ قمری ( ۱۵ بهمن ۱۲۸۱ ش / ۵ فوریه ۱۹۰۳ م)

حاجی محمد باقر آقا [آقا] به جهت ترتیب کار چراغ برق آستانه مبارکه چند روزی است از طرف روسیه با لوازم و اسباب کار و یک نفر استاد روسی وارد مشهد مقدس شده اند.

نمونه اولاً

نمونه اولاً

۱۰۲۹

مطابق بجهت نویسنده کارخانه شماره ۱۹۳۳

(مستحق)

اداره وزارت نظامانک که در آن

معاونین آنجا حاضرند و در آنجا

محل فروش

در زمان الطباعه و در این

مجلسه علانان

مطابق بجهت نویسنده کارخانه

بجهت نویسنده کارخانه شماره ۱۳۲۰

(مستحق)

باعتبار آنکه

آداء بجهت

تالیف آنکه در آنجا

مستحقان و مستحقین

در زمان الطباعه

مطابق بجهت نویسنده کارخانه

حاجی محمد باقر آقاجی بجهت توپب کار  
 چراغ برق آستانه مبارکه چند روزی است  
 از طرف دوستی با لوازم و اسباب کار  
 و بکنفر استاد در و سنی وارد مشهد  
 مقدس شده اند

روزنامه ادب / سال ۳ / شماره ۱۰ / ۲۷ ذی‌قعدة ۱۳۲۰ ( ۵ اسفند ۱۲۸۱ ش / ۲۵ فوریه ۱۹۰۳ م)

در سال گذشته شرح تقدیم چراغ الکتریکی را که از طرف شاهنشاه به آستان اقدس حضرت امام ثامن الائمه تقدیم شده بود، نگارش دادیم. ولی بعد از ضرر و زحمت بسیار معلوم شد که آن منسوخ است. چنانچه در ظرف دو سال اسباب برافروختن آن بطوری که باید و شاید فراهم نگشت. در سفر ثانی که موکب همایون از صوب فرنگی معاودت می فرمود این خدمت به جناب حاجی محمد باقر رضایوف تبریزی معاون التجار و تاجر باشی دولت علیّه ایران مقیم تفلیس مرجوع و تحویل گردید و معزی الیه ماشین قدیم را که به قیمت گزاف خریداری کرده بودند، قابل استفاده ندانسته و معایب آن را به عرض شاه رسانیده، به قیمتی سهل و مناسب، ماشینی تازه و بدیع خریده و به ارض اقدس آورده، به اندک زمانی آن را دایر نمود...

آنچه در مقدمات این بحث ذکر کردیم نتیجه می دهد:

الف) قدیمی ترین روزنامه ای که در موضوع کارخانه برق حرم به ذکر مطالبی پرداخته « ادب » شماره ۴۲ در تاریخ « ۲۵ جمادی الثانی ۱۳۱۹ » می باشد که بیان نموده مدتی پیش از مولود مظفرالدین شاه، در شهر مشهد در صدد احداث کارخانه برق بوده اند و در شب شنبه ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۱۹ ( ۶ مهر ۱۲۸۰ ش / ۲۸ سپتامبر ۱۹۰۱ م)، از چراغ برق اهدائی مظفرالدین شاه در صحن های حرم علی بن موسی الرضا ( علیه السلام ) رونمایی شده است و این گزارش در حدود ۲ ماه بعد در روزنامه حبل المتین « ۴



رمضان ۱۳۱۹) نیز منعکس شده با این تفاوت که در جبل المتین به این موضوع می پردازد که مهندس غیر مسلمان نمی توانست برای این امور به کار گرفته شود و بنابراین با اینکه مهندس مسلمان هم به سختی پیدا می شد در نهایت با خواهش محمد باقر میلانی « معروف به رضا یوف» از « آقا کربلائی بالا قلیوف» بادکوبه ای تعدادی از مهندسان کارخانه وی به مشهد فرستاده شدند<sup>۱</sup>.

حال ممکن است برخی تصور کنند که شاید حیدرخان نیز با همین تیم اعزامی در اولین دوره به ایران عزیمت نموده اما با مراجعه به مدت حضور حیدرخان در خراسان و زمان ورودش به تهران در می یابیم که او در سفر دوم مظفرالدین شاه به ایران آمده چراکه:

- اگر اقامت ۱۵ ماهه را در نظر بگیریم با کسر این مدت از زمان اعزام به تهران ( ۱۷ رجب ۱۳۲۱ق) لازم می آید که حیدر خان در حدود « ربیع الثانی ۱۳۲۰» وارد خراسان شده باشد.
- اگر اقامت ۱۱ ماهه را در نظر بگیریم، با کسر این مدت از زمان اعزام به تهران ( ۱۷ رجب ۱۳۲۱ق) می بایست در حدود « شعبان ۱۳۲۰ق» وارد خراسان شده باشد.

در نتیجه هر کدام از یازده و پانزده ماه که در نظر گرفته شود هیچکدام به تاریخ اعزام اولین تیم کارخانه چراغ برق که در روزنامه های ۱۳۱۹ق به آن اشاره شده باز

---

<sup>۱</sup> اسناد باقی مانده نیز حاکی از این می باشند که تصمیم خرید مُولد، در سال ۱۳۱۸ گرفته شده و در سال ۱۳۱۹ق به ایران وارد شده اند.

نخواهد گشت بلکه سال ۱۳۲۰ق را می بایست زمان ورود حیدرخان به خراسان در نظر بگیریم و این موضوع موافق است با:

- روزنامه سال ۱۳۲۰ق که نوشته است: « حاجی محمد باقر آق [آقا] به جهت ترتیب کار چراغ برق آستانه مبارکه چند روزی است از طرف روسیه با لوازم و اسباب کار و یک نفر استاد روسی وارد مشهد مقدس شده اند<sup>۱</sup>»
- در تقریرات منشی زاده نیز به نقل از حیدرخان آمده است: « ماشین *otto* *deuz* و لوازم چهارصد چراغ را خریداری نموده به سمت خراسان حرکت کردم». پس بر خلاف آنچه در روزنامه های ۱۳۱۹ق آمده است که هیئتی از مهندسان مسلمان خارجی راهی ایران شده اند در اینجا تمامی شواهد حاکی از این است که تنها یک مهندس مسلمان که حیدرخان عمو اوغلی باشد راهی مشهد شده است.
- برخی منابع نیز زمان حضور حیدرخان در مشهد را مصادف با اواخر ۱۹۰۲م<sup>۲</sup> بیان کرده اند.
- آنچه در روزنامه ذیقعد ۱۳۲۰ مطرح شده می گوید که ادوات مورد استفاده در مرحله اول تاسیس کارخانه چراغ برق کارایی چندانی نداشته اند و مرجوع شده اند و در نتیجه پس از سفر دوم شاه به فرنگ، ادوات جدید خریداری و به ایران آمده و در اندک زمانی دایر شده است.

<sup>۱</sup> روزنامه ایران / شماره ۱۰۲۹ / ۷ ذیقعد ۱۳۲۰ قمری

<sup>۲</sup> حیدر عمو اوغلی در گذر از طوفان ها، ص ۳۵

ممکن است تصور شود اینکه در تقریرات منشی زاده آمده در سفر اول شاه به فرنگ به دنبال مهندس مسلمان بوده اند اشتباه است و می بایست سفر دوم ذکر میشد چراکه سفر دوم شاه در تاریخ ۲۷ ذی الحجّه ۱۳۱۹ بوده و حیدرخان در ۱۳۲۰ وارد ایران شده؛ لکن در اینجا باید توجه شود که تقریرات در این موضوع (سفر اول) درست است زیرا روزنامه حبل المتین ۴ رمضان ۱۳۱۹ خبر از لزوم وجود مهندس مسلمان در زمان سفر اول شاه داده و بنابراین در سفر اول شاه، این لزوم وجود داشته اما آنچه در تقریرات، اشتباه می باشد این است که گفته شده: «در سفر اول به فرنگ ... مرا معرفی نموده» و بنابراین اگرچه لزوم وجود مهندس مسلمان در سفر اول شاه وجود داشته اما ورود حیدرخان در پس از سفر دوم بوده.

ب) پس تا اینجا مشخص گردید که سال ورود حیدرخان همان ۱۳۲۰ق می باشد اما آنچه باقی می ماند این است که مدت زمان اقامت حیدرخان در خراسان ۱۱ ماه بوده است یا ۱۵ ماه؟

همانگونه که ذکر شد در صورتی که اقامت ۱۵ ماهه لحاظ شود حضور ایشان در خراسان در حدود «ربیع الثانی ۱۳۲۰» و در صورتی که اقامت ۱۱ ماهه در نظر گرفته شود، حدود «شعبان ۱۳۲۰ق» خواهد بود<sup>۱</sup> و دانستیم که ورود ایشان به ایران در سال ۱۳۲۰ق بوده و در روزنامه ایران آن سال که در «۷ ذیقعد» چاپ شده است بیان داشت که چند روزی است مهندس روسی وارد شده و این چند روز علی القاعده یا اشاره به

---

<sup>۱</sup> در میان کتبی که به ذکر تاریخ حضور حیدر عمو اوغلی پرداخته اند صحیح ترین نظر همان است که رحیم رئیس نیا، شعبان ۱۳۲۰ (اواخر ۱۹۰۲م) را بیان کرده (حیدر عمو اوغلی در گذر از طوفان ها، ص ۳۰)

ابتدای ذیقعه دارد یا انتهای شوال و باز در این صورت نیز زمان حضور ایشان در ایران با آنچه در مدت اقامتشان ذکر شده مطابقت ندارد. بنابراین مدت اقامت حیدرخان در خراسان می بایست اصلاح شود.

شاید در اینجا تصور شود که زمان عزیمت به تهران را ممکن است بتوان تغییر داد ولی این تغییر ممکن نیست چراکه در زمان ورود و حضور حیدرخان به تهران، هم منابع متعددی اشاره به اوایل ۱۹۰۳ میلادی کرده اند و هم سایر وقایع تاریخی همچون حضور حیدرخان در نیروگاه برق امین الضرب و اسناد آن دال بر این است که وی در حدود (۱۷ رجب ۱۳۲۱ق) عازم تهران شده است.

ج) بر اساس آنچه ذکر گردید دانسته می شود:

- حیدرخان، اولین شخصی نبوده است که برق حرم علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را تاسیس نموده بلکه پیش از وی، گروهی از مهندسان کارخانه «آقا کربلایی بالا قلیوف» در مشهد حضور داشته اند؛ از جمله این مهندسان و اپراتورها به «مشهدی نور محمد تاتار عبد الرحمن اوف» و «میر کاظم میر قاسم اوف» می توان اشاره کرد که شخص اول در ذیقعه ۱۳۱۹ق مبلغ ۸۰ منات روسی (که عبارت از چهل و سه تومان و دو هزار دینار ایرانی بوده) و شخص دوم ۴۵ منات روسی (که مساوی با بیست و چهار تومان هزار و پانصد دینار ایرانی بوده است) دریافت کرده بودند.<sup>۱</sup>
- حیدرخان در سفر دوم شاه با مؤلّد جدید وارد ایران می شود.

<sup>۱</sup> دفتر اسناد، ج ۱، ص ۱۲۷

- اولین شخصی که مامور تهیه و راه اندازی کارخانه چراغ برق مشهد شده است محمدباقر رضا یوف می باشد.
- برخی از مطالبی که در کتاب «تاریخ یکصد سال صنعت برق ایران» مطرح گردیده<sup>۱</sup> فاقد صحت است، همچون:
  - اینکه رضا یوف، نامه داده است مهندس مسلمان پیدانکرده ولی به زودی سر و کله حیدرخان پیدا شده است (پاورقی ص ۳۴۵)؛ این مطلب نادرستی است چراکه نامه پیدا نکردن مهندس صحیح است اما در همان مرحله اول و پیش از آمدن حیدرخان، مهندس مسلمان پیدا شده است.
  - نخستین مؤلد برق مشهد در سال ۱۲۸۱ش نصب و راه اندازی شده باشد (ص ۳۴۷)؛ این نیز نادرست است زیرا در ۱۲۸۰ش نخستین مولد راه اندازی شده است.
  - مؤلدی که در سال ۱۲۷۹ش تهیه شده در سال ۱۲۸۱ش توسط حیدرخان راه اندازی شده است (ص ۳۴۹)؛ این مطلب نیز فاقد صحت است زیرا مؤلد اولی به توسط سایر مهندسين راه اندازی گردید.
- برخی مطالبی که در کتاب «دفتر اسناد» از سوی آستان قدس منتشر گردیده نیز نادرست است، همچون:
  - به احتمال زیاد «مشهدی نور محمد تاتار عبد الرحمن اوف» و «میر کاظم میر قاسم اوف» جزء مهندسين مسلمانى بوده اند که

---

<sup>۱</sup> تاریخ یکصد سال صنعت برق ایران، ص ۳۴۵-۳۵۰

برادران رضایوف بعد از رفتن حیدرخان به تهران، از قفقاز استخدام کردند (ص ۱۲۷). چنانکه دانستیم آنها از مهندسین دوره اول و پیش از حضور حیدرخان وارد ایران شده اند.

• برخی مطالبی که در کتاب «یکصد سال تاریخ صنعت برق خراسان» بیان شده است نیز فاقد صحت است، همچون:

- مظفرالدین شاه در سال ۱۲۷۷ش دستور خرید موتور برق را صادر کرد و به مشهد منتقل شد که توسط حیدر عمو اوغلی در سال ۱۲۷۹ش به بهره برداری رسید (ص ۹۸ و ۱۰۰)؛ این مطلب نادرستی است چراکه اولاً نخستین چراغ برق مشهد در شب شنبه ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۱۹ (۶ مهر ۱۲۸۰ش / ۲۸ سپتامبر ۱۹۰۱م) بهره برداری شد و ثانیاً حیدرخان در ۱۲۸۱ش وارد خراسان گردید.
- حیدر خان اولین مهندس چراغ برق آستان قدس بود (ص ۱۰۱)؛ حال آنکه دیدم این چنین نبوده است.

## عواملی که سبب شد «حیدر خان» به عرصه مبارزاتی ایران وارد شود:

حیدرخان به سبب محیط سیاسی و مبارزاتی که از کودکی در آن پرورش یافته بود<sup>۱</sup> در ۱۲ سالگی وارد امور سیاسی شد و در جوانی در سال ۱۸۹۸ به عضویت سازمان سوسیال دموکرات قفقاز درآمد. وی پس از آشنایی با مبارزان قفقاز به سازمان دهی پیشه وران و کارگران ایرانی مقیم قفقاز به همراهی نریمانف، عزیز بکف، جاپاریدزه و سایرین پرداخت<sup>۲</sup>.

این پیشینه و فعالیت های سیاسی سبب گردید تا پس از ورود به ایران نیز در صدد اجرای همان تئوری ها و مبارزات آموخته شده برآید چراکه روحیه مبارزه با ظلم، مانع از این می شد که نسبت به مظالم رفته به هموطنانش ساکت بماند. بر اساس تقریرات منشی زاده (از قول حیدرخان) عواملی که سبب ساز حضور او در عرصه مبارزاتی ایران شده بود را این چنین می توان برشمرد:

۱. پس از دایر کردن کارخانه مزبور در مشهد که حکومت شاهزاده نیرالدوله در آنجا بود و بعضی وحشیگری های خلاف وجدان انسانی مشاهده می نمودم، از آنجایی که از سن دوازده سالگی در روسیه

---

<sup>۱</sup> همانند تحت تعقیب بودن پدرش به سبب مبارزه با ظلم و مهاجرت به روسیه و نیز آشنایی با اندیشه مارکس که به توسط شخصی به نام آوانسیان در دبیرستان پدید آمده بود (اسناد تاریخی جنبش کارگری سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، ص ۹ / دنیا سال یازدهم، شماره ۴، ص ۸۹)

<sup>۲</sup> دنیا، سال چهاردهم، شماره ۱، ص ۱۱۴

داخل در امور سیاسی بوده و هیچ زمان تحمل بعضی مضرات اقتصادی را نمی توانستم بیاورم، چطور می شد که در ایران متحمل پاره ای وحشیگریها شده و ساکت باشم؟!

۲. در بدو ورود من به شهر خراسان منظره هولناکی مشاهده نمودم که از آن منظره، اهالی خراسان حاکم جدید را تحسین و تمجید کرده می گفتند که این حاکم خوب حاکم سفاکی بوده و خواهد توانست حکومت کند ولی طبع من و قلب من از این منظره بسیار منزجر و متنفر بود و آن حرکت را برخلاف وجدان و انسانیت یعنی وحشیگری صرف تصور می نمودم و آن عبارت بود از اینکه شخصی را شقه کرده یک نصفه بدن را به یک طرف دروازه و نصفه دیگر را به یک طرف دیگر آویخته بودند و من این منظره وحشیگری را نمی توانستم از مد نظر خود محو سازم.

۳. پس از مدت خیلی اندکی اتفاق دیگری که از این سفاک به عرصه شهود رسید آن بود که با عموم ملاکین متفق شده گندم را انبار و احتکار کرده بر قیمت آن افزودند، به قسمی که نان را مردم به سختی تحصیل کرده به قیمت گزاف می خریدند. از این احتکار بر قیمت نان خیلی افزوده شد که فقرا و ضعفا از خریدن آن عاجز بودند.

۴. چیزی که اثر فوق العاده در قلب من نموده و به تعجب من می افزود، آن بود که می دیدم حاکم در حین حرکت و عبور از کوچه و بازار، عده کثیری از فراشها و آدم های مفتخوار تقریباً به عده چهارصد نفر



جلو و عقب خود انداخته و کسانی را که نشسته بودند به زور آنها را بلند کرده و حکم به تعظیم کردن می نمودند.

۵. از این تحقیری که من نسبت به متولی باشی کردم فقط یک مقصود عمده در مد نظر و خیال داشتم و آن عبارت بود از اینکه به اهالی خراسان که عاری از تمدن و فهم پاره ای مسائل بودند حالی کرده بفهمانم که متولی باشی نیز یکی از جنس بشر است و از آسمان نازل نشده. با او هم ممکن است همان رفتار را مجری داشت که با سایر طبقات مردم مجری می دارند و چون او دارای پول و تمول است یا به واسطه دادن رشوه و به ترتیبات دیگر صاحب این مقام گشته، ممکن است که مطلقاً لیاقت آن را نداشته باشد.

۶. ملتفت شدم که عموم حکومت های ایران قانون نداشته و هریک از آنها به قوه دفاعیه و استبداد شخصی سلوک کرده هرچه بخواهند و خیال کنند در حق اهالی و رعایا با کمال سهولت و آسانی می توانند به موقع اجرا بگذارند بدون اینکه ترس از مجازات قانونی داشته باشند.

این عوامل سبب شد تا حیدرخان در جهت مبارزه با حکام جور و عوامل آنها برآید و بر این اساس آنچه از توان داخلی و خارجی را که در توان خود یافت به کار گرفت همانگونه که در تقریرات منشی زاده آمده است:

نظر به اینکه من با اغلی از اهالی آشنا شده بودم همین گرانی نان را دست آویز نموده، اهالی را بر علیه حاکم ظالم تحریک و تحریض نموده آنها را به هیجان آوردم که بر عزل حکومت، اجماع و قیام نمایند. رفته رفته هیجان غریبی در

مردم ظاهر شده، دفعتاً ازدحام کرده، عزل حاکم را خواستار شدند. در ضمن هیجان عمومی خراسان، چندین خانه هم تاراج شد که یکی از آنها خانه نایب التولیه بود که بیست خُم شراب از منزلش بیرون آوردند... اما من بر ضد این ترتیبات بوده مطلقاً راضی و مایل نبودم که به قدر ذره ای اسباب غارت و تاراج پیش بیاید... نیرالدوله از حکومت معزول و رکن الدوله منصوب گردیده به طرف خراسان حرکت کرد.

روزنامه حبل المتین<sup>۱</sup> شرح آنچه از حیدرخان پیرامون وقایع پر آشوب مشهد تقریر شده را به این نحو بیان می کند:

این جماعت وقتی که به قونسولخانه روی آوردند قونسول روس آنان را تسلیت داده، آرام نموده اطمینان بخشید که من اینجا به ایالت صحبت کرده و به ذریعه سفیر کبیر خودمان در طهران به سده سنیه سلطنت عرض حال شماها را خواهم رسانید. زنان و فقرای بی کس را هم به اندازه معاش یکی دو روز نان و وجه بخشید و آنها را خوشدل و خرم و مطمئن الخاطر عودت داد. در وقتی که جماعت فقرا بَشَّاش و خندان از قونسولخانه دولت بهیه روس معاودت می کردند بیگلربیگی با دَبَدبه زیاد جلو آنها را گرفته، نوکرهایش برخی کلمات خشن به زنان و فقرا گفته، تهدید کردند که اگر از این اجتماع دست نکشید و پراکنده نگردید چنان و چنین خواهیم کرد و این سخن، نمکی تازه بر زخم فقرا پاشیده، با آدم های بیگلربیگی در آویختند. در این قیل و قال آدم های

بیگلریگی یک زن و یک طفل را با گلوله شش لوله، سر تیر کشته و جماعتی را هم مجروح کردند. چون این آشوب در شهر افتاد بعضی زنان و فقرا نان چهار دکان خبازی را غارت کرده، کم کم غوغا اهمیت پیدا کرد و کار از دست مصلحین بدر رفت و در مسجد گوهرشاد مردم اجتماع نموده، خواه مخواه اهل منبر و محراب را هم با خود شامل کرده، جمیع علما را نیز شریک این دادخواهی ساختند. دکان و بازارها را بسته، نشن مقتولین و مجروحین مردم را به هیجان آورد به عمارت بیگلریگی ریخته، سبب خانه او را غارت و در و پنجره را درهم شکسته، اثاث البیتش را آتش زدند. پس با همان هیئت اجتماعیه در خانه نقیب رفته او را به همراهی ملت و علما و شرکت در جماعت خواندند در عوض آن که فقرا را به زبان لین از خود دور کند به درستی پیش آمده یکی از برادران نقیب با تفنگ حمله بر فقرا آورده، فلک زده ای را از پای در آورد. علت تعلل نقیب را از شرکت این می گویند که خود یکی از محکرمین بشمار و حامی احتکار بود. فقرا دیگر ملاحظه نکرده، یورش به خانه نقیب آورده، انبار گندم او را غارت کرده، اشیا دیگر نیز در خانه اش ظاهر شد که مرا از بیانش شرم می آید. ساعت به ساعت و روز به روز جمعیت فقرا و ازدحام خلائق پیشی می گرفت. نواب شاهزاده نیرالدوله در ارگ نشسته و اطراف خود را توپ کشیده، علاوه بر قشون ساخلوی خراسان از اطراف هم پیاده و سواره خواسته و دو شب می باشد در حرم مطهر هم بسته است. بستن بازار و حرم و اجتماع خلائق و وقوع این واقعات بیشتر مایه تنگی ارزاق و به هیجان آمدن مردم گردید. جماعت قلبی از معقولین برای راهنمایی به حکومت و اسکات

مردم اراده کردند خودی به ایالت برسانند پیاده و سرباز که حکم شلیک داشتند شلیک کرده، جمعی به خاک افتادند. این واقعه بیشتر مردم را به هیجان آورده، به ارک حکومت راه را نزدیک کرده کار بالا گرفته و جنگ مغلوبه شد، فقرا و زن و بچه مانند برگ درخت از شلیک توپ و تفنگ به خاک ریختند. اگر من بخواهم مجسمه حال فقرا و مساکین و زنان بیوه ای را در این موقع تحریر بکشم نمی توانم، ولی همین قدر بدانید که از واقعه کربلا که در نزد همه ماها مجسم است بالاتر بود. صدای شیون و ناله از در و دیوار بلند. در چهار فرسخی خراسان آواز غوغا به گوش می رسید. این جنگ و گریز چند روز میان اهل شهر و حکومت بود. در هر یورش رعایا به دارالحکومه جمعی مقتول می گردیدند؛ فراشباشی حکومت کشته شد و جمعی هم از سرباز دولت قوت و ناز شست محکرمین گردیدند. رعایا هر قدر تلگراف به طهران کردند جوابی نیافته یعنی تلگرافشان را به حکم نیرالدوله تلگرافچی نمیزد و نیرالدوله می گفت از شرارت و یاغیگری رعایای بیچاره تلگراف می کرد و به پادشاه صاف درون، حقیقت امر را قسمی دیگر جلوه داده، قشون از اطراف به جانب خراسان گسیل گشته و می گردد. چون شاهزاده نیرالدوله کار را بر خود صعب یافت ملتجی به قونسول روس شده از وی تأیید خواست. می گویند قونسول روس هم از عشق آباد و سرحد هرات قشون طلبیده است رویهم رفته بالغ بر سیصد نفر از اهالی خراسان هدف گلوله و طعمه محکرمین خدانشناس شدند. چون مردم دانستند که نیرالدوله از اطراف قشون پیاده و سواره طلب کرده، عزم را جزم نمودند که ولو همه هدف گلوله شوند نیرالدوله را از شهر بدر کنند

چنانچه روز دیگر هجوم به ارک آورده، نیرالدوله را خواه میخواه از شهر بدر کردند. عصر همان روز تلگرافا خبر عزل نیرالدوله و حرکت رکن الدوله به حکومت خراسان از طهران رسید.

در ادامه در تقریرات منشی زاده در خصوص کمک های خارجی که حیدرخان در جهت مبارزه با فساد حکومتی استفاده نموده آمده است:

در تمام مدت یازده ماه که من در خراسان اقامت داشتم هرچه سعی و تلاش کردم که بلکه بتوانم یک فرقه سیاسی به دستور روسیه [حزب همت: مبارزین کارگری قفقاز- سوسیال دموکرات ها] تشکیل بدهم ممکن نشد، چون کله های مردم به قدری نارس بود که سعی من در این ایام بی نتیجه ماند و مطلقا معنی کلمات مرا درک نمی کردند. در این مدت فقط یک نفر مشهدی ابراهیم نام میلانی را که کارخانه گیلزسازی آورده مشغول ساختن گیلز سیگار بود با خود هم عقیده یافتم که می توانستم با او صحبت فرقه ای به میان آرم.

## قلبی رئوف

آنچه بیشتر در مورد شخصیت حیدرخان در اذهان خوانندگان تاریخ نقش بسته است روحیه و اندیشه مبارزه با استبداد است اما واقعیت آن است که حیدرخان اصالتاً دارای روحیه لطیف و مهربانی بود که شاید همین امر، یکی از عوامل ایجاد شخصیت پیکار جوی بر علیه مستکبرین داخلی و خارجی گردید (در ادامه بخشی از زندگانی مبارزاتی ایشان ذکر خواهد شد). نیکوست به سبب اینکه از خلق مهربان حیدرخان یاد کردیم چند نمونه را به عنوان مثال ذکر کنیم.

در نامه ای که به خط حیدر خان موجود است ایشان خبر دستگیری میرزا علی اصغر را اینگونه بیان کرده است:

نور چشمی ام میرزا علی اصغر را توقیف کردند... خواهش دارم بروید در محبس و ببینید و از طرف بنده ببوسیدش و پول برای اهل عیال یا خودش اگر لازم باشد مرحمت کنید و از مدیر بگیرید یا به بنده بنویسید بفرستم<sup>۱</sup>.

نصرت الله فتحی در کتاب «آزاده گمنام» به نزاع و کشمکش های صورت گرفته از سوی «آقایوف» اشاره کرده و جریان یک برخورد که حیدرخان واسطه ی آرام شدن جلسه گردیده را به این نحو نگاه داشته است:

روزی که من در حزب صحبت می کردم از حیدر عمو اوغلی نیز تعریف و دفاع نمودم، این گفتار به کامران آقازاده که همان آقایوف بود گران افتاد و

<sup>۱</sup> حیدرخان عمو اوغلی، ص ۳۸۶

سخت برآشفته و اعتراض نمود و از شدت اوقات تلخی به من حمله کرد و خواست [مرا] بزند اما حیدر عمو اوغلی به داد من رسید بدین گونه که مرا بغل کرد و گذاشت توی طاقچه و آنگاه روی به کامران نموده گفت «عیب ندارد عوض او مرا بزن»... آری این نوع رفتارهای نیک و جوان مردانه بود که محبوبیت عمو اوغلی را روز به روز زیادتر نموده...<sup>۱</sup>

محمدعلی جمال زاده نیز که همزمان با آغاز جنگ جهانی اول (۱۹۱۴م) از جمله دانشجویان ایرانی ساکن فرانسه بود در خاطره ای از حیدرخان بیان داشت:

دانشجویان ایرانی که در پاریس تحصیل می کردند بسیار بدبخت و سرگردان مانده بودند. سفارتخانه ها و از آن جمله وزیر مختار ایران صمد خان ممتاز الدوله با همقطاران خود از پاریس که اغلب مورد حمله طیاره های آلمانی میشد فرار کرده به شهر بُردو رفته بودند. جوانان ایرانی بی یار و یاور و گرسنه و بلا تکلیف مانده بودند... در همان حیص و بیص، حیدرخان به سراغمان آمد و گرچه خود او هم مستأصل بود و با تنگدستی زندگی می کرد ولی آشنایانی داشت... [شخصی را که حیدرخان معرفی نمود] نسبت به ما هموطنان جوان گرسنه خود لطفی داشت و اطعام مسکین می کرد. این شخص را هم عمو اوغلی با ما آشنا کرده بود و خود عمو اوغلی نیز حتی المقدور

کمک می رساند. عمو اوغلی به هر ترتیبی بود چند تن از جوانان دانشجوی ایرانی را با کشتی از راه مدیترانه به ایران فرستاد.<sup>۱</sup>

عارف قزوینی هم که به سبب فوت یکی از دوستانش (عبدالرحیم خان) در شهر قصرشیرین، اندوه بسیار شدیدی پیدا نموده بود کالسکه ای تهیه می کند و برای معالجه راهی بغداد می شود. در آنجا حیدر عمو اوغلی (در آن دو سه ماهی که حضور داشت) مخارج عارف را پرداخت می کرد و هفته ای دوبار دکتر آلمانی به منزلش می برد و به عنوان حق القدم، دو لیره به آن پزشک پرداخت می کرد.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> چکیده انقلاب حیدرخان عمو اوغلی، ص ۲۱۴ و ۲۱۵

<sup>۲</sup> دیوان عارف قزوینی، ص ۸ از بخش تصنیف ها



## ورود به تهران

حیدر عمو اوغی پس از اینکه در ۱۷ رجب ۱۳۲۱ عازم تهران گردید در این شهر پس از گذشت چند ماه در ماشین خانه (راه آهن) استخدام شد و بعد از مدتی از این مکان استعفا نموده و راهی تجارتخانه روسی حمل و نقل ایران شد.

بعد از گذشت یک سال به سبب اینکه عمده هدف او آشنایی با سطوح مختلف جامعه که به عضوگیری و جذب حداکثری در اندیشه سیاسی خود منجر می گردید از تجارتخانه نیز استعفا می دهد و وارد کارخانه برق حاج حسین آقا امین الضرب شد.

در ادامه دو تصویر از اسناد کارخانه برق امین الضرب خواهد آمد:

تصویر اول، صورت کارکرد و حقوق کارگران و مهندس نیروگاه برق امین الضرب در اکتبر ۱۹۰۵م ( ۱۲۸۴ش / ۱۳۲۳ق) می باشد و نام حیدر خان به عنوان تکنسین کارخانه با شماره ۱۵ به نمایش درآمده است.<sup>۱</sup>

تصویر دوم نیز صورت کارکرد کارگران و مهندسان نیروگاه برق امین الضرب در ربیع الاول ۱۳۳۱ق ( ۱۲۹۱ش / ۱۹۱۳م) می باشد و در این سند، نام حیدرخان در آخر ذکر شده است که با توجه به روزهای کاری، تنها یک نفر از وی حقوق بیشتری دریافت کرده است.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> سند شماره ۳۷۰/۱۲۱۵۲ در سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.

<sup>۲</sup> سند شماره ۳۷۰/۱۲۰۶۰ در سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.





در مدت حضور حیدرخان در تهران به فعالیت های تبلیغی به منظور ایجاد مجلس و عدالتخانه پرداخت که از آن جمله بود تشویق نمودن جمعی از طلاب مدرسه سپهسالار (با پرداخت نفری ۵ ریال به آنها) به جهت حضور در تحصن سفارت<sup>۱</sup> که در نتیجه این تلاش ها در ۶ آگوست ۱۹۰۶ م (۱۴ مرداد ۱۲۸۵ ش / ۱۵ جمادی الثانی ۱۳۲۴) از سوی مبارزین راه مشروطه، فرمان مشروطیت از سوی مظفرالدین شاه امضا شد.

پس از امضای مشروطه بود که انواع مبارزه با مستکبرین از تبلیغ، ایجاد احزاب و تشکل ها، ترساندن وزیر مخصوص و علاءالدوله به وسیله بمب و ترور اتابک و محمدعلی شاه به توسط حیدر عمو اوغلی صورت گرفت که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت.

---

<sup>۱</sup> دو قهرمان آزادی ، ص ۲۷

## ترور میرزا علی اصغر اتابک

با روی کار آمدن محمدعلی شاه، اتابک برای احراز پست نخست وزیری انتخاب و به تهران دعوت شد و او که به مدت ۴ سال در اروپا اقامت داشت، در نهایت وارد بندر انزلی شد اما زنگ نخستین مخالفت جدی با وی (در زمان شاه جدید) در هنگام ورود به ایران به صدا در آمد که مشروطه خواهان و مجاهدین گیلان مانع از پیاده شدن وی شدند ولی با مکاتباتی که با مجلس صورت گرفت اجازه ورود او به خاک ایران داده شد و پس از ورود به ایران و حضور در مجلس به ایراد سخنانی و معرفی کابینه پرداخت.

روزی که اتابک ترور شد، فاجعه ای در حال رخ دادن بود که دلالت بر بی خاصیتی حکومت وقت داشت. درست در روز «۸ شهریور ۱۲۸۶ش / ۳۱ آگوست ۱۹۰۷م» که اتابک ترور شد قرارداد سن پترزبورگ میان امپراتوری روسیه و بریتانیا امضا گردید.

در این قرارداد، کشور ایران به دو منطقه نفوذ میان روس و بریتانیا تقسیم شد که منطقه شمالی به امپراتوری روسیه و منطقه جنوبی به امپراتوری بریتانیای کبیر اعطا شد و مرز باقی مانده بین دو قدرت را به عنوان منطقه بی طرف در نظر گرفتند.

این پیمان بدون اطلاع ایران بسته شد و نهایتاً در تاریخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۰۷ مقامات ایرانی را به صورت رسمی در جریان این معامله قرار دادند.

مهدی ملکزاده در ارتباط با هویت واقعی اتابک (امین السلطان) و عملکرد وی در پس از بازگشت به ایران نوشته است:

چندی اتابک در زیر لباس قانون خواهی و طرفداری از مشروطیت کوشش می کرد که در مقامات ملی ریشه و نفوذ پیدا کند ولی به واسطه مخالفت علنی محمدعلی شاه با مشروطیت و فشار روسها و تمایل فطری خود به استبداد و

انجام ماموریتی که برای آن به ایران بازگشت کرده بود، مقاصد درونی او آشکار شد و همه آزادیخواهان به بدخواهی او پی بردند. این بود که کشمکش با او شروع شد و در مجالس و محافل از سوء نیت او نسبت به حکومت ملی سخن می رفت و او را مخالف مشروطیت می خواندند.<sup>۱</sup>

گوشه ای از وضعیت ایران در زمان ترور اتابک را در مکتوب سیر اسپرینگ رایس به سر ادوارد گری (وصول ششم اوت)؛ از قلهک ۱۲ ژوئیه ۱۹۰۷ می توان به خوبی مشاهده کرد:

#### نمره ۳۲

...روش دولت ایران در مقابل تعهداتی که با دولت بریتانیا و طلبکاران انگلیسی نموده فقط تجاها و تسامح باشد و هر وقت از بابت قروض دولت روس مبتلا به فشار و سختی می شود آن وقت از تادیه قروض جاری بانک روس به طفره و تغافل می پردازد. مقدار این قروض جاری چنانچه از وزیر مختار روس اطلاع یافته ام تقریباً معادل است با ۴۲۰۰۰۰۰ لیره (۲۱۰۰۰۰۰۰ تومان). تا حالا ادارات لشکری و کشوری و همچنین اعضای وزارت امور خارجه حقوق مرسومه خود را دریافت نداشته اند...بانک روس فقط مبلغی در وجه بریگاد برای دو ماه گذشته مساعدت نمود و متعذر است که از این به بعد چنین مساعدتها به حساب جاری داده نخواهد شد مگر آنکه به ترتیب منظمی استقراض نموده رسماً آن را امضا و از محل گمرکات ضمانت نمایند...از جمله

<sup>۱</sup> زندگانی ملک المتکلمین، ص ۲۲۰

مطالبی که موضوع بحث و ایراد واقع شده گسیل داشتن یک هیئتی است با مخارج گزاف به دربارهای خارجه برای اعلام جلوس شاه که دولت با این اشکالات و ضیق مالیه آن را تصویب نموده است. پول در بازار یافت نمی شود و به واسطه تنگدستی، یک نوع فشار و زحمت دائمی فراهم آمده... آن همه تهدیداتی که با یک طریق دهشت آوری گوشزد اتابک می نمودند و ماه گذشته راپورتش را ارسال داشتم تا کنون به موقع عملیات نرسانده اند... خلاصه اینکه با این اوضاع حاضره هیچ امید و انتظاری در اصلاح مالیه نمی توان داشت و منابع مفیده ای که دولت بتواند از آنجاها تحصیل مالیه نماید موجود نیست و قروض خارجه دولت ایران تقریبا معادل است با ۵۰۰۰۰۰۰۰ (پنج میلیون) لیره که از آن جمله ۹۰۰۰۰۰ (نهصد هزار) لیره قروضی است که به قراردادهای خصوصی استقراض شده و مدتی از موعد تادیه بعضی از آنها گذشته است.<sup>۱</sup>

جمعی از بزرگان و فعالین مشروطیت از جمله سیدجمال الدین واعظ اصفهانی، حیدر عمو اوغلی، ملک المتکلمین، صوراسرافیل، میرزا محمدعلیخان تربیت، میرزا سلیمان خان میکده و... پس از اینکه نتوانستند با میرزا علی اصغر اتابک به تفاهم برسند، تصمیم گرفتند که برای آخرین بار و اتمام حجت، میرزا صادق طاهباز (دکتر رحیم زاده و رحیم اف نیز از نام های مستعار وی بود) را برای گفت و گو با اتابک به عمارت صدارت بفرستند. پس از ماجراهایی که در جریان این ملاقات پیش آمد، طاهباز به اتابک می گوید:

<sup>۱</sup> کتاب آبی، ج ۱، ص ۶۰ و ۶۱

من مأمورم عرض کنم که شما هرچه وعده فرموده اید عملی نشده. بعد از آمدن شما، مملکت یکپارچه آتش شده است. در عراق (اراک) حاج آقا محسن، در شیراز از قوام الملک، در قم متولی، در ماکو اقبال السلطنه ماکوئی، به پشت گرمی شما به مال و جان و ناموس مردم تجاوز نموده اند و حضرت اشرف در عوض جلوگیری، آنها را تقویت می کنید. قبل از بازگشت شما به ایران هوا خواهان شما می گفتند حضرت اشرف به کلی تغییر ماهیت داده اید ولی افسوس، عملیات شما می رساند که در ماهیت شما ابدا تغییری حاصل نشده است... این پیغام ملت جواب دارد یا خیر؟! [اتابک می گوید:...] شما حق مداخله در این امور را ندارید. [طاهباز می گوید:] من یکی از افراد این مملکت و مشروطیت و قوانین آن اجازه مداخله را می دهد، وانگهی من از طرف جمعیتی آمده ام و عقاید آنها را ابلاغ کردم. بهتر است استعفا بدهید هم خودتان و هم مردم را راحت کنید. [اتابک گفت:] شما هنوز دهانتان بوی شیر می دهد... [طاهباز گفت:] به شما خواهند فهماند که ما حق مداخله داریم؛ تامل کنید.<sup>۱</sup>

در نتیجه ی این گفت و گو و گزارشی که به کمیته مربوطه ارسال شد، تصمیم بر کنار گذاشته شدن (ترور) اتابک گرفته می شود که در ابتدا قرعه عامل ترور به اسم طاهباز خارج می شود اما به عباس آقا صراف منتقل گردید.

<sup>۱</sup> قیام کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان، ص ۵۳



ادوارد برون در توضیح تأثیر ترور اتابک بر جریانات سیاسی ایران می نویسد:

بدیهی است که ترور این وزیر مقتدر و جاه طلب، تأثیر بسیار عمیقی در رجال نمود.<sup>۱</sup> خبرنگاری در نامه ۵ دسامبر ۱۹۰۷ خود می نویسد: ... عمده وقایع چند ماهه اخیر قتل اتابک بود که مسیر جریان نهضت آزادی را تغییر داده، نشان داد که این بازی کودکانه نیست که اراده ای تسلیم ناپذیر در کار است که ایرانیان حاضر شده اند هر وزیری که دسایسی بر ضد آزادی تازه به دست آورده شان بنماید از میانش بردارند. من همیشه از تصویب جنایت سیاسی بیزار هستم ولی از اینکه این قتل بی اندازه به نفع نهضت اصلاح طلبانه بوده، تشخیص دیگری غیر ممکن است. از آن پس، دیگر کسی جرئت آشکاری در مخالفت با مجلس نکرد و بالاخره مجلس توانست به انجام کارهای سودمندی دست بزند. ابتدا در واقع از این عمل نابکارانه در صحنه مطبوعات ایران، هول و هراسی مقرون به اکراه ابراز گردید ولی متعاقب آن به ویژه هنگامی که قرار داد روس و انگلیس آفتابی شد مجرای احساسات توده قویا به موضوع قتل و عباس آقا معطوف گردیده، او را به نام وطن پرستی که جان خود را برای رهایی کشور از دست یک خائن فدا کرده تقدیس و محترم داشتند.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> اهمیت ترورهای سیاسی را حتی در جریان ترور علاء الدوله نیز می بینیم، در آنجا که شوستر می نویسد: نتیجه قتل پرنس علاء الدوله خیلی بزرگ بود. قبل از آنکه اثر وحشتناک آن قتل آرام بگیرد، وحشت و اضطراب تمامی، در دل های اعیان و مامورین دولتی پیدا شد که هم بر ایشان و هم بر سایرین به خوبی واضح می شد زیرا که نفس لوامه شان در اداء وظیفه و حقوق وطن خود، پاک نبود.

(اختناق ایران، ص ۲۲۲)

<sup>۲</sup> انقلاب ایران، ص ۱۴۸

در روزنامه صور اسرافیل ( ۲۶ رجب ۱۳۲۵ ق) پیرامون چگونگی ترور اتابک نوشته است:

از عجایب اینکه کالسکه و مستحفظین وزیر داخله که همیشه در درب مجلس شورا حاضر بودند این دفعه به قدر بیست قدمی دور بوده و همین قدر از وقت به عباس آقا فرصت اقدام داده است... از صدای تیر، جمعیت زیادی یعنی سه چهار هزار نفر که در درب مجلس حضور داشته پراکنده شده... چیزی که از قاتل به دست آمده همان بلیطی است که در جیبش یافته اند به این مضمون « عباس آقای صراف آذربایجانی نمره ۴۱ » و ۴ دانه « کپسول استرکنین » و مقداری سنگ جهنم در گوشه شال او بوده.

## ترور محمد علی شاه

همانطور که در منابع مختلف ذکر شده است، روزگار ایران پیش از ترور محمدعلی شاه روزگار آشفته ای بود که هر لحظه امکان این خطر وجود داشت تا اساس مشروطه بار دیگر از میان برود اما در نتیجه ی تلاش های آزادی خواهان (از جمله تدابیر حیدرخان در واقعه توپخانه) و میانجی گری عده ای از سیاسیون، شاه بر پاسداری از اصول مشروطیت به قرآن قسم خورد. این قسم به نظر برخی از رهبران مشروطه تنها یک دسیسه به جهت فریب مشروطه خواهان شمرده می شد و لذا طرح سوء قصد شاه کلید خورد.

اما ترور محمد علی شاه یکی از آن وقایعی بود که دارای موافقین و مخالفین متعدد بود. مخالفین بر این توجیه بودند که محمدعلی شاه با مشروطه خواهان مقرداری سازش داشته و نباید این ترور صورت می گرفت و در تأیید سخنان به وقایع چند ماه بعد از این ترور که مثلاً مجلس به توپ بسته شد و تعدادی کشته شدند اشاره کرده اند. اما موافقان ترور بر این بودند که با ترور شاه، توطئه ی او بر علیه مشروطه، از میان می رود و نیز حرکت عظیم مشروطه خواهان سرعت می گرفت که به شکل کلی، مسیر مبارزات انقلابی ایرانیان تغییر می یافت. به هر ترتیب این به اصطلاح ترور با مدیریت و رهبری حیدر عمو اوغلی که در آن دوران، مباشر امور چراغ برق تهران بود صورت گرفت که با موفقیت همراه نشد و شرح وقایع آن در کتب متعددی ذکر شده است و در اینجا قصد تکرار مکررات را نداریم بلکه می خواهیم به نکاتی اشاره نمایم که یا تا کنون به آن اشاره نشده و یا کمتر بیان گردیده.

در انجام و چگونگی این ترور چند نکته وجود دارد:

- اطلاع محمد علی شاه و دربار از ترور
- آسیب حداقلی به ماشین شاه
- عدم کارایی عاملان ترور

اطلاع محمد علی شاه و دربار از ترور:

در روزنامه صور اسرافیل (سال اول / شماره ۲۵ / ۹ صفر ۱۳۲۶ق) اطلاع شاه و درباریان از این ترور را به این نحو بیان کرده:

و ما به واسطه مذاکراتی که [موسیو وارنه] فرانسوی اتومبیل چی اعلی حضرت نموده به هیچ وجه نمی توانیم جلو سوء ظن خود را بگیریم و خدا به حقایق امور داناتر است. موسیوی مزبور در گمرک می گوید: وقتی که من اتومبیل را به درب اندرون بردم دیدم پرده های داخلی آن را پایین انداختند؛ گمان کردم که اعلی حضرت به اتومبیل سوار خواهند شد. بعد دیدم سوارها و مستحفظین شاه اتومبیل را احاطه نموده به من امر حرکت دادند. گفتم اگر اعلی حضرت به اتومبیل سوار نخواهند شد علت انداختن پرده ها چیست؟ گفتند اعلی حضرت سوار نخواهند شد. من از این مذاکرات قدری بدگمان شده گفتم این کار صحیح نیست و اگر خطری متصور است چرا مرا دچار آن می نمائید؟! اعتنائی به گفتار من نشد؛ خواهی نخواهی اتومبیل را راندم تا اینکه سر سه راهی تکیه بربریها در دست یک نفر چیزی در دستمال خانه شطرنجی دیدم که به طرف اتومبیل انداخت. من اتومبیل را تند کردم ولی فوراً صدا بلند شد. خرق هوا

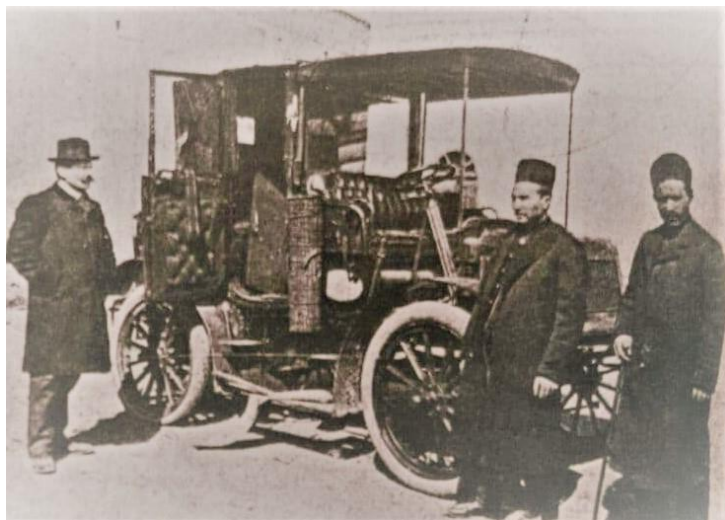
نزدیک بود مرا پرت کند. اتومبیل را نگهداشته به کناری رفتم. بعد از چند دقیقه که برگشتم احدی را ندیدم فقط یک نفر از راهگذر را دیدم که یکی از سوارهای کشیکخانه با گلوله به دهانش زده او را کشت. بعد از احتراق بمب، اعلی حضرت همایونی از کالسکه به سرعت پایین آمده خواستند داخل خانه میرزا حسین خان کحال بشوند ولی چون در بسته بود به خانه که نزدیک خانه مزبور و متعلق به مجلل الملک است وارد شدند و پس از نیم ساعت که حافظین وفادار اعلی حضرت از سلامت ذات اقدس ملوکانه مطمئن گردیدند کم کم از چپاول و غارت دست کشیده از اطراف جمع شدند. ولی چون جاده تنگ بود و کالسکه شش اسبه به آسانی بر نمی گشت اعلی حضرت همایونی با سی نفر سرباز [گارد] توپخانه پیاده تا عمارت گلستان مراجعت فرمودند... ولی در خانه بی سکنه نزدیک تکیه بربریها شش عدد [کپسول دینامیت] و دو دانه بمب و یک ریش مصنوعی به دست آمده که هنوز اهالی خانه مفقود می باشند.

دولت آبادی نیز در آنجا که به استنطاق حیدرخان پرداخته به این موضوع اشاره می کند:

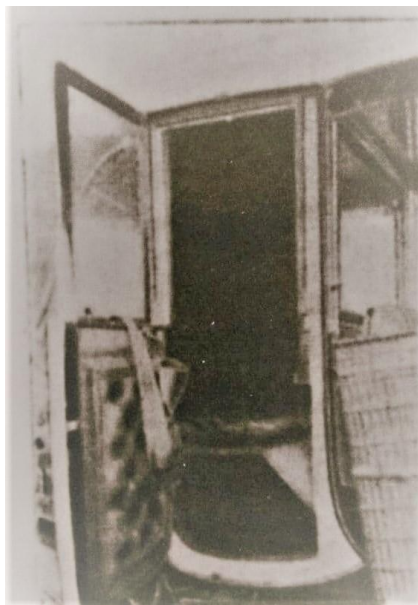
به هر صورت تا یک درجه معلوم شد که درباریان در این کار دستی داشته اند و به گفته آنها شاید این اسباب فراهم شده. چه احتمال می رود که اصل کار هم بدون اطلاع شاه باشد و خود درباریان مفسد اسباب را کوک کرده باشند.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> خاطرات و ملاحظات سید علی محمد دولت آبادی، ص ۴۱۸

آسیب حداقلی به خودرو شاه:



تصاویر خودرو محمدعلی شاه پس از اصابت بمب<sup>۱</sup>



<sup>۱</sup> تصاویر از کتاب «پیشینه های اقتصادی سیاسی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دموکراسی در آن عهد» می باشد.

ظاهرا خودرویی که محمدعلی شاه استفاده کرده بود، همان است که مظفرالدین شاه خریداری نموده و یا دقیقاً از همان مدل و مشابه آن می باشد؛ جالب اینکه راننده هر دو پادشاه شخصی به نام «موسیو وارنه» بوده است. در ذیل تصاویری از خودرو مظفرالدین شاه<sup>۱</sup> به نمایش درآمده است.





پیش از پرداختن به تصاویر، می بایست برنامه ترور را بر اساس تقریرات شیخ محسن نجم آبادی مرور کنیم:

...در ناحیه ای به شکل مستطیل، جای ۴ نفر را در چهار رأس مستطیل قرار داده و دو نفر دیگر را در وسط طول مستطیل. نقشه این بود که وقتی شاه حرکت می کند، دو نفر اولی که در راس واقع شده اند از جای خود حرکت نکنند و شاه از جلوی آنها گذشته و وسط مستطیل رو به روی چهار نفر وسط برسد. آن دو، بمب های خود را به افکنند. در این حال بر اثر انفجار بمب، کار تمام می شود. اتومبیل یا شاه فرار کرده به جلو یا عقب، چپ یا راست می رود. این لحظه موقع فعالیت آن چهار نفری که در رأس مستطیل قرار گرفته اند و می بایست که شاه از هر طرف حرکت کند، مامور آن گوشه، بمب را به اندازند. به این ترتیب با نقشه ای که حیدرخان کشیده بود، فرار امکان نداشت و بالاخره سوء قصد به جایی می رسید... محمد علی شاه آن روز در اتومبیل نشست... وقتی به مستطیل مذکور رسید یکی از تروریست ها ترسید و قبل از موقع، بمب



را به طرف اتومبیل انداخت... شاه به سرعت از کالسکه پیاده و به خانه دکتر حسین خان کحال پناهنده گردید و یکی از تروریست ها از شدت ترس به شاه که در حال فرار بود تعظیم کرد<sup>۱</sup>.

به هر حال اگر تصاویری را که شاکری ارائه داده است واقعا مرتبط با دوران ترور محمدعلی شاه باشد با نکته جالبی برخورد می کنیم و آن اینکه بر اساس آنچه در تصاویر مشاهده می شود بمب ها آنقدر کم اثر بوده اند که تنها بخشی از زوار در و رکاب آسیب دیده و صندلی ها و چرخ های پلاستیکی این ماشین کوچک، که حتی در و پیکر محکمی نیز ندارد سالم می باشند.

از آنچه آمد دانسته می شود که این واقعه یک ترور نمایشی نبوده بلکه دو عامل اصلی سبب این شکست شده است:

(۱) عاملین ترور، ضعف در عملکرد داشته اند و اصلا بر طبق برنامه پیش نرفته بودند و دو تخلف از آنها سر زده بود: اول اینکه پیش از موعد مقرر بمب انداخته و دوم، آن شخصی که شاه از جلوی عبور کرده، به جای بمب انداختن به طرف شاه به او تعظیم کرده بود.

(۲) یک راپورتچی، خبر از ترور شاه را به دربار رسانده بود که سوء ظن راپورت این ترور به فردی با نام حکیم الملک باز می گردد زیرا بر اساس یادداشت های نجم آبادی این شخص به دربار رفت و آمد داشته و خبر حرکت شاه به دوشان تپه را به حیدرخان داده بود<sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup> حیدرخان عمو اوغلی، ص ۹۱

<sup>۲</sup> همان، ص ۹۰

نکته دیگری که در اینجا وجود دارد این است که در روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران تذکر داده است که امپراطوری روسیه نیز مجلس دومای خود را با همین پولتیک برهم زد، به این شکل که به استحضار خود امپراتوری، جلوی امپراتور نارنجک انداختند.<sup>۱</sup>

به همین ترتیب، نیکلای اول به محمدعلی شاه به جهت انحلال مجلس، توصیه ای را در حاشیه گزارش ۳۱ دسامبر ۱۹۰۷ نوشته بود:

نجات ایران و سلطنت فقط به وسیله انحلال فوری مجلس و سرکوبی سایر مجامع انقلابی میسر است. این یگانه پاسخ من است.<sup>۲</sup>

### استنطاق از حیدرخان

در شب چهارشنبه ۶ ربیع الاول به اتهام بمب اندازی به شاه، در خانه عمو اوغلی ریخته و او را دستگیر کردند و در روز چهارشنبه ۱۳ ربیع الاول استنطاق صورت گرفت که تا دوازده شب ادامه یافت.<sup>۳</sup>

اعلانیه ای تحت عنوان نقض قانون اساسی در آن دوران از سوی «کتابخانه شرافت» چاپ گردید که به شکایت از دستگیری حیدرخان و... پرداخته است.<sup>۱</sup> در ذیل بخشی از اعلانیه و متن استنطاق عمو اوغلی ذکر شده است:

<sup>۱</sup> روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران، ص ۶۸

<sup>۲</sup> عزیر و دو انقلاب، ص ۸۱

<sup>۳</sup> نظم و نظمیه در دوره قاجار، ص ۱۴۲

## نقض قانون اساسی

در تمام ممالک ایران کسی نیست که نداند قانون مقدس اساسی حقیقت [کشتی توسپون؟] و اصل مشروطیت و دفتر سعادت و اقبال سی کرور سکنه ایران است. ...بدبختانه باز در شب چهارشنبه ۶ ربیع الاول ۱۳۲۶ از طرف قوه مجریه بی باکانه بر اصل های ۶-۹-۱۰-۱۳-۶۴ ضدیت بین ظاهر گردید... پس از اینکه دو نفر مسلمان تبعه خارجه را چند شبانه روز در قصر گلستان بر خلاف حق و قانون با زنجیر حبس کردند و ملت را ایرادات خود را بر این ضدیت و نقض عهد اظهار داشت و آن دو نفر را از قصر گلستان به محکمه وزارت خارجه جلب نمود و بنای استنطاق شد در حضور دو نفر از وکلای محترم و چهار نفر از نمایندگان انجمن ها و نماینده دولت بهیه روس و مستنطقین عدلیه و نظمی شرح گرفتاری و نقض هائی که بر قانون وارد شده به قرار ذیل تقریر شد...

### متن استنطاق

به تاریخ ۹ ربیع الاول ۱۳۲۶ ریختن به خانه حیدر خان و اسبابی که از او برده اند و نقض قوانین اساسی. استنطاقی که از حیدر خان در محاکمات وزارت خارجه با حضور جنابان عون الممالک و حاجب الدوله، قهرمان خان نیر السلطان فراشباشی اعلی حضرت همایونی و لیفسکی صاحب نماینده و صاحب منصب روس این بنده معاون حضرت می نماید:

س: شما را چه وقت گرفتند و به چه ترتیب به خانه شما آمده و کی آمد به منزل شما؟

ج: شب چهارشنبه پنجم. یازده ساعت و نیم از ساعت فرنگی که مطابق است با نیم ساعت به نصف شب مانده من با یکی از رفقایم که اسمش مدیر الصنایع است در توی اطاق خوابیده

<sup>۱</sup> در روزنامه خاطرات عین السلطنه اشاره شده است که این اعلانیه به فروش می رسیده. (روزنامه خاطرات عین السلطنه، ج ۳، ص ۲۰۳۱)

بودم شنیدم درب کوچه را می زنند. آمدم پشت درب حیاط و پرسیدم کیست؟ گفت: از نظمیه یا معتضد دیوان آمده ام از شما یک استنطاق مختصری کنم. گفتم: حالا نمی شود، به سفارت روس یا به تاجر باشی اطلاع بدهید در وقتی که یکی از سفارت آمد آن وقت در را باز می کنم استنطاق بنمائید. گفت: بروم خبر بیاورم. رفت نیم ساعت دیگر آمد دوباره درب حیاط را زده گفتم کیست؟ گفت ما هستیم.

س: اینکه گفت ما هستیم یعنی چه؟

ج: یعنی اینکه می گفت: با اجزای نظمیه آمده ایم. باز من جواب گفتم با کی آمده اید و رئیس شما کیست؟ گفت: خود معتضد که رئیس اداره است اینجاست. من جواب به او گفتم حرف همانست که گفته ام. اگر یک نفر از سفارت همراه شما نباشد من درب حیاط را باز نمی کنم. گفتند: درب حیاط را میشکنیم. گفتم: این قانون نیست. شما بعد مسئول واقع خواهید شد. این حرف را زده برگشتم آمدم در اطاق.

س: به اطاق که آمدید چه کردید؟

ج: لباس خود را پوشیده آنجا نشستم و پس از ده دقیقه دیدم درب پشت بام را می شکنند. دو سه دفعه صدا زدم که درب را نشکنید نشنیده شکسته آمدند توی حیاط. درب اطاقی که تویش بودیم می خواستند بشکنند من صدا زدم که معتضد را بگوئید بیاید پشت در اطاق دو کلمه حرف به او دارم. یکی گفت: من معتضد چه می گوئی؟ گفتم: اسمت چیست بگو تا بدانم تو هستی یا خیر؟ به لهجه فارسی گفت: چون من ترکی صحبت می کردم. دوباره از او پرسیدم که معتضد شما هستید؟ و می دانستم که معتضد ترکست. ترکی به لهجه فارس جواب داد که بله من معتضدم. گفتم شما معتضد نیستید. خود معتضد را بگوئید بیاید پشت در اطاق با او دو کلمه حرف دارم بعد هر کاری دارید بکنید. معتضد را صدا کرده خودش آمد پشت درب اطاق. گفتم: آقای معتضد دیوان رئیس نظمیه شما اگر از روی قانون می خواهید رفتار کنید باید به سفارت یا به تاجر باشی روس اطلاع بدهید تا من درب را باز کرده با حضور آنها نزد شما بیایم و اگر بی قانونی می خواهید بکنید آن وقت همانطوری که درب پشت بام را شکسته و داخل حیاط شدید، درب اطاق را هم خواهید شکست و داخل اطاق می شوند و مسئول خواهند شد. گفت: من چه کنم «امیر معظم» اینطور حکم کرده.

س: شما از او پرسیدید که امیر معظم چه قسم حکم کرده و او عنوان حکم او را به جهت شما گفت یا خیر؟

ج: خیر من دیگر از او نپرسیدم و گفت امیر معظم این قسم حکم کرده است بعد گفت درشکه من اینجا است الان می فرستم عقب تاجر باشی و سپرد کسی دست به درب اطاق نزنند تا خودش مراجعت کند رفت و تقریبا به قدر یک ساعت طول کشید.

س: در این مدت کسی در توی حیاط شما بود یا خیر و باز کسی متعرض درب اطاق شما می شد؟

ج: توی حیاط پر از جمعیت بود ولی کسی متعرض درب اطاق نمی شد.

س: شما از کجا فهمیدید که توی حیاط پر از جمعیت بود؟

ج: چون صحبت می کردند و آب می خواستند معلوم بود که جمعیت زیادی توی حیاط است.

س: این ها از کجا بودند روی پشت بام شما؟

ج: همسایه دارم حاج نایب و اکبر بلند او را می گویند که خانه او وصل به خانه من است. فاصله ما بین پشت بام خانه من و او یک تیغه یک زرع و نیمی است که ممکن است از خانه او به خانه ما بیایند چون غیر از آنجا عمارت من راه به جای دیگر ندارد.

س: پس از اینکه تقریبا به قدر یک ساعت رفتن مقصد طول کشید چه واقع شد؟

ج: یک صدائی شنیدم که تقریبا از نزدیکی درب حیاط می آید و می گفت: امیر معظم حکم کرد درب اطاق را بشکنند. در این وقت بنا کردند به شکستن درب اطاق.

س: این صدائی که گفت درب اطاق را بشکنید از کی بود؟

ج: صدای خود معتضد دیوان رئیس اداره نظمیه بود و بعد از شکستن درب اطاق آمدند توی اطاق. جماعت زیادی توی اطاق آمدند و تا رسیدند به من، یکی ساعت مرا قابید و در توی هر یکی از جیب هام دو سه دست می رفت، سیصد و پنجاه تومان در توی یک کیف بغلم اسکناس داشتم آن را هم بردند و هرچه در جیبم بود درآوردند. بعد آوردند دم درب حیاط که مرا معتضد خودش آنجا ایستاده بود شش لول هفت تیره مرا در آوردند.

س: به شما در این موقع صدمه هم زدند از قبیل زدن چوب یا چیز دیگر؟

ج: در توی اطاق یکی از فراش ها که چوب کلفتی در دست داشت یک چوب به پهلو من زد و یک چیزی هم به پیشانی من زدند که ملتفت نشدم چه بود و قدری پیشانی من زدند و قدری پیشانی مرا خراشید و خون مختصری هم آمد که الان هم جای آن نمایان است (در این موقع هیئت محکمه ملاحظه کرده دیدند محل مختصری در بالای پیشانی طرف راست او نمایان است).

س: پس از اینکه شما را چوب زدند چه کردند؟

ج: چوب که به من خورد من افتادم و مرا بلند کردند بردند درب حیاط نزد معتضد دیوان.

س: معتضد به شما چه گفت در درب حیاط؟

ج: گفت: چیزی نیست نترسید و دلتنگ نشوید، امیر معظم حکم کرده بود شما را به هر ترکیبی که هست دستگیر بکنیم و حکم شکستن درب ها را خودش داده بود. در این موقع من ملتفت شدم که معتضد نزد تاجر باشی نرفته بود. رفته بوده است نزد امیر معظم چونکه می دانستم تاجر باشی هیچ وقت حکم شکستن درب اطاق را نمی دهد. با معتضد و اجزایش که تقریباً چهل پنجاه نفر بلکه زیادتر یا کمتر بود تا توپخانه آمدم و از توی توپخانه خودش رفت یک طرف و مرا اجزایش آوردند به طرف اداره نظمی.

س: شما را که به اداره نظمی بردند با شما چه قسم رفتار نمودند؟

ج: مرا بردند توی یک اطاقی که دو نفر در آنجا بود و یکی از آن ها را مستشار می گفتند به قدر نیم ساعت در آن اطاق بودیم.

س: شما گفتید مدیر الصنایع مهمان من بود و در اطاق خوابیده بودیم با او چه قسم معامله کردند؟

ج: وقتی که مرا گرفتند او را هم گرفتند ده پانزده نفر مشغول لخت کردن من بودند؛ ده پانزده نفر هم او را لخت می نمودند. ساعت و کیف او را هم بردند در بیرون حیاط. فریاد زد بابا ساعت مال شما ولی توی آن کیف پول نیست؛ اسناد در اوست، نگاه کنید اگر اسناد است پس بدهید کیف او را. پس از دیدن، بیرون در به او پس دادند و او را هم با من آوردند به نظمی هر دو آمدم در اطاق مستشار در توی نظمی توی همان اطاق به قدر نیم ساعت بودیم که ضیاء السلطان را آوردند.

س: ضیاء السلطان را به چه شکل آوردند؟ لباس در تن داشت یا خیر؟

ج: خیر لباس در تن او نبود و لخت نبود و یک عبا به خود پیچیده بود به قدر نیم ساعتی پسرش را هم با لباس ضیاء السلطان آوردند، پسر او را هم نگاه داشتند. پس از فاصله نیم ساعت میرزا اسماعیل خان را آوردند که او هم لخت بود و یک پالتو بیش در تن نداشت. با شب کلاه و پیراهن و زیر شلواری او را آورده بودند. بعد مرا و ضیاء السلطان را و میر اسماعیل خان را بردند توی حبس جدا جدا زنجیر کردند. صبح آن روز زنجیر مرا برداشتند بردند. مرا جزو حبسی های نظمی در قطار. آن ها مرا زنجیر نمودند تا عصر همان طریق با زنجیر آنجا بودیم بعد آوردند مرا توی اطاق استنطاق بکنند.

س: شما را با زنجیر پای استنطاق آوردند یا بدون زنجیر؟

ج: خیر بدون زنجیر آوردند.

س: در این مدتی که در زیر زنجیر توی حبس بودید به شما اذیت و آزار دیگری هم کردند یا خیر؟

ج: خیر دیگر کسی به من اذیتی سوای زنجیر ننموده است و به قدر نیم ساعت استنطاق طول کشید بعد گفتند: امیر معظم حکم کرده است که این دو نفر را ببرند توی گلستان.

س: این استنطاق را کی از شما می نمود و با حضور چه اشخاصی بود؟

ج: محقق نظمیه که دیروز در اینجا نشسته بود استنطاق می نمود و حاضرین مجلس آقای تاجر باشی و معتضد دیوان و منتظم الملک کدخدا و یک نفر دیگر که او را نمی شناسم و یکی دیگر هم در نصفه استنطاق آمد که تاجر باشی او را می شناسد و آن شخص گفت: که امیر معظم فرموده است آن ها را ببرند توی گلستان.

س از تاجر باشی: آن شخص کی بوده است که در نصفه استنطاق آمده و گفته است این ها را ببرند توی گلستان؟

ج: سردار منظم بود که آمد گفت: تاجر باشی امیر معظم حکم کرده است این ها را زنجیر کرده ببرند توی گلستان.

من از پای استنطاق بیرون آمده معتضد را صدا زدم که در مجلس این حرف را زده باشم به معتضد گفتم: صلاح نیست این ها را با زنجیر توی کوچه و خیابان ببرند و خوب نیست. معتضد رفت به سردار منظم گفت، بعد سردار منظم مرا صدا زده گفت: اگر می خواهند با زنجیر آن ها را نبرند اینجا اقرار کنند تا هیچ آن ها را به باغ نبرند و الا حتما باید به باغ با زنجیر بروند.

صحبت زیاد در این خصوص کرده آخر الامر آن ها را راضی نمودم که بدون زنجیر ببرند. میر اسماعیل را که وارد دیوان خانه تخت مرمر نمودند زنجیر به گردن هر دو گذارده طوق گردن میر اسماعیل تنگ بود، التماس و ناله می کرد که این طوق به من صدمه می زند با این حال از توی دیوان خانه در صورتی که گردن هر دو زنجیر بود آمدیم تا درب گلستان آنها را بردند توی باغ گلستان من مراجعت کردم.

س: چه وقت بود که آنها را بردند توی گلستان و از نظمیه تا در دیوان خانه کی همراه آنها بود سوای شما؟

ج: یک ساعت و نیم از شب گذشته بود معتضد دیوان بود و بنده و تقریباً سی نفر از اجزای نظمیه. دم باغ گلستان که رسیدیم حیدرخان به زبان روسی به من گفت: «مردۀ بی گناهم، دیگر همدیگر را نمی بینیم، خدا حافظ.» و او را بردند توی گلستان.

س از حیدرخان: شما را بردند توی گلستان، کجا بردند شما را و چه قسم با شما رفتار کردند؟

ج: ما را بردند توی یک اطاق کوچک سردی که امیر معظم هم آنجا بود و گفت: زنجیرها را باز کنید. بعد از استنطاق زنجیرها را برداشته و فوراً پس از چند دقیقه باز زدند.

س: استنطاق امیر معظم از شما چه بود و چه سوالاتی از شما می کرد؟

ج: استنطاق از ما نمی کرد و پس از چند دقیقه ما را زنجیر کردند جیب های ما را گشته و کاغذ های جیب و بغل ما را بیرون آورده که الان هم پهلوی حاجب الدوله است.

س: شما و میر اسماعیل در یکجا بودید یا علی حده بودید؟

ج: پس از اینکه مجدداً ما را امیر معظم زنجیر نمود میر اسماعیل را بردند به اطاق دیگر. آن شب را تا صبح از شدت سرما ایستاده دو نفر فراش آنجا بودند که به من خیلی احترام می کردند.

صبح حاجب الدوله آمد تنها از من پرسید و من هم حقیقت امر را گفتم.

س: حاجب الدوله از شما چه سوال کرد و شما چه جواب گفتید؟

ج: از من سوال کرد که شما از این واقعه بمب چه اطلاعی دارید؟ جواب به طوری که در نظمیة دادم به ایشان هم دادم.

س: غیر از اینکه این سوال را نمودند سوالات دیگر هم از شما شده است یا خیر؟

ج: از حال ضیاء السلطان نیز پرسیدند و می گفتند او از این ترتیبات مملکتی دل تنگ نبوده است؟ جواب گفتم من صحبت پلتیکی با هیچکس نمی کنم و نمی دانم. سوال آخرشان هم این بود که این بهتان است به شما زده اند؟ گفتم: بلی.

یک شب دیگر با زنجیر توی باغ بودیم، اول شب بود ...<sup>۱</sup> کف صاحب آمد توی باغ نزد ما و گفت: الان زنجیر شما را بر می دارند و شب دوم زنجیر ما را برداشتنند.

شب دوم را هم توی باغ بودیم تا دیروز که برای استنطاق به محاکمات خارجه ما را آوردند و پس از استنطاق ما را به بالا خانه وزارت خارجه برده شب در آنجا بودیم.

س: دیشب که در بالا خانه وزارت خارجه بودید زنجیر داشتید یا خیر و کسی نزد شما آمده است؟

ج: زنجیر نداشتیم و کسی نزد ما نمی آمد.

س: در این سه شبی که در گلستان و وزارت خارجه بودید شام و ناهار چه می کردید؟

ج: در هر سه شب، شام و ناهار می آوردند.



س: در این سه شب با شما هر قسم رفتار کردند بگوئید شکایتی دارید یا خیر؟ اگر شکایتی از بابت توقیف این سه شب در باغ دارید بیان کنید.  
ج: خیر شکایتی ندارم و آنچه شده بود بدون کم و زیاد گفتم.

#### امضای حاضرین

حیدر عون الملک نصرالله حسینقلی

پس از این وقایع، حاجب الدوله حاکم تهران معزول گشت و حتی سفیر روس غرامت شرف حیدرخان و اسماعیل خان را مطالبه می کرد<sup>۱</sup>.

چند روز پس از اینکه محمد علی شاه مجلس را به توپ بست، حیدرخان تهران را به سمت بندر انزلی و از آنجا با کمک افراد حزب سوسیال دموکرات روسیه (R.C.D.R.P) راهی بادکوبه شد و در این شهر تمامی تلاشش را در جهت پیروزی انقلاب ایران در پیش گرفت. به این منظور برای پیش برد فعالیت های کمیته انقلاب می بایست شخصی پیدا می شد تا انواع فعالیت های سری را دنبال و نتیجه را به کمیته مرکزی حزب گزارش دهد و برای این مأموریت حیدر خان، پدرش (علی اکبر افشار) را انتخاب نمود. علی اکبر خان این مأموریت را پذیرفت و در طی اقامت چند ماهه در تهران فعالیت هایی نظیر تشکیل گروه ضربت را انجام داد و دستورات را به خوبی انجام داد که در پیشرفت انقلاب ایران موثر واقع شد. پس از انجام مأموریت های علی اکبر خان، حیدر عمو اوغلی به کمک کمیته مرکزی انقلاب ایران، روابط خود را بجهت فعالیت در ایران و علی الخصوص تبریز آغاز نمود و در نتیجه این فعالیت ها حیدرخان به همراه تعدادی از نیروهای قفقازی بعلاوه مبالغ فراوانی پول و سلاح راهی تبریز شدند.

<sup>۱</sup> روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران، ص ۶۸ / نظم و نظمیه در دوره قاجار، ص ۱۴۱

پس از ورود به تبریز، حیدر عمو اوغلی در روزنامه کوشش، نامه سرگشاده ای را خطاب به محمد علی شاه منتشر نمود:

از طرف کمیته انقلاب ایران به سرپرستی حیدرخان عمو اوغلی

ما مصمم هستیم به تمام فشارها، زورگوئی ها و جنایات، وحشی گری ها و تعدی های شما که امروز مانند امواج پهناور همه جای ایران را پوشانیده و شعله آن مظالم به آسمان رسیده است با ضد ضربه ها پاسخ گوئیم و به هر طریقی که شده به این وضع خاتمه دهیم. هیچ معنی و فایده ندارد که شما در کنجی نشسته و مشغول همجنس بازی باشید و نوکرهای شما ملت نجیب و بدبخت ایران را غارت کنند و آنان را تا آخرین نخعی که بر تن دارند لخت و سپس زندانی و معدوم کنند؛ هیچ دفاعی شما را تبرئه نمی کند. ملت ایران نه به شما و نه به دولت شما مطلقا اعتماد ندارد؛ شما باید از سلطنت استعفا داده کنار بروید... فقط یک مفتخور پست کثیف رشوه خوار آلوده و خائن به ملت و کشور هستید... شما فاقد شهامت، کوشش، همت، انرژی و معتقدات هستید. شما حتی کوچکترین احساس عدالت ندارید و فاقد اخلاق هستید... تجربه و تجربه مکرر نشان داد که شخص شما و دولت خونخوار و مرتجعی که شما رئیس آن هستید بهترین نمونه زنده تمام امراض کهنه ملت و کشور است و باعث تمام نواقص و فسادهای موجود است. هیچ کس به غیر از شخص شما هزاران خصائص نفرت انگیز و غارتگرانه، خیانت، ظلم، خشونت در وجود خود یکجا جمع ندارد... با فریاد، افراد ملت ایران را فرا می خوانیم تا

دست های خود را به سوی ما که طرفدار آزادی هستیم دراز کرده با ما انقلابیون آزادیخواه متحد شوند... ما ایمان داریم و امیدواریم چیزی به آن روزها که دست انتقام خشم ملت ایران با تمام سنگینی انتقام به حق آن بر روی شما و طرفداران شما فرود خواهد آمد نمانده باشد. به امید آن زمانی که به خاطر بدبختی و غمی که بر ملت وارد کرده اید از ترس به وحشت خواهید افتاد و مانند بید خواهید لرزید.

با موافقت کمیته مرکزی انقلاب

رئیس کمیته مرکزی انقلاب ایران

حیدرخان بمبی<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> اسناد و خاطره های حیدرخان عمو اوغلی، ص ۱۹ و ۲۰

## ترور شجاع نظام مرندی

در این زمان تبریز در محاصره قوای عین الدوله، ماکوئی‌ها، شاهسون‌ها و ... بود که فشار مردم تبریز مبنی بر عدم رضایت از ادامه جنگ با اینان نیز، مشکلات مبارزین تبریز را افزایش داده بود. در این زمان بود که ترور شجاع نظام مرندی صورت گرفت.

در میدان جنگ‌های تبریز، مهر سیف السادات به دست مجاهدی به نام حسن افتاده بود. حسن مهر را نزد حیدر عمو اوغلی که پس از بمباران مجلس به قفقاز گریخته و از آنجا به تبریز آمده بود، برد. حیدر عمو اوغلی همین که مهر سید را دید فکری به خاطرش رسید که از آن راه شر شجاع نظام را از سر مردم آذربایجان بکند. وی با کمک گرجیان بمب ساز که از قفقاز به یاری مجاهدین تبریز آمده بودند بمبی ساخت... خبر کشته شدن نظام، مایه مسرت عموم مردم تبریز گردید و مجاهدین با موزیک در خیابان و بازارها راه افتاد و مردم را از این واقعه آگاه کردند و در نتیجه این واقعه چند روزی راه جلفا باز شد و قند و نفت و کبریت به حد وفور وارد شهر شد و مردم از مضیقه نجات یافتند.<sup>۱</sup>

حاجی محمدباقر ویجویه<sup>۲</sup> در «تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز» می‌نویسد:

در این ایام که شجاع نظام مرندی راه تجارتنی و غله و آذوقه را در مرند مسدود نموده، روغن لانیپا یک من الی هفت هزار دینار ترقی کرده... نزدیک شده

<sup>۱</sup> دولت‌های ایران از آغاز مشروطیت تا اولتیماتوم، ص ۸۰ و ۸۲

<sup>۲</sup> وی از هوادارن مشروطه بود و حوادث جنگ‌های دوه‌چی (شتربان) که در محله ویجویه تبریز در سال ۱۲۸۷ ش به وقوع پیوسته را به نام بلوای تبریز در سال ۱۳۲۶ ق نگاشت.

آذربایجان به تصرف دیگران برسد. به فکر دفع فتنه این آشوب طلب، که بسیار به خون ملت تشنه است و به دادن مملکت آذربایجان به اجانب خیال داشت [افتادند]... یک جعبه مخصوص قیمتدار که اقل قیمتش خونبهای پنج نفر بود به لفافه گذاشته و با لاک، مهر زده و در روی لفافه «امانت شجاع نظام» با القاب نوشته شده... شجاع نظام و پسر بزرگش و علی خان هجوانی و دو نفر دیگر بعد از یک ساعت، بار سفر به دیار عدم بر بستند... بعد از رسیدن خبر تسلیم مرند، جناب آقا شیخ اسماعیل و جناب حیدرخان قفقازی از جانب انجمن مقدس و جناب سردار، معین شده به مرند رفتند. به خانه شجاع نظام قراول گذاشته و مهر زدند؛ چون از مال غارت شده تبریز در خانه اش داشت [و میخواستند] به صاحبان مال برسانند. راه ارس کنار را امنیت نموده، جناب آقا شیخ اسماعیل و حیدرخان مراجعت فرمودند.<sup>۱</sup>

پس از ترور شجاع نظام، جنگ های فتح مرند، خوی و سلماس صورت گرفت. در مرند با نیروهای آنجا مبارزه نموده و در نتیجه، مرند و روستاهای تابعش را تسخیر کردند و بعد از گذشت چند روز عازم خوی شدند و پس از درگیری هایی که منجر به شکست دشمنان شد، شهر خوی را به تصرف درآوردند. بعد از این مرحله به سرعت به سوی سلماس رفته و در آنجا با قوای خان ماکو به مبارزه پرداختند و آنها را نیز شکست دادند و سعید الممالک (امیر حشمت) از طرف حیدر خان به سمت حاکم شهر انتخاب شد. حیدر خان پس از آزادسازی سلماس به خوی مراجعت نمود و در آن دوره، مدیریت شهری بسیار نیکویی از حیدرخان به ظهور رسید.

<sup>۱</sup> تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز، ص ۱۸۵-۱۸۷

## خدمات حیدرخان در سلماس و خوی

از خصوصیات حیدر عمو اوغلی این بود که در هر منطقه و موقعیتی که وارد میشد در صدد پیشرفت و توسعه آنجا برمی آمد و همانطور که ذکر شد پس از ترور شجاع نظام مرندی وارد سلماس و خوی شد که در باب خدمات حیدرخان در سلماس آمده است:

از جمله کارهای عمو اوغلی در قیام آذربایجان، اداره شهر سلماس است. قبل از اینکه عمو اوغلی به این شهر اعزام شود شهر توسط حاجی پیشنماز و دیگران نگهداشته می شد. حیدر عمو اوغلی که از تبریز به مرند رفته بود خود را به سلماس رسانیده رشته کارها را به دست گرفت. در آنجا عدلیه و شهربانی و مالیه و دیگر اداره ها بر پا گردید و عمو اوغلی با چابکی و کاردانی بسیار به بسیج نیرو پرداخت که شهر را در برابر گردان و ماکوئیان که آبادیهای نزدیک را گرفته بودند نگه دارد.<sup>۱</sup>

پس از اینکه حیدرخان شهر سلماس را به اتفاق سایر مجاهدین آزاد کرد، به سمت خوی رفت تا این شهر نیز آزادسازی و سازماندهی نماید.

در ۲۶ نوامبر ۱۹۰۸ م (۳۰ آبان ۱۲۸۷ ش - ۲۶ شوال ۱۳۲۶ ق) قوای مجاهدین وارد خوی شدند. در خوی نیز مانند سلماس، شورای انقلابی با هدایت و ریاست حیدرخان تشکیل شد.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> انقلاب مشروطیت ایران، نیروها و هدفها، ص ۱۴۳

<sup>۲</sup> ستارخان و جنبش آذربایجان، ص ۱۴۷

پس از آمدن حیدرخان به خوی، نامه هایی را برای سردار ماکو و بزرگان گُرد ارسال نمود که به رفع کینه و پیوستن به مشروطه خواهان دعوت نمود<sup>۱</sup> اما این نامه ها بی فایده بود و اقبال السلطنه، دسته هایی از گردان را به اطراف خوی فرستاد تا آنها را غارت نمایند. پس از این وقایع، حیدرخان به بسیج نیروهای منطقه تلاش نمود تا بجهت دفاع از خوی به این منطقه وارد بشوند<sup>۲</sup>. بنابراین تعدادی از مردمان روستاهای اطراف، مجاهدین ارومی (به فرماندهی مشهدی اسماعیل و میرزا محمود سلماسی)، یکانیان، داشناکسیون (دسته ای از ارمنیان) و نیز جمعیتی از گرجیان که در ساخت بمب مهارتی داشتند به خوی روی آوردند.<sup>۳</sup>

بخشی از شرح ما وقع و اقدامات حیدرخان در این صحنه از نبرد را چنین آورده اند:

حیدرعمو اوغلی و امیر حشمت برای اینکه شهر را از محاصره ماکوئیان و سپاهیان استبداد نجات دهند نهانی سپاهی به قریه سراب که در شش کیلومتری شمال خوی شده است فرستادند و غفلتا بر اردوئی که در پارچی نشمین داشت تاختند. در این جنگ سپاهیان ماکو شکست خوردند و عده ای از ایشان نیز به قتل رسید. مجاهدان در این جنگ از نیروی توپخانه نیز استفاده کردند. متعاقب آن لشکریان استبداد از سمت غربی راه ماکو شروع به پیشروی نموده خود را به

<sup>۱</sup> تاریخ خوی، ص ۴۶۷

<sup>۲</sup> در هنگام جنگ اهالی خوی با کردها، مشهدی اسماعیل، مشهدی باقرخان و آقا میرزا محمود که سران مجاهدان رضائیه بودند در طی دسته ای به کمک حیدر عمو اوغلی و امیر حشمت شتافتند و تا مدتی در آنجا حضور داشتند (تاریخ رضائیه، ص ۱۱۰)

<sup>۳</sup> تاریخ خوی، ص ۳۲۸

حوالی قریه بدل آباد رسانیدند] قریه ای در ۳ کیلومتری غرب خوی]. عمو اوغلی نیز سپاهی را بسیج کرده به سرداری و فرماندهی جهانگیر میرزا و میر آقا فرزند آقا میر اسد الله به قریه بدل آباد فرستاد... در این جنگ عده زیادی از مجاهدان به قتل رسیدند و عده ای از آزادی خواهان ارمنی و گرجی هم که در جنگ شرکت داشتند کشته شدند و بقیه السیف با هزار زحمت خود را به شهر رسانیدند و سپاهیان ماکو ایشان را دنبال کرده به کاروانسرای اطراف شهر نیز دست یافتند. پس از این شکست ترس و وحشت زیادی مجاهدان را فرا گرفت و اگر حیدرعمو اوغلی و میر آقا فرزند آقا میر اسد الله و شیخ محمد حسین عضو انجمن خوی مردم را به پایداری تشویق نمیکردند شهر به وسیله نیروی استبداد گشوده می شد... جنگ بدل آباد مخالفان مشروطه را در داخل شهر نیرو داد و جسته گریخته در مجالس و محافل بنای مخالفت را گذاشتند و به بدگویی از مشروطه پرداختند و بنا به قولی با ماکوئیان رابطه برقرار کردند و روزی را معین نمودند که در آن روز از داخل و خارج شهر به جنگ مشروطه خواهان قیام کنند و حتی سپاه ماکو برای بالارفتن از حصار شهر نردبان نیز با خود همراه آورده آماده نگاه داشتند ولی عمو اوغلی به توطئه ایشان پی برد و چون در این امر بیشتر به هاشمیان که از خانواده های متنفذ شهر بودند سوء ظن داشت دستور حمله به خانه های ایشان را صادر کرد... بدینسان مخالفان داخلی در شهر ترسیدند و از اقدام دیگری علیه آزادی خواهان صرفنظر نمودند.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> تاریخ خوی، ص ۳۳۰-۳۳۲



بعد از اینکه سپاه ماکو از دور شهر عقب نشستند بزرگان و سرشناسان مشروطه از قبیل عمو اوغلی و امیر حشمت از این شهر خارج شدند و مردی که بتواند امور شهر را با قدرت و انضباط اداره کند باقی نماند و کار به دست جهال افتاد، عجب و غرور توأم با بیکاری و تنبلی که بلای خانمانسوز هر اجتماع می باشد بر مجاهدان راه یافت و بنای بد رفتاری با مردم شهر را گذاشتند.<sup>۱</sup>

محمد رحیم نصرت ماکوئی که خود از شاهدان اکثر وقایع کتابش بوده است بر این امر صحنه گذاشته است که:

بعد از رفتن عمو اوغلی، نظمیه های شهر و مجاهدین، غارت کرده یک قالی کهنه و دوتا نمذ بوالده بنده دادند...<sup>۲</sup>

حیدرخان و امیر حشمت با تلگراف از ما وقع جنگی که احتمالاً در همین دوران به وقوع رسیده گزارش دادند:

دسته انبوهی از کردان و ماکویان با چند تن سر کرده به دیه های پارچی و حاشرود که یک فرسخی خوی است ریختند و سیم و تلگراف را نیز بریدند. شب بیست و یکم ذی حجه دویست و پنجاه تن از جوانان فداکار را به کندن بنیاد ایشان فرستادیم. اینان نیمه شب ناگهان گرد آنان را گرفتند و نزدیک به یکصد تن را کشته پنجاه سر اسب با تفنگ و چیزهای دیگر به تاراج گرفتند و آنان را تا دو سه فرسنگ پس نشانده بازگشتند.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> همان، ص ۳۳۶ و ۳۳۷

<sup>۲</sup> تاریخ انقلاب آذربایجان و خوانین ماکو، ص ۵۵

<sup>۳</sup> تاریخ مشروطه ایران، ص ۸۷۴

این گزارش به شکل دیگری از خوی به انجمن ایالتی آذربایجان در ۲۸ محرم ۱۳۲۷ ( ۳۰ بهمن ۱۲۸۷ / ۱۹ فوریه ۱۹۰۹) نیز نقل شده است:

راپرت خوی و اطراف را دو روز قبل تقدیم حضور مبارک حضرت مستطاب آقای تقی زاده روحی فداه نموده بودیم. پس از آن عده کثیری از اشرار و اکراد ماکو به ریاست چند نفر از خوانین آنجا به قراء پارچی و حاشرود که در یک فرسخی خوی است تهاجم و سیم تلگراف را قطع کرده بودند. شب ۲۱ ذیحجه دویست و پنجاه نفر از جوانان فداکار ملت به دفع و قلع آنها تعیین نمودیم. بغتتا نصف شب اطرافشان را گرفته، بالغ بر صد نفر از آنها کشته و قریب پنجاه اسب و تفنگ تا شلوار شکور پاشا خان غنیمت آورده و دو سه فرسخی هم عقب نشانده، مراجعت کردند. از توجهات حضرت حجت عجل الله فرجه یک نفری از طرف ما را هم جراحت نرسیده. در فکر تدبیر مخصوص هستیم که یکدفعه قلع مواد افساد و استبداد نمائیم. زنده باد مشروطه، جاوید باد عدالت. عرض آخر: مرتب(ترتیب دهنده) مطبعه خواسته بودیم، نرسیده. قدغن فرمائید زود بفرستند و دویست نفر سرباز با تفنگ و یا هشتاد نفر توپچی هم بود. حضرت سردار تلگرفا فرموده بودند روانه شد،( هنوز) وارد نشده اند. استدعا داریم توپچی ها را خیلی زود روانه دارید.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> حیدرعمو اوغلی در گذر از طوفان ها، ص ۱۳۹ و ۱۴۰

اما نریمان حسن زاده پیرامون خدمات و دستاوردهای حیدرخان در خوی می نویسد:

قواعد مشروطه در خوی برپا شد. انجمن دوباره شروع به کار گردید. ادارات دموکراتیک چون عدلیه، مالیه، نظامیه و بلدیہ و... ایجاد شد. نخستین مدرسه طرز نوین با نام رشدیه تاسیس گردید. تدابیری جدی بر علیه رشوه خواری، مفت خواری و احتکار اندیشیده شد. روزنامه مکافات به مدیریت میرزا آقا خان مرندی شروع به انتشار کرد. بنا به تعیین انجمن، مجاهدان فعال برای اداره محله ها و شهرستان ها عازم شدند... امیر حشمت و حیدر عمو اوغلو برای مقابله با قشون غارتگر ماکو و برقراری نظم و امنیت در شهر، دسته های فدایی داوطلب ایجاد کردند و آن ها را مسلح نمودند.<sup>۱</sup>

از دیگر فعالیت های حیدر عمو اوغلی می توان به این امور اشاره کرد:

۱) سر و سامان دادن به وضعیت نان و نیز وضع برخی قوانین بجهت تسهیل امور مستضعفین یکی از فعالیت های حیدرخان بود که در مدت اقامتش در خوی به انجام رسانید. شعری که خواهد آمد یادگاری از آن دوران است که بیانگر تلاش های حیدرخان می باشد.

خویلو لارا قرار قویا	عمو اوغلی گلدی خویا
باشاسین گوزل عمو اوغلو	یتیم لرین قارنی دویا
عمو اوغلو مینیب فایتونا	تومار ویریپ اوز آتینا
باشاسین گوزل عمو اوغلو	چورک یئنیب یوز آلتینا

<sup>۱</sup> ستارخان و جنبش آذربایجان، ص ۱۴۹

گلیبر مجاهد دسته سی	راستا بازارلار راستاسی
یاشاسین گوزل عمو اوغلو	عمو اوغلو دور سرکرده سی
کاسیب باخیب، قارنی دویدی	باققال- بازار، چراق قویدی
یاشاسین گوزل عمو اوغلو <sup>۱</sup>	هر بیر ایشه قانون قویدی

## ترجمه فارسی

عمو اوغلو به خوی آمد و برای خوئی ها قرار و مدار گذاشت تا شکم یتیمان سیر شود. زنده باد عمو اوغلو خوب / عمو اوغلو سوار درشکه شده، اسبش را تیمار داد و نان به دو شاهی تنزل کرد. زنده باد عمو اوغلو خوب / اینجا راسته بازار است. دسته های مجاهدین می آیند. سرکرده شان حیدر عمو اوغلو است. زنده باد عمو اوغلو خوب / بقال و بازار چراغ گذاشتند (ارزان کردند) فقیر به یک نظر شکمش سیر شد. او بهر کار قانون گذاشت. زنده باد عمو اوغلو خوب.

## شعری دیگری در وصف حیدرخان:

ایران ملتین قهرمان اوغلی	آدی حیدرخان معروف عمو اوغلی
او زماندان که تانیدیم من سنی	سنین محبتین جلب ایتدی منی
اونو تمام سنی من هیچ بیر زمان	افسوس تیز اولدین وطنه قربان
آزادلیق ایچون زحمتلر چکدین	آزادلیق باغیندا آغاجلار اکدین
ویردین خلقمره آزادلیق درسین	گزسین دولانسین میوه سین در سین
آذربایجان انجمنی تشکیل اولاندا	بیرنجی موسس سن اولدین اوندا

<sup>۱</sup> مجله خوی نگار، شماره ۲۷، آبان ۱۳۹۲

برق ایشلرینی بیلیمگ جهتنه      برقی حیدرخان دیدیلر سنه  
 بمب لار دوزتدین خائئلره سن      تا مستبدلرین نسلین اوزه سن  
 تبریزدن مرنده امانت گیتدی      او بمبی حیدرخان تهیه ایتدی  
 خدمتله وی دیمگه عزیز حیدرخان      عمرله لازم دور بویوک بیر زمان  
 گیچر روزگار اسر کولکلر      سنین خدمتله آخربیله لر<sup>۱</sup>

### ترجمه فارسی

پسر قهرمان ملت ایران - اسمش حیدرخان است، معروف به عمو اوغلی / از وقتی که  
 من تو را شناختم - محبت تو مرا جلب کرد / من تو را هیچ وقت نمی توانم فراموش  
 کنم - افسوس که خیلی زود قربانی وطن شدی / برای آزادی، زحمت های زیادی  
 کشیدی - در باغ آزادی درخت هایی کاشتی / به انسان ها درس آزادی دادی - داخل آن  
 می گردیدند و لذت میبردند و از میوه اش استفاده می کنند / وقتی انجمن آذربایجان  
 تشکیل شد - در آن زمان اولین موسس تو بودی / به دلیلی دانستن کارهای برقی - به  
 تو حیدرخان برقی گفتند / تو برای نابودی خائنین، بمب ها درست کردی - تا که نسل  
 مستبدین را از بین ببری / از تبریز به سمت مرند، هدیه فرستاده شد - آن بمب را  
 حیدرخان درست کرده بود / حیدرخان عزیز خدمات زیادی داد - زمان زیادی بود،  
 عمرهای زیادی لازم است / روزگار میگذرد، کولاک ها می آیند - ولی خدمات تو را  
 بعدها می فهمند.

<sup>۱</sup> دو قهرمان آزادی، ص ۴۵



تصویر حیدرخان و سایر مبارزین در تجمعات سال های پس از مشروطه (آذربایجان)



۲) تاسیس دبستان به پشتیبانی حیدرخان<sup>۱</sup> را از جمله خدمات وی دانسته اند اما این موضوع به نحو دیگری است به این عبارت که در سال ۱۲۸۸ش مدرسه نوبر ترقی با افزوده شدن دو کلاس به توسط خیرین به مدرسه نوبر خیریه تغییر نام یافته و احتمالاً این مدرسه ای که تاسیسش را از حیدرخان دانسته اند همین باشد که در این صورت تاسیس آن از حیدرخان نبوده بلکه به روز رسانی آن با تلاش های عمو اوغلی می باشد. اقبال قاسمی پویا پیرامون مدارس تأسیس یافته در دوره قاجار در شهر خوی می نویسد:

مدرسه نوبر ترقی (۱۳۲۴ ق - ۱۹۰۶ م) به همت میر موسی نقیبی تاسیس یافت.

وی پیش از مشروطیت مکتبخانه ای در خوی داشت و... در صدد تاسیس

<sup>۱</sup> تاریخ مشروطه ایران، ص ۸۷۳

مدرسه جدید برآمد و مکتبخانه خود را به صورت مدرسه جدید درآورد... متاسفانه این مدرسه نیز پس از چندی مخالفان بسیاری پیدا کرد و در پی این مخالفت ها موسس آن به اجبار مدرسه را به شکل نیم مکتب و نیم مدرسه درآورد. پس از استقرار مشروطیت جنبش فرهنگی در خوی پیشرفت شایانی کرد و به مساعدت حکومت وقت، از میان افراد نیکوکار و دانش پژوه، انجمن خیریه تشکیل دادند و این انجمن به مدرسه نوبر ترقی سرو و سامانی داد و آن را مدرسه خیریه خواند. متاسفانه این انجمن یک سال بیش نپایید و مدرسه نوبر خیریه نیز از هم پاشید و مکتب نقیسی که شکل نیمه مدرسه داشت با همان نام سابق «نوبر ترقی» به کار خود ادامه داد.<sup>۱</sup>

۳) تاسیس روزنامه مکافات به مدیریت میرزا آقا خان مرندی<sup>۲</sup> از دیگر تلاش های حیدرخان می باشد. اولین شماره این روزنامه در ۲۴ صفر ۱۳۲۷ ق (۲۶ اسفند ۱۲۸۷ ش - ۱۷ مارچ ۱۹۰۹ م) منتشر شد.

روزنامه مکافات با صاحب امتیازی «نوراله علی زاده یکانی» و مدیر مسئولی آقا مرندی (مدیر مدرسه سعادت) و نویسندگی ابوالحسن محمدعلی زاده (ملقب به سعید الممالک و امیر حشمت) به شکل هفتگی و در ۴ صفحه منتشر می شد.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> مدارس جدید در دوره قاجاریه بانیان و پیشروان، ص ۳۷۰ و ۳۷۱

<sup>۲</sup> آقا خان مرندی از پیشروان نهضت مشروطه آذربایجان بود. وی پس از انتشار روزنامه مکافات، در سال ۱۳۲۷ ق به نام مکافات شناخته شد.

<sup>۳</sup> تاریخچه و تحلیل روزنامه های آذربایجان، ص ۱۶۶

شماره ۵	( سال اول )	صفحه ۱
		
		
<p>مکافات</p> <p>چندان امان نداد که بپراسحر کنند</p>		
<p>﴿ سواد روزنامه مکافات طبع شده شهر خوی ﴾</p> <p>مورخه سه شنبه ۲۳ صفرالمظفر ۱۳۲۷</p> <p>شماره ۵ بر حسب خواهش بعضی از سلسله جلیله تجار محترم</p> <p>قیمت ( در مطبعه عروۃ الوثقی بطبع رسید ) یکمبای است</p>		

تصویر تیتراژ شماره ۵ روزنامه مکافات که در سال اول چاپ گردیده<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> مجله خوی نگار، شماره ۲۷، آبان ۱۳۹۲



## مبارزات مشترك کارگران ایران و روس

در همان سال های اولیه تشکیل حزب همت در باکو که برخی ایرانیان و مسلمانان سایر کشورها در آن حزب شرکت نمودند، شاهد پایه گذاری روابط اشتراکی کارگران ایران و روسیه تزاری می باشیم. این حزب و احزاب دیگری که به شکل سازمان یافته در خاک ایران و روسیه تشکیل می شدند از هسته مرکزی نسبتاً متحدی برخوردار بوده که در احزاب تازه تاسیس، فعالیت می کردند. علاوه بر این، حضور کارگران ایرانی در روسیه تزاری بر این همبستگی می افزود و سبب گردید تا رابطه دو سویه در میان بخشی از کارگران دو کشور ایجاد شود. به عنوان مثال آذربایجانیهای فراوانی که از ایران به باکو مهاجرت کرده بودند بسیاری از آنها به عنوان کارگران صنعت نفت یا پیشه ور، در تشکلهای انقلابی شهرهای مهم قفقاز همچون باکو، فعالیت داشتند که ظاهراً تحت ستاد رهبری تفلیس بودند.<sup>۱</sup>

حیدرخان نیز که از دوران نوجوانی در قفقاز وارد فعالیت های سیاسی شده بود به خوبی با ظرفیت این توده عظیم کارآمد آشنا بود و از به کارگیری حداکثری این نیروها در دو جناح انقلاب مشروطیت ایران و نیز سرنگونی روسیه تزاری بهره مند میشد و به عنوان نمونه پس از فراخوان بلشویک های قفقاز مبنی بر حضور و نیاز مجاهدین انقلابی ایران، به سبب ارتباطی که در میان تشکیلات کارگری و انقلابی به وجود آمده بود، مجاهدینی از آذربایجان، روسیه، گرجستان، ارمنستان، چک، لهستان و... راهی ایران شدند و در مبارزات ایران همچون دفاع از تبریز و حمله به تهران حضور پیدا کردند و

<sup>۱</sup> حماسه ستارخان، ص ۲۰۵

در راه انقلاب ایران جان خود را فدا نمودند.<sup>۱</sup> در مورد نیروهای گرجی آورده اند با اینکه زبان محلی را نمی دانستند اما در کمال صداقت و فداکاری در صفوف اولیه، مبارزه نمودند و در این راه نیز تعدادی کشته شدند.<sup>۲</sup>

نکته مهمی که در عرصه سیاسی آن روزگار رقم خورد این بود که به سبب وجود افرادی همچون حیدر عمو اوغلی که در به ثمر رسیدن انقلاب ۱۹۱۷ روسیه فعالیت همه جانبه داشت، پس از انقلاب اکتبر، بلشویک ها پیمان استعماری ۱۹۰۷ انگلیس و روسیه تزاری (که ایران میان آنها تقسیم شده بود) به همراه تمامی قراردادهای نابرابر که حقوق و استقلال سیاسی و ملی ایران را دچار خدشه می ساخت باطل اعلان نمودند و الا جمعیت هایی نظیر اعتدالیون و امثالهم که نقش خاصی در به ثمر رسیدن انقلاب اکتبر ایفا نکرده اند هیچ گاه قادر به تعامل سیاسی مطلوب با شوروی در آن سال های اولیه به ثمر رسیدن انقلابشان نبودند.

در ارتباط با بهره گیری حیدرخان از نیروهای خارجی در انقلاب ایران آمده است:

حیدر عمو اوغلی که به نیکی دریافته بود در برابر ائتلاف و اتفاق خائنانه شاه ایران و تزار روسیه، مردم زحمتکش دو کشور نیز باید برادرانه با یکدیگر همکاری کنند، برای جلب کمک آزادی خواهان قفقاز به آن خطه رفته و در اثر کوشش های او بود که کمیته ولایتی سوسیال دموکرات های قفقاز قطعنامه ای مبنی بر کمک فنی و نفراتی به مشروطه خواهان ایران صادر کرد.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> ستارخان و جنبش آذربایجان، ص ۱۱۲

<sup>۲</sup> قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، ص ۴۳۸

<sup>۳</sup> روزنامه شجاعت، شماره ۹، ۱۴ مرداد ۱۳۳۲

طاهر زاده که خود از شاهدین و مبارزین آن دوران بود نیز می نویسد:

نگارنده شاهد بودم که کلیه تفنگ های پنج تیر درجه اول و ماوزر و فشنگ آنها که به دست مجاهدین بود از قفقاز میرسید چون در ارگ تبریز که به تصرف مجاهدین درآمده بود تفنگ پنج تیر وجود نداشت و فقط دو نوع ورندل بود.<sup>۱</sup>

در جای دیگر سلام الله جاوید نیز به کمک های سایر ملل به انقلابیون روسیه اشاره

کرده و می نویسد:

دولت روسیه دولت استبدادی بوده؛ زمامداران روسیه، ملل دیگر را که تحت تسلط خود داشتند بیشتر تحت فشار گذاشته حقیر می شمردند به همین مناسبت آزادیخواهان ملت روس که با حکومت استبداد در مبارزه بودند به کمک آزادیخواهان ملل دیگر روسیه محتاج بودند، لذا ملل دیگر که می خواستند از فشار دولت روسیه آزاد باشند ملت خودشان را به آزادی برسانند با احزاب آزادیخواهان روسیه خصوصا سوسیال دموکرات (بلشویک) همکاری کرده حتی در ارگان های مرکزی آن، مقامات موثری را بدست آوردند.<sup>۲</sup>

وی در همانجا از آزادیخواهان سایر ملل که در ایران به خدمت رسانی مشغول بوده اند یاد کرده و افرادی نظیر فیودور آلمانی (توپ انداز مجاهدین گیلان)، آلیوشالاتوی (دریانورد کشتی)، پاتومکتین (توپچی سردار ملی)، فوناروف (سرباز

<sup>۱</sup> قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، ص ۴۳۹

<sup>۲</sup> نهضت مشروطیت ایران و نقش آزادیخواهان جهان، ص ۵۶

روسی)، شارل سمینو فرانسوی، پانوف (اهل بلغارستان) و هوارد باسکرویل آمریکایی (آموزگار مدرسه و سردسته فوج نجات تبریز) را یاد می‌کند.<sup>۱</sup>

اسماعیل راین از قول ایوانف نیز می‌نویسد:

س.م ایوانف دانشمند و محقق شوروی که دسترسی به مجموعه مدارک دیپلماتیک مربوط به وقایع ایران و بایگانی مرکزی تاریخی دولتی در لنینگراد درباره اوضاع داخلی ایران داشته اظهار عقیده میکند که بلشویکهای قفقاز نیز به انقلابیون ایران کمک میکردند. او مینویسد: «... انقلابیون روسیه و مخصوصا ماوراء قفقاز به تبریز انقلابی، کمک فراوان کردند. مترقی ترین سازمان مجاهدین ایرانی با شرکت مستقیم و رهبری بلشویک های قفقاز به وجود آمد. اوراق تبلیغاتی، تراکت ها و اعلامیه های سازمانهای انقلابی خطاب به خلق ایران در ماوراء قفقاز به چاپ میرسید و در ایران پخش میگردد. در ماوراء قفقاز گروه مخصوص همکاری با انقلابی تبریز تشکیل گردید و انقلابیون ماوراء قفقاز (تحت عنوان برنج و دواجات و غیره) اسلحه قاچاق به ایران میفرستادند. سلاح هایی که با وسایل حمل و نقل مخصوص از مرز میگذشت با مراقبت نگهبانان و پرچمهای سرخ به تبریز و شهرهای آذربایجان حمل میشد. عده زیادی از داوطلبان انقلابیون ماوراء قفقاز، مخفیانه از مرز عبور کرده به تبریز می آمدند. روی هم چند صد نفر از اهالی ماوراء قفقاز به این طریق وارد تبریز شدند. انقلابیون ماوراء قفقاز کارهای تبلیغاتی انجام میدادند .

<sup>۱</sup> نهضت مشروطیت ایران و نقش آزادیخواهان جهان، ص ۶۱

---

میتینگ ها را اداره میکردند، اعلامیه منتشر میساختند در تشکیل و تعلیم جنگی دسته های فدائیان نقش رهبری کننده داشتند<sup>۱</sup>»

---

<sup>۱</sup> انجمن های سری در انقلاب مشروطیت، ص ۱۵۶

## لنین و انقلاب مشروطه ایران

ولادیمیر ایلیچ اولیانوف معروف به لنین از نظریه‌پردازان مارکسیست و رهبر انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و بنیانگذار دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود.

در پیش از به قدرت رسیدن لنین و در دوران حکومت نیکلای دوم بسیاری از انقلابیون سوسیالیست از روسیه تبعید شدند و این انقلابیون برای تنویر افکار عمومی و انتقال برنامه های خود به مردم از طریق چاپ و انتشار مخفیانه روزنامه اقدام می کردند. لنین، روزنامه ایسکرا که اولین روزنامه مارکسیستی روسیه بود را در «دسامبر ۱۹۰۰» در کشور آلمان به چاپ رساند و این قبیل روزنامه ها می بایست از طریق سایر کشورهای هم مرز همچون ایران به روسیه منتقل می شدند. از مکاتباتی که از نمایندگان و خبرنگاران ایسکرا به دست آمده معلوم گردید که تبریز یکی از اولین شهرهایی بوده که برای این منظور مورد استفاده واقع شده است و این فعالیت را شخص لنین، مدیریت می کرد.

با توجه به جمعیت زیاد کارگران ایرانی در منطقه روسیه تزاری و مبانی مشترک فکری و سیاسی که در ایران به عنوان کشور همسایه روسیه تزاری وجود داشت، ضروری می نمود که توجه خاصی به انقلابیون ایران شود و از این روست که مشاهده می شود در کنفرانس ششم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، لنین قطعنامه ای را به این نحو پیشنهاد کرد:

حزب سوسیال دموکرات روسیه علیه سیاست غارتگرانه دار و دسته تزار که مصمم به خفه کردن آزادی خلق ایران شده و در این مورد از هیچ گونه عمل وحشیانه و رذیلانه ای خودداری نمی کند اعتراض می نماید. کنفرانس تایید

می کند که ائتلاف دولت روسیه با دولت انگلستان که به انحاء مختلف از جانب لیبرال های روس تعریف و تمجید و پشتیبانی می شود بیش از هر چیز علیه جنبش انقلابی دموکراسی آسیا متوجه است و این ائتلاف دولت لیبرال انگلستان را شریک وحشیگری های خونین تزاریسم می کند. کنفرانس همدردی کامل خود را نسبت به مبارزه خلق و به ویژه مبارزه حزب سوسیال دموکرات ایران که در مبارزه با زورگویان تزاری انقدر قربانی داده است اعلان می دارد.

به همین ترتیب و به سبب حمایت هایی که از سوی لنین نسبت به انقلابیون ایران صورت می گرفت، شخصیت های بسیاری در ایران، به تمجید از شخصیت و سیاست های او روی آورده تا جایی که عارف قزوینی نیز به سرآیدن شعر در مدح و تمجید از وی پرداخت:

ای لنین ای فرشته رحمت  
 قدمی رنجه کن تو بی زحمت  
 تخم چشم من آشیانه توست  
 پس گرم کن که خانه خانه توست<sup>۱</sup>

ملک الشعرای بهار در خصوص عملکرد قابل تقدیر لنین در جریان مبارزات و پس از پیروزی انقلاب شوروی می نویسد:

دو دشمن [روسیه تزاری و انگلستان] از دو سو ریسمانی به گلوی کسی [ایران] انداختند که او را خفه کنند. هرکدام یک سر ریسمان را گرفته میکشیدند و آن

<sup>۱</sup> دیوان میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی، ص ۲۵۶

بدبخت در میانه تقلا می کرد، آنگاه یکی از آندو خصم سر ریسمان را رها کرد و گفت ای بیچاره من با تو برادرم و مرد بدبخت نجات یافت. آن مرد که ریسمان گلوی ما را رها کرده لنین است!

می توان به طور خلاصه بیان داشت که لنین به دنبال یک انترناسیونالیسم پرولتری بود که این مهم در هر نقطه ای از دنیا رخ می داد، می توانست مورد حمایت وی قرار گیرد.

مطبوعات بلوشیکی هم در اثرگذاری اندیشه های انقلابیون روس در ایران و کمک های لنین به مبارزات ایران، نقش بسزایی ایفا می کردند. این مطبوعات با پرده برداری از سیاست های امپریالیستی، در میان کارگران ایران، روس و سایر کشورهای منطقه، وحدت فکری و مبارزاتی ایجاد می کردند.

اما پیرامون چگونگی ارتباط حیدرخان و لنین مطالبی نقل شده که در یکی از آنها الکساندر فورموف می نویسد:

...حیدر خان در خارج در حال مهاجرت با استفاده از احترام لنین و با کمک و مساعدت های او در تمام کنگره های انقلابی بین المللی، جلسه های مشاوره، اجتماعاتی که گهگاه در مراکز و نقاط گوناگون اروپا تشکیل می شد شرکت می کرد. در تمام اجتماعاتی که حیدرخان شرکت می کرد او با سمت و به عنوان نمایندگی تشکیلات انقلابی ایران حضور می یافت. تا اندازه ای از این طریق و از راه سخنرانی های مستقیم در کنگره ها و مجالس مشاوره و تا حدی



از راه مطبوعات انقلابی بین المللی حیدرخان با تمام نیرو علیه دخالت های کشورهای امپریالیستی بریتانیایی کبیر و روسیه تزاری در امور داخلی ایران مبارزه می کرد.<sup>۱</sup>

در ادامه برخی روزنامه هایی که پیرامون شخصیت حیدر عمو اوغلی (در کتاب اسناد و خاطره های حیدر خان عمو اوغلی) به زبان روسی منتشر شده اما ترجمه ای از آنها ذکر نشده بود (آن مقداری از متن که قابل خواندن بود) پیش روی خوانندگان محترم قرار خواهد گرفت:

---

<sup>۱</sup> اسناد و خاطره های حیدرخان عمو اوغلی، ص ۵۳

# БАКИНСКИЙ РАБОЧИЙ

ОРГАН ЦЕНТРАЛЬНОГО КОМИТЕТА  
КОМПАРИИ АЗЕРБАЙДЖАНА,  
ВЕРХОВНОГО СОВЕТА И СОВЕТА МИНИСТРОВ  
АЗЕРБАЙДЖАНСКОЙ ССР

АЗЕРБАЙДЖАН КОМУНИСТ ПАРТИЯСЫ  
МƏРКƏЗИ КОМИТƏСИНИН,  
АЗЕРБАЙДЖАН ССР АЛИ-СОВЕТИНИН  
ВƏ НАЗИРЛƏР СОВЕТИНИН ОРГАНИ

№ 11 (16348)

Пятница, 14 января 1972 года

Цена 2 коп.

## ПЛАМЕННЫЙ РЕВОЛЮЦИОНЕР

К 90-летию со дня рождения Гейдара Ами оглы Таривердиева

В ИСТОРИЮ иранского и международного рабочего и освободительного движения золотыми буквами вписано имя Гейдара Ами оглы Таривердиева. Будучи основателем Иранской коммунистической партии, пламенным патриотом и подлинным интернационалистом, он обладал еще такими чертами характера, как душевная щедрость, мужество, принципиальность. Но главной, определяющей чертой этого крупного, большого характера была беззаветная в конечном торжестве победа.

В революционных, в революционных, в революционных... В И. Ленин писал: «Эти герои не год и не два десятилетия посвятили борьбе за освобождение своего класса. Это люди, которые воевали упорно, непрерывно, пролетарских масс, их сознания, их революционных. Это — люди во главе воюющей державы, когда революция, когда революция, когда революция...

революционные, революционные, революционные... Ленинской принадлежит к этому году из города Азербайджанской республики.

строительстве и монтаже Бакинской электростанции он познакомился и подружился с известным революционером, соратником Ильича А. Б. Красиным. А работа на нефтепромыслах открыла ему пути к дружбе с М. Азизбековым, П. Джапаридзе, С. Шаумяном и другими выдающимися руководителями бакинских пролетариев. При их помощи Гейдар Ами оглы создавал среди рабочихские кружки, на базе которых сложилась социал-демократическая организация «Ичтимаомиюн» муджахидов.

В последнем издании «Истории КПСС» говорится, что многие рабочие, выходящие из Ирана, прошли в России школу революционной борьбы, и среди них выде-

примкнул к сторонникам Ленина. В начале 1912 года в Праге при содействии Г. Ордоникидзе, С. Шаумяна и Е. Стасовой он встретился с Ильичем, которому подробно рассказал о положении в Иране, о том, что трудящиеся его родины продолжают борьбу.

В годы первой мировой войны Гейдар Ами оглы сумел наладить связи с иранскими конституционалистами и революционными деятелями. Он едет в Иран, где формирует боевые отряды национально-освободительного движения. Он ведет их в бой против английских оккупационных войск. Однако его схватывают и отправляют в пожизненному тюремному заключению. Когда Гейдар Ами оглы выслушал приговор, заметная усмешка тронула губы... Вскоре он бежал из тюрьмы, и его встречи друзей в России.

После победы Октябрьской революции в Петрограде Гейдар Ами оглы прибыл туда. В конце 1917 года он уже сумел наладить связь с революционными организациями иранцев в Баку, в Средней Азии, а затем с организациями иранских интернационалистов. Он осуществляла непосредственную связь между ЦК РКП(б) и иранской социал-демократической партией «Адалят» («Справедливость»).

В 1918 году он активно участвует в деятельности Центрального мусульманского Комиссарната, созданного по инициативе В. И. Ленина, в организации Центрального бюро мусульманских коммунистических организаций народов Востока. В 1919 году он представ-



И. А. экспозиция... рая библиотечского... больш... проек... работ... Людм... И. П... ини... шаг... пер... за...

[ نام روزنامه: ] کارگر باکویی

کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان،

شورای عالی و شورای وزیران جمهوری سوسیالیستی آذربایجان

شماره ۱۱ (۱۶۳۴۸) / جمعه، ۱۴ ژانویه سال ۱۹۷۲ میلادی / قیمت ۲ کپیک

انقلابی آتشین

به مناسبت نودمین سالروز تولد حیدر عمو اوغلی تاری وردیف.

در تاریخ کارگران ایرانی و کارگران بین المللی و همچنین تحرکات آزادیبخش، نام « حیدر عمو اوغلی تایوردی یف» با کلمات طلایی حک شده است. وی مؤسس حزب کمونیست ایران، میهن پرست آتشین و یک انترناسیونالیست واقعی بود. وی همچنین از ویژگی های شخصیتی چون سخاوت معنوی، شجاعت، و پایبندی به اصول برخوردار بود. .... (ناخوانا) ..... هنگام ساخت و مونتاژ نیروگاه برق "بایلوف" وی با انقلابی مشهور ب. کراسینی، که همکار ایلچ لنین بود، آشنا و دوست شد. اما فعالیت در میدان های نفتی، راه دوستی با «م. عزیز بیک اف»، «پ. جاپاریدزه»، «س. شاومیان» و دیگر سران مشهور میهن پرست باکویی هموار گردید. با کمک آنها حیدر عمو اوغلی میان کارگران مهاجر ایرانی محافل سیاسی ایجاد می کرد که از اینجا زیربنای سازمان سوسیال - دموکرات مجاهدین به نام "اجتماعیون" تشکیل شد. در آخرین نشریه تاریخ « КПСС کا پ اس اس»<sup>۱</sup> گفته شده که بسیاری از کارگران مهاجر ایرانی در روسیه مدرسه مبارزه انقلابی را گذرانده اند و در میان آنها ..... (ناخوانا) .....

<sup>۱</sup> تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی

در اوایل سال ۱۹۱۲ میلادی در شهر پراگ با همکاری «گ. اورجونیکیدزه»، «س. شامیان» و «ی. استاسووا» وی با ایلچ<sup>۱</sup> ملاقات کرد و برای وی وضعیت ایران را با دقت، در مورد این موضوع که زحمتکشان وطن وی مبارزه را ادامه می دهند، تعریف کرد. در سال های جنگ جهانی اول، حیدر عمو اوغلی توانست ارتباط با مشروطه خواهان و انقلابیون ایرانی را برقرار کند. او به ایران می رود تا گروههای مبارز ناسیونال - آزادیبخش را تشکیل دهد. .... او را دستگیر و زندانی می کنند ..... به زودی او از زندان فرار می کند و رفقای او در روسیه او را ملاقات می کنند.

پس از پیروزی انقلاب اکتبر در پتروگراد، عمو اوغلی به آنجا رفت. در پایان سال ۱۹۱۷ وی توانست با انقلابیون سازمان ایرانی های باکو، آسیای مرکزی و سپس با سازمان های ایرانی انترناسیونالیست ارتباط برقرار کند. وی بین کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویکها) و حزب سوسیال-دموکرات پراگ "آدالیات" (عدالت) ارتباط مستقیم برقرار کرد. در سال ۱۹۱۸ وی در فعالیت کمیساریای مرکزی مسلمانان شرکت فعال داشت. این کمیساریا به ابتکار ولادیمیر ایلچ لنین در دفتر مرکزی سازمان های مسلمانان کمونیست مردم شرق تاسیس شد.

---

<sup>۱</sup>ولادیمیر ایلچ لنین

Пролетарии всех стран, соединяйтесь

# ВЫШКА

Газета Центрального Комитета Компартии Азербайджана  
Бајчан Коммунист Партијасы Мәркәзи Комитәсинин газети

ИТ  
СТА  
ЛА

№ 11 (12549) ♦ Пятница, 14 января 1972 года ♦ Цена 2 коп.

## РЕВОЛЮЦИОНЕР- ИНТЕРНАЦИОНАЛИСТ

К 90-летию со дня рождения  
Гейдара Ами оглы Таривердиева



В ПЛЕЯДЕ борцов за освобождение Ирана от ига империализма и внутренней реакции видное место принадлежит выдающемуся деятелю иранского и международного рабочего и национально-освободительного движения Гейдар-хану Ами оглы Таривердиеву, одному из новоположников Социал-демократической, а затем Коммунистической партии Ира-

Гейдар Ами оглы родился 10 декабря 1880 года в городе Урмия (ныне Резайне) в Южном Азербайджане, в семье врача Алиакпера Афшара. В 1886 году в связи с постоянными притеснениями со стороны власти имущих классов Афшар вместе с семьей эмигрировал в Россию и поселился в городе Александрополе (ныне город Ванакан Армянской ССР). В 1888 году Гейдар поступил в начальную русскую школу в Александрополе.

По решению ЦК революционного тавризского «Энджумена» в 1908—1909 годах Гейдар-хан назначается губернатором города Хол, где проявляет себя мудрым государственным деятелем.

Яркую страницу биографии Гейдар-хана составляют его неоднократные встречи с В. И. Лениным, в частности, в Париже и Праге. Встречи и беседы с Владимиром Ильичем помогали ему обогатить свое мировоззрение, лучше понять задачи и роль грядущей социальной революции.

Приехав в Петроград в конце декабря 1917 года, Гейдар-хан стал налаживать связи с революционными организациями иранцев в Закавказье и Средней Азии и с организациями иностранных интернационалистов. Он осуществлял непосредственную связь между ЦК РКП(б) и иранской социал-демократической партией «Аль-

внутренних противоречий и ошибок его руководителя не справилось со своими задачами. Исправлению политической линии ЦК ИКП вволокательном вопросе содействовал Первый съезд нартов Востока, созванный в Петрограде по инициативе В. И. Ленина и решению Коминтерна в ноябре 1920 года. В этом съезде активное участие приняла иранская делегация во главе с Гейдар-ханом, поступившим с большим опытом. После съезда народно-освободительного движения и работа ЦК ИКП были рассмотрены на первом революционном пленуме ЦК ИКП, который единогласно избрал Гейдар-хана Генеральным секретарем партии.

В январе 1921

ویشکا

روزنامه کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان

شماره ۱۱ (۱۲۵۴۹) / جمعه، ۱۴ ژانویه ۱۹۷۲ / قیمت ۲ کپیک

انقلابی اترناسیونالیست

به مناسبت نودمین سالگرد تولد حیدر عمو اوغلو تاری وردیف

در ارتباط با اشخاص برجسته مبارزه برای آزادی ایران از یوغ امپریالیزم و واکنش های داخلی، مکان برجسته متعلق به «حیدرخان عمو اوغلی تاری وردیف» است که یکی از بنیانگذاران حزب سوسیال - دموکرات ایران می باشد. حیدر عمو اوغلی در ..... دسامبر سال ۱۸۸۰ در شهر ارومیه (رضائیه فعلی) در آذربایجان جنوبی در خانواده علی اکبر افشار که پزشک بود به دنیا آمد. در سال ۱۸۸۶ به دلیل فشار های پیوسته دولت، علی اکبر افشار همراه با خانواده اش به روسیه پناهنده شد و در شهر .... الکساندرپول (اکنون شهر ..... در اتحاد شوروی ارمنستان) مقیم شد...

بر اساس تصمیم کمیته مرکزی تبریز انقلابی "انجمن" در سال های ۱۹۰۸-۱۹۰۹ ، حیدرخان به سمت استاندار شهر «هال» [خوی] منصوب شد که در آنجا خود را به عنوان دولت مردی خردمند نشان داد. صفحات روشن زندگینامه حیدرخان شامل ملاقات های پیوسته وی با «و. ای. لنین» بخصوص در پاریس و پراگ بوده است. ملاقات ها و گفتگوهای او با «ولادیر ایلچ» به وی کمک کرد تا جهان بینی خود را غنی نماید و مسائل و نقش انقلاب سوسیالیستی آتی را بهتر درک کند. پس از عظیمت وی به پتروگراد در پایان سال ۱۹۱۷، حیدرخان شروع به ایجاد ارتباط با سازمان های

ایرانیان انقلابی و رای قفقاز، آسیای مرکزی و سازمان های انترناسیولیست خارجی نمود.  
او بین کمیته مرکزی و حزب سوسیال - دمکرات ایران ارتباط مستقیم برقرار کرد...





## طلوع شرق

روزنامه ماه ژوئن سال ۱۹۲۲

نهاد کمیته مرکزی حزب کمونیست گرجستان، شورای عالی و شورای وزرای گرجستان

شماره ۲۰۷ (۱۴۳۶۰) / یکشنبه ۳ سپتامبر ۱۹۷۲

زندگی بدون باقیمانده

مردم کنونی شبیه قطارند. با رفتن از زندگی، آنها نور افشانی را ادامه می دهند، نوری که تو را به خود جذب می کند، ذهن را بیدار می کند و به حرکت و جنبش وا می دارد. «حیدر علی اکبر اویچ تاری وردیف» دقیقا چنین انسانی بود. او بنیانگذار حزب کمونیست، چهره برجسته جنبش کمونیستی بین المللی، مبارزی سرسخت برای عدالت و آزادی زحمتکشان از ظلم استثمارگران بود. «حیدر تاری وردیف» در ارومیه به دنیا آمد. وی متفکری درخشان، مارکسیست - لنینیست بود، شخصا ولادیمیر ایلیچ لنین را می شناخت و عنوان «انقلابی سخت کوش» را در میان چهره های برجسته ی حزب ما دریافت کرد مانند «ای. ستالین»، «س. اورجونیکیدزه»، «م. تسخاکایا»، «آ. ینوکیدزه»، «ش. الیوا»، «م. اوراخلاشویلی». چنین شخصیتی بود حیدر تاری وردیف.

تفلیس و باکو، تهران و تبریز، پتروگراد و مسکو، پاریس، ژنو و پراگ، همه جا، هر جا که او حاضر می شد، همه او را با نام مستعار حزبی حیدر عمو اوغلو می شناختند. هنوز یک دانشجوی در آموزشگاه پلی تکنیک تفلیس بود. تاری وردیف در فعالیت های سازمان سوسیال - دموکرات جوانان، فعالانه شرکت داشت. از اجتماعات دانشجویی و تظاهرات کارگران گرفته تا اولین انقلاب روسیه در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۷، این مسیر تبدیل شدن «حیدر عمو اوغلو تاری وردیف» به یک انقلابی حرفه ای است.

---

سپس ایران، سازماندهی اولین واحد های حزبی در تهران، تماس با سازمانهای سوسیال  
دموکرات و رای قفقاز، پیگیری پلیس و محافل ارتجاعی در ایران...

Пролетарии всех стран, соединяйтесь!

# ВЫШКА

Газета Центрального Комитета Компартии Азербайджана  
Азәрбајҹан Коммунист Партијасы Мәркәзи Комитәсинин гәзети

ВЫХОДИТ  
С 1 МАРТА  
1972 ГОДА

№ 147 (12685) ◆ Суббота, 24 июня 1972 года ◆ Цена 2 коп.

## „Ленин на польской земле“

АВА. 23 июня. В залах Музея Ленина в Варшаве состоялась выставка «Ленин на земле — 1912—1913», посвященная юбилею дружбы между советским пролетариатом и польским пролетариатом. В экспозиции участвуют 100 членов Центрального Комитета Компартии Азербайджана.

Главное управление общества польско-советской дружбы Я. Шидлак.

В залах музея собраны многочисленные материалы, подлинные документы, фотографии, письма и публикации, характеризующие В. И. Ленина, как партийного деятеля, журналиста, агитатора и рассказывающие о его по-

вседневных контактах с польским рабочим движением. Эти контакты, подчеркивает газета «Жиче Варшава» в статье, посвященной 60-летию со дня приезда В. И. Ленина на польскую землю, сыграли важную роль в популяризации ленинских идей в польском революционном рабочем движении.

## Сессия Государственного собрания ВНР

БУДАПЕШТ. 23 июня (ТАСС). Главная цель внешнеполитической деятельности Венгерской Народной Республики — укрепление единства социалистических стран, заявил министр иностранных дел ВНР Я. Петер, выступая на открывшейся здесь сессии Государственного собрания ВНР. Особенно большое значение, сказал он, имеет развитие и углубление дружбы и братского сотрудничества с Советским Союзом. Накасясь итогов советско-венгерских переговоров, Петер отметил, что улучшение отношений между Венгрией и США отвечает интересам всех сил, борющихся за устранение опасности ядерной войны.

В Европе, подчеркнул далее оратор, все более созревают условия для создания системы безопасности и сотрудничества. Важными шагами на пути к европейскому миру и безопасности являются договоры СССР и ВНР с ФРГ, четырехстороннее соглашение по Западной Берлину и транспортный договор между ГДР и ФРГ, а также советско-американские соглашения об ограничении стратегических вооружений.

Я. Петер заявил, что Венгрия готова принять участие в общеввропейском совещании по вопросам безопасности и сотрудничества, а также в многосторонних переговорах в Хельсинки по подготовке этого совещания.

## Компартия Чили

Виктор Диас, член Политбюро Компартии Чили, заявил, что в Чили удалось отменить, на-

Виктор Диас, выступают за дальнейшее развитие революционного процесса. Полностью выполнено основной программы Народного единства

## Памяти революционера интернационалиста

ЕРЕВАН. 23 июня. (Арменпресс). В Армянском филиале Института марксизма-ленинизма при ЦК КПСС состоялось заседание, посвященное 90-летию со дня рождения видного революционера Гейдара Амирглы Таривердиева.

С докладом о жизни и деятельности Г. А. Таривердиева выступил академик АН Армянской ССР Г. Гарибджанян.

Имя Г. Таривердиева, сказал он, занимает особое место в летописи рабочего и коммунистического движения. Участник трех русских революций, Таривердиев еще в дореволюционное время познакомился с В. И. Лениным, неоднократно встречался с ним, выполняя его поручения, имел тесные связи с закавказскими большевистскими организациями. В формировании революционных взглядов Г. Таривердиева большую роль сыграла его совместная деятельность с С. Шаумяном, М. Азизбековым, А. Дикаридзе. Г. Таривердиев внес большой вклад в дело национально-освободительного движения народов Востока. Он был основателем Коммунистической партии Ирана, первым ее руководителем.

Решением правительства Армянской ССР на доме в Ленинкане, где провел свои детские годы Гейдар Амирглы Таривердиев, будет установлена мемориальная доска.

ГОСТИ БЫКУ

پرولتاریای (طبقه کارگر) همه کشورها، متحد شوید  
ویشکا

روزنامه کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان  
شماره ۱۴۷ (۱۲۶۸۵) / شنبه ۲۴ ژون سال ۱۹۷۲ / قیمت ۲ کپیک

خاطرات یک انقلابی انترناسیونالیست

ایروان. ۲۳ ژوئن. (ارمنستان). در شعبه ارمنی دانشگاه مارکسیزم - لنینیسم در نزد کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی یک جلسه به مناسبت نودمین سالگرد تولد انقلابی برجسته حیدر عمو اوغلو تاری وردیف برگزار شد.

گاریب جانیان آکادمیسین اتحاد شوروی جمهوری ارمنستان با گزارشی از زندگی تاری وردیف در این جلسه برنامه خود را اجرا کرد.

وی گفت که نام «تاری وردیف» جایگاه ویژه ای در تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی دارد. در سه انقلاب روسیه شرکت کرد. تاری وردیف در زمان قبل از انقلاب با لنین آشنا شد. بارها با وی ملاقات کرد، دستورات وی را اجرا می کرد، و با سازمان های بلشویکی فرا قفقازی ارتباط تنگاتنگی داشت. همکاری مشترک با افرادی چون شاومیان، عزیز بیک اف و جاپاریدزه در شکل گیری جنبش انقلابی «تاری وردیف» نقش بزرگی داشت. تاری وردیف سهم بزرگی در امر جنبش آزادی بخش ملی مردم شرق داشت. وی بنیانگذار حزب کمونیستی ایران و اولین رهبر آن بوده است.

با تصمیم دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ارمنستان، یک لوح یاد بود درخانه ای در لنین اکان نصب میشود، جایی که «حیدر عم اوغلو تاری وردیف» کودکی خود را در آنجا گذرانده است.

## نقد نظریات کسروی

کسروی در ارتباط با حیدرخان و قضاوت هایی که پیرامون این شخصیت انقلابی انجام داده، مکررا به کج راهه رفته است و از باب اینکه هرگاه یک نفر در تاریخ، مطلبی را به نگارش درآورد، کثیری از آیندگان نیز بدون تحقیق و پژوهش، همان گفته ها را بازنویسی و بازگویی می کنند سبب شده است تا این قضاوت و گفتارهای ناصحیح کسروی در بسیاری دیگر از کتب و مقالات وارد شود و مسیر نگارش تاریخ و مطالعات تاریخی را در بی راهه اندازد.

در اینجا سخن تفصیلی در رد گفتار کسروی نخواهیم داشت اما به ذکر نکات و پاسخ حداقلی بجهت رفع اتهامات وی نسبت به حیدر عمو اوغلی چند جمله ای را یادآور خواهیم شد:

**اولا** کسروی در مورد زادگاه حیدرخان به سلماس اشاره کرده است که با آنچه برادر حیدر خان (مصطفی تاروردیف) ارومیه را معرفی کرده (و قطعا به صحت نزدیک است چراکه معمولا اعضای خانواده از محل ولادت هم باخبرند) در تعارض است.

**ثانیا** نوشته است که حیدر عمو اوغلی در هنگام ورود به ایران بیش از ۲۰ سال نداشته است<sup>۱</sup> که این سخن نیز ابطالش از سخنان گذشته مشخص شد زیرا حیدر خان در هنگام ورود به ایران حدود ۲۲ سال سن داشته است.

<sup>۱</sup> تاریخ مشروطه ایران، ج ۲، ص ۲۲۴

**ثالثاً** می نویسد «چون شورش مشروطه پدید می آید یکی از هوادارن آن می گردد»<sup>۱</sup>، این سخن نیز با اندک تأملی رد می شود چراکه حیدرخان از زمان ورود به ایران که حدود ذی القعدة ۱۳۲۰ ق بوده، به فعالیت های تبلیغی- ترویجی بر علیه مستبدین پرداخت و خود یکی از افرادی بود که جنبش مشروطه را به وجود آورده و هدایت کرد نه اینکه پس از آغاز جنبش مشروطه از هوادارن آن بشود.

**رابعاً** در جایی دیگر می نویسد که «حیدرخان و علی محمد تربیت، افزار کار تقی زاده شده بودند»<sup>۲</sup>؛ چطور کسروی چنین بیانی دارد حال اینکه حیدرخان خود از رهبران و پایه گذاران مشروطه گری و سیاست های سازمان یافته در ایران آن روزگار بوده است؟! سابقه فعالیت های سیاسی و تشکیلاتی حیدرخان به ۱۲ سالگی باز می گردد حال اینکه تقی زاده از حدود ۲۰ سالگی با نوشته های روشنفکرانی نظیر طالبوف آشنا می شود و تازه در حدود ۱۲۸۴ش به محافل ضد استبدادی تبریز وارد شد؟!<sup>۳</sup>

مضاف بر اینها هیچ گاه حیدرخان تحت تاثیر سایر رهبران مشروطه قرار نمی گرفت که به عنوان نمونه رابطه وی با همین تقی زاده در آلمان به سبب اختلاف نظرهایی که میانشان پدید آمد به شدت تیره شد و یا ستارخان که مکرراً در صدد تصاحب اسبی که از شجاع نظام غنیمت گرفته شده بود (و در دست یکی از مجاهدین بوده) نامه ای برای حیدرخان ارسال می کند اما حیدرخان اعتنایی به این خواسته ستارخان نداشت و برای ستارخان نامه نوشت که «اسب چنانکه گفتم پیش یکی از مجاهدین است، بین خود اصرار

<sup>۱</sup> تاریخ مشروطه ایران، ج ۲، ص ۲۲۴

<sup>۲</sup> تاریخ هیجده ساله آذربایجان، ج ۱، ص ۱۲۹

نکنید و دیگر هم کسی را نفرستید<sup>۱</sup>» این‌ها نشان می‌دهد که متابعتی از سوی حیدرخان نبوده.

**خامسا** قاتلین سید عبدالله بهبهانی را از دسته حیدرخان معرفی می‌کند. کسروی که یکی از عوامل پخش این سوء ظن تاریخی گردیده از نوع ادبیات و تحلیل موضوعش به سادگی پیداست که احاطه‌ای بر مسائل نداشته و صرف بیان دیده‌ها و نوشته‌های سطحی بوده. (جریان ترور بهبهانی را به تفصیل خواهیم آورد).

البته کار کسروی به اینجا ختم نمی‌شود و در بخش «پارک اتابک» نیز با بخشی دیگر از اشباهات کسروی آشنا خواهیم شد.

---

<sup>۱</sup> خاطرات حیدرخان عمو اوغلی، ص ۹۶

## نقد گفتار فریدون آدمیت

فریدون آدمیت در ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران از «حلقه ای افراطی» در نهضت مشروطه یاد کرده است<sup>۱</sup> که البته این واژگانی که حکایت از «افراطی» بودن جمعی از مشروطه خواهان داشته را برخی نویسندگان دیگر نیز گفته اند اما نقد ما بر استعمال همین واژه «افراط» است.

مهمترین ایراد این سخن که انقلابیون حاضر در صحنه نبرد نظامی را افراطی بنامیم این است که یک رکن اساسی از پیشرفت و انقلاب را باید حذف شده بدانیم و در این صورت هیچ تحولی در قبال نظام سلطه و مستبدین نمی تواند رخ دهد. به عبارت دیگر در جوامعی که استبداد و خودکامگی از سوی حاکمان وجود دارد، هر تغییر و دگرگونی که در مقابل این دیکتاتوری پدید آید متوقف بر دو رکن دیپلماسی و میدان مبارزه خواهد بود که هرگاه یکی از آنها را حذف نماییم، دیگر هیچ حرکت موثر مبارزه با فساد پدید نخواهد آمد.

به عنوان مثال چطور در آن زمانی که حیدرخان وارد ایران شده بود و مردم از قحطی به فلاکت افتاده بودند و حاکمیت، صدای ناله و تنگدستی مردم را با گلوله، تنبیه و فشار پاسخ می داد می توانستند تنها با دیپلماسی از حق خود دفاع نمایند؟

برای نمونه در نامه جمعی از فقرای آن دوره که در روزنامه حبل المتین خطاب به علما چاپ شده است چنین آمده:

<sup>۱</sup> ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۱۰۸



...اطفال ما مانند جوجه مرغ از جوع می لرزند و زنان مان از پریشانی نزدیک است از خانه های مان بیرون روند... آیا شایسته است قوت ما که خون ماست در حبس و شیشه شود و به اندازه دو سال خوراک اهالی خراسان غله در انبارها موجود باشد و اطفال ما از گرسنگی سر به تیره تراب نهند؟<sup>۱</sup>

چگونه کشور ایرانی را که در مسیر نابودی و تحت استعمار و استثمار روسیه تزاری و امپراتوری انگلستان قرار گرفته بود را با دیپلماسی حفظ می کردند؟ این کدام منطق است که عده ای ثروت متمرکز و حداکثری که از حقوق ملت به دست آمده را در اختیار بگیرند و اکثر مردم در تنگدستی، فقر و ناتوانی، روزگار را سپری نمایند؟

اگر بخواهیم کلام و حیانی را معیار قرار دهیم در شرایطی که تجاوز از سوی حتی مسلمین صورت گرفته باشد، دستور به مبارزه می دهد:

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى  
فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ<sup>۲</sup>

و هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آنها را آشتی دهید؛ و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد.

<sup>۱</sup> حبل المتین / سال ۱۰ / شماره ۳۴ / ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۲۱

<sup>۲</sup> حجرات، ۹

وَمَا لَكُمْ لَأ تَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ  
الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا  
وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا<sup>۱</sup>

چرا در راه خدا، و (در راه) مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده‌اند، پیکار نمی‌کنید؟! همان افراد (ستم‌دیده‌ای) که می‌گویند: «پروردگارا! ما را از این شهر (مکه)، که اهلس ستمگرند، بیرون ببر! و از طرف خود، برای ما سرپرستی قرار ده! و از جانب خود، یار و یآوری برای ما تعیین فرما!

مگر یک مسلمان مبارز انقلابی همچون حیدرخان که آشنایی کامل با علوم و فنون نظامی آن دوره نیز داشته می‌توانست فتاوی‌ای آخوند خراسانی به عنوان مرجع اعلی شیعه را مشاهده کند و این وجوب مبارزه همه جانبه‌ای که آخوند بیان کرده را تکلیف بر خود نداند؟

در نامه‌ای که آخوند خراسانی در سال ۱۳۲۴ق نگاشته بود، حکم به وجوب سرکوبی و ریشه‌کنی مخالفین مشروطه داده است:

احکامی که در تقویت اساس مشروطیت و اینکه مساعد آن در حکم جهاد فی سبیل الله و مخالف در حکم مرتد و محارب امام زمان است و وجوب قمع مخالفین و حرمت دادن مالیات به گماشتگان این [؟... ] در این مدت متمادی به

خط و مهر داعیان در تمام بلاد منتشر شده [است] اگر جمع آوری کنند، مجلدات صحیحی شود.<sup>۱</sup>

نیز در فتوای دیگری که در سال ۱۳۲۵ق از سوی آیات اسلام، آخوند خراسانی، عبدالله مازندارانی و میرزا خلیل تهرانی صادر کرده اند کوچکترین مسامحه ای را به منزله خذلان و محاربه با امام زمان معرفی کرده اند:

به عموم ملت ایران حکم خدا را اعلام می داریم؛ الیوم همت در رفع این سفاک جبار و دفاع از نفوس و اعراض و اموال مسلمین از اهم واجبات و دادن مالیات به گماشتگان او از اعظم محرّمات و بذل جهد در استحکام و استقرار مشروطیت به منزله جهاد در رکاب امام زمان- ارواحنا فداه- و سر مویی مخالفت و مسامحه به منزله خذلان و محاربه با آن حضرت است.<sup>۲</sup>

اگر بخواهیم نه بر اساس دین بلکه بنا به درک انسانی نیز بسنجیم، چرا باید حقوق مظلومین و گرسنگان در اختیار دیگران قرار گیرد؟ بله صحیح می فرمایید، اشخاصی که از روی شکم سیری و راحتی، روزگار را سپری می نمایند با این نظر شما موافق اند؛ البته شکم سیر چه می داند گشنه، تشنه و تنگ دست چه می گوید؟! موئید همین گفتار ما می باشد، آنچه شیخ محمدخیابانی و یاران وی را در روزنامه تجدد به چاپ رساندند:

...مظلومان که از به دست آوردن عدالت نومید می شوند، به فکر کینه جویی

می افتند و ظالمان خود را در نهان ترور می کنند...<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> آخوند خراسانی به روایت اسناد، ص ۱۰۳

<sup>۲</sup> آخوند خراسانی به روایت اسناد، ص ۱۴۷

<sup>۳</sup> دو مبارز جنبش مشروطه، ص ۲۲۷

در انتها ممکن شخصی بگوید ما تمامی مبارزین را افراطی نمی‌نامیم بلکه تنها آن دسته‌ای را که از حد لازم بیشتر به فعالیت پرداخته‌اند را خطاب قرار می‌دهیم؛ در پاسخ خواهیم گفت که شما در جایی می‌توانید حد و حدودی را مشخص نمایید که معیاری برای آن حد، وجود داشته باشد و در امور سیاسی که اکثر مباحث کلان آن در خفا و جلسات پنهانی تصمیم‌گیری می‌شود هیچ‌گاه حدی نمی‌توان در نظر گرفت. به عبارت دیگر حد در اموری وضع می‌شود که نمود مشخصی داشته باشد و در بحث فعلی چنین معیاری وجود ندارد.

## ترور سید عبدالله بهبهانی

در زمان ترور سید عبدالله بهبهانی دو تاریخ ۱۷ و ۲۹ رجب ۱۳۲۸ (جولای ۱۹۱۰ / تیر ۱۲۸۹) ذکر شده<sup>۳</sup>. اینکه با چه نیتی این ترور در آن زمان صورت گرفته است بر ما مخفی بوده اما آنچه قطعی می باشد این است که در آن روزگار، اکثر اشخاص و گروه ها از زندگی و رفتار سید عبدالله بهبهانی ناراضی بوده اند و از وی خورده گیری کرده اند. دولت آبادی در «حیات یحیی» پس از شرح وضعیت زندگانی سید عبدالله بهبهانی می نویسد:

این است که همه چه مستبد و چه مشروطه خواه از او رنجش حاصل نموده اند حتی آقا سید محمد طباطبایی هم که یکی از سیدین سندین است از رفتار سید ناراضی است و بر اعمال وی خورده گیری می کند نه این است که آقا سید محمد از مداخله کردن باک داشته باشد خیر ولی در صدد دخل از راه غیر مشروع نمی باشد خلاصه آنکه احتشام السلطنه حوزه بزرگی ظاهرا و باطنا بر ضد آقا سید عبدالله تشکیل می دهد<sup>۴</sup>.

<sup>۱</sup> خاطرات و خطرات، ص ۲۷۵

<sup>۲</sup> روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران، ص ۲۰۲

<sup>۳</sup> شرح حال رجال ایران، ج ۱، ص ۲۸۸

<sup>۴</sup> حیات یحیی، ج ۲، ص ۲۱۹ و ۲۲۰

در تایید این سخن می توان به یادداشت های آیت الله سید محمد طباطبایی اشاره نمود که پس از ماجرای به توپ بستن مجلس می نویسد:

...کار را شیخ فضل الله و آقا سید عبدالله خراب کردند یکی به عنوان دشمنی و یکی به عنوان دوستی، خداوند از هر دو بگذرد!

به هر ترتیب چنانکه آمد، رابطه اکثر گروه ها با سید عبدالله به اصطکاک کشیده شده بود که در ادامه لیستی از ایشان بیان خواهد شد اما در این میان، کسروی که سابقا نیز خوانندگان تاریخ را به بی راهه کشانده بود (و به آن اشاره کردیم) در کنار یادداشتی که به محمود محمود (پهلوی) منتسب شده است چهره انقلابی حیدرخان را خدشه دار کرده و دسته ی حیدر عمو اوغلی را عامل این ترور معرفی می کند و لذا می بایست بحث نسبتا مفصلی را در رد این موضوع بیان کنیم.

لکن این سندی که بیشترین سوء ظن را ایجاد کرده به عنوان یکی از **بی شرمانه ترین جعل های سندی** در تاریخ معاصر می تواند معرفی شود. این سند که مع الاسف در کتب فراوانی نقل شده است، حتی یکبار در طی این سالها از سوی تاریخ نگاران، بررسی صحیحی نسب به آن صورت نگرفته (فقط در حد چند کلمه در مجله آینده آمده) و تنها به نقل آن پرداخته اند که این خود ضعف تاریخی نگاری که تا کنون انجام شده را به خوبی نشان می دهد. اما این سند و سخن چیست؟

فریدون آدمیت از قول محمود پهلوی، ترور بهبهانی را به توسط یاران حیدرخان عمو اوغلی دانسته و در آن سند چند مورد را متذکر شده است:

<sup>۱</sup> یادداشت های سید محمد طباطبایی از انقلاب مشروطیت ایران، ص ۶۸

• همان شب که بهبهانی کشته شد چهار نفر تروریست که مأمور قتل او شده بودند (حیدرخان اردبیلی و سه نفر دیگر پس از ترور، با لباس دوره گرد) از تهران خارج شدند

• ولی حیدر عمو اوغلی دستگیر و در نظمیۀ توقیف شد

• اندکی پس از توقف نظمیۀ (شعبان ۱۳۲۸ق) حیدرخان از طرف حزب دموکرات به ماموریت مخفی به میان ایل بختیاری رفت

• و در ربیع الاول ۱۳۲۹ق به تهران بازگشته

• چند ماهی را در خانه محمود محمود زندگی نمود اما پس از اینکه پیرم خان اطلاع می دهد که مقامات دولتی در جست و جوی حیدرخان می باشند و بهتر است وی از ایران خارج شود، حیدرخان در لباس چاروادار از تهران به مشهد و از آنجا به عشق آباد، روسیه فرانسه و نهایتاً سوئیس می رود<sup>۱</sup>.

اما نکاتی در این یادداشت وجود دارد که قطع و یقین به جعلی و کذب محض بودن این سند را به سادگی به نمایش گذاشته است. اینکه نویسنده این یادداشت با چه نیتی به این جعل پرداخته هنوز برای من معلوم نگردیده زیرا محمود محمود شخصیتی نزدیک به حیدرخان و تقی زاده بوده و از چنین فردی، انتظار این اشتباهات فاحش نمی رود و یا شاید کسی این اسناد را به دروغ به محمود محمود منتسب کرده باشد و به هر حال این گفتار از اساس باطل است زیرا:

<sup>۱</sup> فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، ص ۲۵۷ و ۲۵۸

**اولا** در نامه ای که در ۱۵ رجب ۱۳۲۸ق (۳۱ تیر ۱۲۸۹ش / ۲۳ جولای ۱۹۱۰م) نگاشته شده چنین آمده است:

دیروز (۱۴ رجب) در خیابان لاله زار به خدمت حیدرخان عمو اوغلی رسیده و ایشان خیلی کسل و دل‌تنگ بود<sup>۱</sup>.

بنابراین تا آن تاریخ که حدود پنج روز از ترور بهبهانی گذشته است حیدرخان دستگیر نشده در حالی که در آن سند نوشته: همان شب ترور، قاتلین از تهران رفته اند ولی حیدرخان دستگیر شد.

**ثانیا** در این یادداشت بیان شده که حیدرخان در «ربیع الاول ۱۳۲۹» به تهران برگشته و چند ماه مهمان منزل وی بوده. پس اگر این واژگان «چند ماه» را حداقل سه ماه در نظر بگیریم می‌بایست تا حدود «جمادی الثانی ۱۳۲۹ق» در تهران اقامت می‌داشت در حالی که «میرزا علی محمد دولت آبادی»<sup>۲</sup> تاریخ تبعید حیدرخان از تهران به اصفهان را ۲۴ ربیع الاول ۱۳۲۹ق (۴ فروردین ۱۲۹۰ش / ۲۵ مارس ۱۹۱۱م) ضبط کرده<sup>۳</sup> و نیز چهار نامه ای که در بخش «تبعید حیدرخان از تهران» آورده ایم نیز مؤید همین مطلب است زیرا در آنجا نامه های: الف) پی‌رم خان در ۷ حمل (فروردین) ۱۳۲۹ق؛ ب) نامه سپهدار در تاریخ ۹ حمل ۱۳۲۹؛ ج) نامه ای که خود حیدرخان در گزارش وقایع آن دوران نوشته؛ د) نامه ای است که به نقل از منشی زاده در تاریخ ۲۴ ربیع الاول ۱۳۲۹ق

<sup>۱</sup> اسناد و خاطره های حیدرخان عمو اوغلی، ص ۶۳

<sup>۲</sup> از لیبران حزب اعتدال

<sup>۳</sup> مجله آینده، سال هشتم، شماره ۱۱، ص ۸۳۱



حیدرخان را به یکی از آزادیخواهان شیراز معرفی نموده، حاکی از این است که حیدرخان در تاریخی که در این سند آمده در دوران سپری نمودن کارهای مرتبط با تبعیدش بوده و چند ماه در خانه محمود محمود نبوده.

**ثالثاً** مسیر خروج حیدرخان از ایران در نامه های مذکور که (در بخش تبعید حیدرخان آمده) از راه قم، اصفهان، شیراز و بوشهر بوده (و لا اقل تا شیراز را به توسط نامه ها و اخبار تاریخی یقین داریم که حضور داشته) حال اینکه در این یادداشت مسیر خروج حیدرخان از تهران به مشهد و از آنجا به عشق آباد، روسیه، فرانسه و نهایتاً سوئیس رفته است که صحیح نمی باشد، مگر اینکه آنچه از روزنامه «ایران ما» نقل شده است (در بخش نامه ها، به تفصیل به آن خواهیم پرداخت) که در پس از اولتیماتوم روس، حیدرخان با محمدتقی بهار در بین راه سبزوار- شاهرود ملاقات داشته و ترتیب خروج آنها از سمت مشهد به خارج از ایران داده شده است را اگر صحیح بدانیم با توجه به نامه هایی که ذکر شد، این مسئله به این ترتیب قابل جمع است که بگوییم حیدرخان در ربیع الاول ۱۳۲۹ق تبعید گردیده اما پس از مدتی (بر اساس نامه حسن پرویز در صفحه ۲۳۸) که زمان آن مشخص نیست از سمت مشهد به اروپا مهاجرت نموده است (بر اساس نامه نجم آبادی در ص ۲۴۰ می بایست پس از ذی القعدة ۱۳۲۹ باشد) نه آنچه که در یادداشت های محمود محمود می باشد که پس از ورود حیدرخان در ربیع الاول، چند ماه در خانه وی ساکن شده باشد و پس از مدتی از تهران به مشهد و عشق آباد حرکت کرده است.

نکته دیگری که در ارتباط با این نامه جعلی می بایست اشاره کرد این است که حتی اگر یک روزی ثابت شود که شخصی از یاران حیدرخان مبادرت به چنین کاری کرده باشد، اتهامی را متوجه خود حیدرخان و دموکرات ها نمی کند زیرا می دانیم که برخی

مبارزین عالی رتبه، فدائیان و سربازان، در گروه های متعددی عضویت و همکاری داشته اند که این امر سبب می شود افراد مختلفی را در این واقعه متهم سازیم همانطور که محمود وصال در خاطراتش، از فردی به نام «حسین الله» که از اعضای کمیته مجازات نیز بوده به عنوان قاتل سید عبدالله بهبهانی یاد می کند<sup>۱</sup> و در این صورت می توانسته این قتل به توسط این کمیته صورت گرفته باشد که در این کمیته ابوالفتح زاده با حیدرخان رفاقت داشته اما اثبات نمی کند که حیدرخان نیز در این مسئله ورود کرده باشد چراکه ده ها و صدها نفر دیگر نیز با یکدیگر رفاقت و حشر و نشر داشته اند و نمی توان قتل را متوجه همه آنها دانست.

نامه هایی که ذکر شده است به خوبی دست سایر دشمنان تاریخ نویس حیدرخان را نیز به خوبی باز کرده، به عنوان مثال «ابراهیم صفائی» که عنادش با حیدرخان (در صفحات کتابش) موج می زند اتهام قتل را متوجه حیدرخان و یارانش کرده می نویسد:

حیدر عمو اوغلی دستگیر شد ولی پس از چهل روز (وی در جای دیگر می نویسد تقریباً یک ماه بعد دستگیر شد)<sup>۲</sup> که در زندان بود بر اثر فشار دمکرات ها و با سعی پیرم ارمنی رئیس پلیس که خود، تروریستی مخالف روحانیت بود از زندان آزاد گردید و به قفقاز گریخت.<sup>۳</sup>

حال آنکه می بینیم پس از این واقعه حیدرخان به قفقاز نگریخت بلکه با روی کار آمدن سپهسالار تبعید شد.

<sup>۱</sup> خاطرات محمود وصال، ص ۵۴

<sup>۲</sup> انقلاب مشروطیت به روایت اسناد، ص ۳۷۰

<sup>۳</sup> ده نفر پیشتاز، ص ۱۱۵ و ۱۱۶

با توجه به این مطلب و به جهت تبیین هرچه بهتر وضعیت بهبهانی، بخشی از گروه‌هایی که می‌توانستند عامل قتل وی شوند را به این شرح بیان می‌کنیم:

(۱) سیاسیون و مذهب‌یون مخالف مشروطه:

در آن زمان، افراد بسیار زیادی از علما و غیره، مخالف با مشروطه بودند و به درگیری با ایشان می‌پرداختند همانگونه که گزارش ۱۱ جمادی الاخر ۱۳۲۵ ق حکایت از سوء قصد به مرجعیت اعلیٰ شیعه در عراق دارد:

از متصرفی بغداد گزارش شده که تعدادی از طلبه‌های [مخالف] مجلسی که در تهران تشکیل شده [مجلس مشروطه] به مجتهد ایرانی مقیم نجف، سید کاظم، گویا به این دلیل که وی در طرفداری از مجلس وارد عمل شده، قصد تجاوز داشته‌اند که وی تحت محافظت به خانه‌اش انتقال یافته است. موقتا سید کاظم به کوفه رفته و آرام گرفته است.<sup>۱</sup>

در جای دیگر از عمق مخالفت‌هایی که با مشروطه از سوی روحانیون وجود داشته چنین می‌خوانیم:

روزی یکی از آن دو نفر [روحانیون] از من پرسید که: در حوزه درس کدام یک از مراجع تلمذ میکردی؟ من جواب دادم: حوزه درس آخوند ملا کاظم خراسانی؛ سخت بر افروخت و گفت: وای، وای، اگر در فا... خانه تلمذ کرده بودی، بهتر از حوزه آن نا مجتهد است که برای مشروطیت فتوا داده است...<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> آخوند خراسانی به روایت اسناد، ص ۱۱۲

<sup>۲</sup> دیدار هم‌رزم ستارخان، ص ۱۰۲

حتی پس از ترور بهبهانی نیز جمعی از روحانیون نجف که مخالف با مشروطه بودند مجالس تحریم بهبهانی را تحریم نمودند.<sup>۱</sup>

(۲) انجمن های مخفی:

پس از مهاجرت علماء به قم یکی از انجمن های مخفی، موضوعاتی از قبیل گرفتن هدایا و تعارفی ها از طرف آیت الله بهبهانی را مطرح نمود و برای تذکر به آیات طباطبایی و بهبهانی، با حضور خود ایشان، جلسات و گفت و گوهای مفصلی صورت داد.<sup>۲</sup>

(۳) برخی از اعتدالیون:

برخی از اعتدالیون نیز می توانستند عامل این ترور باشند به این جهت که انگشت اتهام را به سوی دموکرات ها نشانه رفته و از این رهگذر هم تقی زاده را از صحنه سیاست دور نمایند و هم سایر افراد حزب رقیب را بدنام نمایند تا نفوذ دموکرات ها در بین مردم از دست برود و در نهایت این قتل از همه جهات به سود اعتدالیون تمام شد که عده ای را همچون علی محمد خان تربیت و سید عبدالرزاق کشتند<sup>۳</sup>، برخی مثل

<sup>۱</sup> انقلاب مشروطیت به روایت اسناد، ص ۵۰۱

<sup>۲</sup> انجمن های سری در انقلاب مشروطیت، ص ۱۶۱

<sup>۳</sup> در ترور بهبهانی می بایست قاتل وی، ترور می شد اما پس از کشته شدن بهبهانی، اعتدالیون در صد ترور افرادی همچون علی محمد خان تربیت (برادر محمدعلی تربیت و خواهر زاده تقی زاده)، سید عبدالرزاق خان حکاک (دو مبارز جنبش مشروطه، ص ۱۳۶)، تقی زاده و حیدر عمو اوغلی برآمدند. در این جریان تقی زاده به سبب اینکه با محافظان شخصی رفت و آمد می کرد نتوانستند به وی آسیبی برسانند اما حیدرخان را در دو مکان متفاوت با شلیک همراه ساختند که هر دو بار حیدرخان آسیبی ندید اما علی محمد خان تربیت و سید عبدالرزاق حکاک که در درشکه ای به سمت لاله زار در حرکت

تقی زاده را از صحنه دور کردند، عده ای نظیر حیدرخان را تبعید نموده و صحنه را برای جولان خود بازتر کردند.

لازم به توضیح است در جریان ترور علی محمد خان تربیت، برخی افراد دیگر مانند میرزا حسین تاجر تنباکو فروش، پلیسی که سر سید عبدالرزاق را در دست گرفته بود و کودکی که در حال عبور بود نیز تیر به ایشان اصابت کرد. آن گونه که در یک نامه به تاریخ ۲۴ رجب ۱۳۲۸ق ذکر شده است، جریان ترورهای مذکور به توسط نیروهای معزالسلطان، سردار و سالار ملی صورت گرفته<sup>۱</sup> (البته اطلاع سردار ملی از این ترورها مورد تردید است) که در بخش نامه های این کتاب ذکر شده است.

۴) برخی درباریان:

مهدی بامداد پیرامون ناراحتی برخی درباریان از بهبهانی می نویسد:

[سید عبدالله] در تمام امور مملکت دخالت می نمود از این بابت قدری از وجه او کاسته شد... مخبر السلطنه [می نویسد]: سید عبدالله کوس انا و لاغیری می کوبد و در دزاشوب، دربارش از دربار دولتی رنگین تر است؛ ستون مجلس است...<sup>۲</sup>

قول دولت آبادی را نیز در تایید این سخن می توان بیان کرد که آسیب زدن به سید عبدالله بهبهانی از سوی حکومتیان، مسبوق به سابقه بوده:

---

بودند مورد هجوم دسته معزالسلطان سردار محیی قرار گرفتند و هردو نفر کشته شدند. (تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۳۳۸)

<sup>۱</sup> اسناد و خاطره های حیدرخان عمو اوغلی، ص ۶۵

<sup>۲</sup> شرح حال رجال ایران، ج ۱، ص ۲۸۸

به هر صورت بر آقای سید عبدالله خیلی سخت گذشته و از آن روز اول که گرفتار شده تاکنون انواع صدمات را دیده است. در موقع گرفتاری در خانه امین الدوله که هرچه خواسته بودند زده بودند و به افتضاح تمام تا باغ مقابل لاله زار متصل به پستخانه اول خیابان باغ وحش می برند. در باغ گنهای سیدین را می بندند و پسرهای آن ها را زنجیر می کنند... آقا سید عبدالله با آن ضعف و ناتوانی چگونه زنده است و با این لگدها که به سینه و بدن ایشان می زدند و آن ته تفنگ ها و جراحات چه شده که نمرده است... قاسم خان بی دین ریش آقا را می کند. دیگران از قزاقها آب دهن به صورتشان می اندازند...<sup>۱</sup>

۵) روس ها یکی دیگر از گروه هایی بودند که از قتل بهبهانی سود می بردند چراکه با این واقعه، سلاح از دست مجاهدین گرفته می شد.<sup>۲</sup>

۶) اگر از کتاب «حماسه ستارخان» عباس پناهی ماکوئی<sup>۳</sup> بتوانیم وقایع تاریخی را استخراج نمائیم خواهیم دید که عاملان ترور بهبهانی را از فدائیان ستارخان دانسته:

<sup>۱</sup> خاطرات و ملاحظات سید علی محمد دولت آبادی، ص ۵۲۰ و ۵۲۱

<sup>۲</sup> پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، ص ۲۶۰

<sup>۳</sup> عباس علی اکبر اغلی پناهی ماکوئی (نویسنده و فعال سیاسی) در سال ۱۹۰۲ میلادی در شهر ماکو متولد شد. پدرش حاجی علی اکبر در انقلاب مشروطیت شرکت داشت. در ایران در سال ۱۹۳۶ میلادی به سبب همکاری با جنبش آزادی ملی ایران به زندان افتاد و پس از آن به زنجان تبعید شد. وی در ارتباط با زندگانی حیدرخان عمو اوغلی آغاز به نگارش کتابی نموده بود که ناتمام ماند. سرانجام در ۲۹ سپتامبر ۱۹۷۱ پس از یک دوره طولانی بیماری در باکو وفات یافت.

هنگام نیمروز شماره های فوق العاده روزنامه ها پخش گردیدند. در این روزنامه ها آشکارا نوشته شده بود که قتل وحشیانه آیت الله بهبهانی به دست داوطلبان انجام گرفته است... سلیمان میرزا ضمن شور در فراکسیون روی نظریه اش سخت تکیه کرد که قتل عبدالله بهبهانی به وسیله انگلیسی ها طرح ریزی شده است. او از اعضای فراکسیون خواست که همه در مجلس، از فداییان ستارخان دفاع کنند. همه با این پیشنهاد موافقت کردند... اعتدالیها هم جداگانه شور کردند. به اتفاق بر آن شدند از تقاضای پیگیرانه پیشین دولت مبنی بر خلع سلاح فداییان پشتیبانی کنند. همه به خوبی می فهمیدند هر جور شده باید آخرین اسلحه از دست انقلابیون گرفته شود و سپس در جبهه گسترده ای تعرض خود را به دموکرات ها آغاز کنند... در چنین موقعیتی خلع سلاح فداییان چه معنی دارد؟!... و این خلع سلاح در درجه اول به سود چه کسانی تمام می شود؟!... سخنران ادامه داد و گفت: دولت انگلستان خوب آگاه است که در ایران تنها یک نیروی کارآمد وجود دارد که می تواند در برابر غارتگری عمالش ایستادگی کند. این نیرو همانا داوطلبانند. رهبری این نیروی مزاحم را ستارخان به عهده دارد... دشمنان ما آماده اند برای بی آبرو کردن ستارخان و همزمانش دست به پست ترین و نفرت انگیزترین جنایتها بزنند... من آشکارا با صدای رسا اعلام می دارم این قتل تبهکارانه را دستگاه های اطلاعاتی سفارت یک دولت امپریالیستی برانگیخته است... ستارخان تسلیم خواسته های امپریالیست ها نمی شود... این رویداد را به یاد آورید: انگلیسیها او را متهم به تاراج انبار شعبه بانک شاهنشاهی در تبریز کردند... از سوی دفاع

قهرمانانه تبریز همه نقشه های نیرنگبازانه امپریالیست ها را بر هم زد... آخر دلیلی وجود ندارد که استعمارگران از این پیکارجوی قهرمان خوششان بیاید...<sup>۱</sup>

تقی زاده در خاطراتش پیرامون اتهاماتی که به وی داده اند می نویسد:

در نزدیکی شهر نیشابور در یک دهی که آنجا جمعی از اسماعیلیه بودند... آخوند آنجا که گویا شیخ باقر نام داشت... به مشهد رفته و از معین الغربا نامی، فتوی گرفته بود که آنها خارج از دینند. بعد آمده بود ده و روز جمعه غوغا راه انداخته و مردم را جمع کرده بود که اینها واجب القتل هستند... عاقبت شیخ باقر، اسماعیلی ها را آورد در میدان ده و ظاهرا خودش کشت... سردار اسعد به من گفت که فلانی چه بکنیم برای این کارهای ناشایسته که آبروی مملکت را می برند؟ ... من گفتم البته اینها که مرتکب این کارها شده اند باید تنبیه بشوند. پس تلگراف کرد شیخ محمدباقر را گرفتند و روانه تهران کردند و آن آخوند مشهدی (معین الغربا) را هم به عتبات تبعید کردند. شیخ محمدباقر وقتی به تهران رسید در نظمی که ریاست آن با پیرم بود محبوس شد. یواش یواش زمزمه ای شنیده می شد که تدارک غوغایی می شود. میگفتند چطور میشود ملای مسلمان را حبس کرد آن هم زیر دست یک نفر ارمنی؟ می گفتند باید پولی به او کمک بشود و او را به عتبات بفرستند. این مطلب در مجلسی در خانه سپهدار که من حاضر بودم مطرح شد. من با نهایت شدت بر ضد اعمال شیخ محمدباقر و حامیان او حرف زدم. گفتم اگر شیخ محمدباقر

<sup>۱</sup> حماسه ستارخان، ص ۷۹۶-۸۱۱



چند نفر مسلمان را کشته باید قصاص و کشته بشود، این حرف بر آخوندها خیلی گران آمد. مرحوم آقا سید عبدالله بهبهانی در آن مجلس حاضر بود، شیخ محمد حسین یزدی (پدر دکتر مرتضی یزدی معروف) هم حاضر بود. گفت هر چه باشد نوع آخوند را که نمیشود کشت. او هر چه باشد از علماء است. من بسیار متغیر شدم... به او گفتم آن چیزهایی که شماها می گوید من هم خوانده ام. نه از قرآن و نه از احادیث دلیلی نمی توان پیدا کرد که اگر مرتکب قتلی مُعَمَّم باشد از مجازات معاف است... این حرف مایه خیلی رنجیدگی آخوندها شد. آنچه خودم تصور می کنم منشاء بغض از این واقعه ایجاد شد. دشمنی جلو رفت و مخالفت روز به روز شدت گرفت. تا آنجا پیش رفت که حکمی از علمای بزرگ آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی و حاج میرزا حسین، حاج میرزا خلیل تهرانی علیه من گرفتند. همه را اگر بگویم طولانی می شود. در استانبول روزنامه ای به نام «شمس» بود که بر خلاف من می نوشت. هر چه ممکن شد برخلاف من به عمل آوردند. عاقبت واقعه قتل آقا سید عبدالله بهبهانی پیش آمد که موجب فساد عظیم و هیجان فوق العاده مردم شد و مخالفین ما خواستند آن را به ما نسبت بدهند یعنی به دموکرات ها نسبت بدهند. این غوغا خیلی شدت یافت و بجایی رسید که من از مجلس مرخصی سه ماهه خواستم که از تهران خارج بشوم. چند روز بازار را برای این واقعه بستند و دسته ها راه افتاد. آنهایی که با ما دشمنی داشتند این قبیل کارها را وسیله تبلیغ و برانگیختن مردم علیه ما قرار می دادند. زیرا مرحوم بهبهانی اگر مستقیم دستی در صدور آن احکام بر علیه من از نجف

نداشت ولی با جمع اعتدالیون همراه بود، همانطور که گفتم توصیه می کرد که من تلگرافی به علمای نجف بکنم و بگویم چون اظهار کرده اید که من در تهران و در مجلس نباشم به حرف شما ترتیب اثر میدهم و به عتبات می آیم و مطالب را آنجا بیان می کنم. میگفت حتما شما به آنجا بروید. آن وقت همه کارها درست می شود. جهت این پیشنهاد هم این بود که حرف علماء به زمین نیفتد. پیشنهاد او عمل نشد. کم کم مخالفینی بر علیه اقدام آنها به صدا در آمدند و جمعی از تجار بزرگ به علمای نجف نوشتند...<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> زندگی طوفانی (خاطرات)، ص ۱۷۵ و ۱۷۶

## پارک اتابک

در چگونگی عملکرد و موضع حیدرخان در روز واقعه پارک اتابک، مطالبی چند قابل بررسی می باشد:

در ابتدا باید بدانیم که پس از ورود ستارخان و باقرخان به تهران «پارک اتابک» محل استقرار ستارخان و مجاهدانش و «باغ عشرت آباد» به منظور اقامت باقرخان و نیروهای او اختصاص یافت.

پس از ترور بهبهانی ( ۸ رجب ۱۳۲۸ق / ۲۴ تیر ۱۲۸۹ش / ۱۶ جولای ۱۹۱۰)، علی محمدخان تربیت و چندی دیگر، وضعیت شهر رو به وخامت نهاد و از این رو دولت مستوفی الممالک در صدد خلع سلاح عمومی برآمد و بنابراین تمامی مجاهدان تبریز به استثنای نیروهای تحت هدایت پیرم خان و بختیاری ها می بایست سلاح ها را تحویل می دادند و در ازاء آن، مبلغی برای سلاح و حقوق معوقه را دریافت می کردند. این موضوع با نارضایتی برخی از مجاهدان رو به رو شد و در روزی که قرار بود سلاح ها تحویل دولت داده شود، درگیری در میان مجاهدان پارک اتابک و قشون دولتی در اول شعبان ۱۳۲۸ق ( ۱۶ مرداد ۱۲۸۹ش / ۸ آگوست ۱۹۱۰م) صورت گرفت.

در آن زمان برخی افراد به سبب اینکه حیدرخان از دموکرات ها و طراحان عملیات نظامی بوده است به ایشان اتهام دست داشتن در ترور بهبهانی را داده و از این رو حیدرخان بجهت استنطاق، بازداشت می شود اما از لحظه بازداشت به بعد، اقوال و فروض مختلفی در منابع ذکر و قابل رسم شد. این موضوع از آن جهت اهمیت پیدا خواهد کرد که اگر آنچه در مجله یادگار و زبان عبدالحسین نوایی وارد شده مبنی بر

اینکه حیدرخان پس از بازداشت در ۱۱ شعبان ۱۳۲۸ ق آزاد شده باشد<sup>۱</sup> امکان حضور وی در ماجرای پارک اتابک که در اول شعبان به وقوع رسیده را کم می کند چراکه وی می بایست در بازداشت بوده باشد و مدت بازداشت حیدرخان را افرادی همچون علی شمیده و صمد بهرنگی ۴۰ روز دانسته اند<sup>۲</sup> و موثید عدم حضور حیدرخان در آن روز، عدم عنوان نام و دسته ایشان در آن روز است که در برخی منابع مطرح نشده است<sup>۳</sup>.

اما گروهی که از حضور حیدرخان یا دسته وی در آن روز یاد کرده اند امیرخیزی ( که خود در سرداب پارک حضور داشته) و کسروی<sup>۴</sup> می باشند که البته کسروی می نویسد: «ما گذشته از دیدن کتاب آبی و رونامه شمس، پرسشهایی نیز از آقایان یکانی و امیرخیزی کرده ایم»<sup>۵</sup> که بنابراین آنچه کسروی می گوید از یافته های دیگران علی الخصوص امیرخیزی و یکانی می باشد و نه تحلیل های شخص او در حالی که امیرخیزی اعتراف می کند که به اتفاق آقای یکانی به دلیل اینکه جنگجو نبودیم به سرداب پارک رفته اند و باز کسروی با اینکه از سخنان همین دو نفر هم استفاده نموده مشاهده خواهید کرد که سخن نادرست در نوشته های وی ظاهر شده که حتی در تضاد با سخنان امیرخیزی می باشد.

<sup>۱</sup> یادگار، ورقی از تاریخ مشروطه، شماره اول و دوم، ص ۵۳ / یادگار، سال سوم، شماره پنجم، ص ۷۷

فتح تهران، ص ۲۴۰

<sup>۲</sup> آذربایجان در جنبش مشروطه، ص ۱۷ / مجله دنیا، سال چهاردهم، شماره ۱، ص ۱۱۷

<sup>۳</sup> تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۳۴۹-۱۳۵۳

<sup>۴</sup> تاریخ هیجده ساله آذربایجان، ج ۲، ص ۵۳۷

<sup>۵</sup> همان، ج ۱، پاورقی ص ۱۳۷

و اما بیان و تحلیل وقایع:

۱) اینکه کسروی نوشته است: «ناگهان از دم در آواز تیری برخاست. یکی از مجاهدان با طپانچه، دربان را زد و چنین می گویند آن مجاهد میرزا غفارخان زنوزی بود که از همراهان عمو اوغلی در تیپ هوادارن انقلابی به شمار می رفت» به مانند بسیاری از داوریهایی که نسبت به حیدرخان کرده، اشتباه محض است چراکه در متن استنطاق بازجویی از آقا میرزا آقا بالاخان (از همراهان سالار ملی که در واقعه پارک اتابک نیز حاضر بود) داستان شلیک اولین تیر به شکل دیگری آمده است که وی می گوید:

«... ما دیدیم [که: ؟] چند نفر از کسبه خواهند داخل پارک بشوند، پلیس و ژاندارم، مانع شده آنها گریختند [آن: ؟] پلیس و ژاندارم چند تیر عقب آنها خالی کردند یکی از گلوله آمده و در پارک به پای [کلمات ناخوانا] خورد؛ آن وقت از طرف مجاهدین نیز چند تیری به طرف ژاندارمها انداختند بعد در را بستند و از طرف دولت بنای شلیک گذاشتند و سردار و سالار فریاد میکردند کسی تیر نیندازد و کسی هم تیر نینداخت...»<sup>۱</sup>

بنابراین اولین تیر را پلیس و ژاندارم آن هم به سبب فرار چند نفر کسبه که قصد ورود به پارک را به زور داشته اند شلیک کرده اند و در ابتدا یکی از مجاهدان آتش نگشوده.

۲) کسروی نوشته است اطرافیان ستارخان در صدد بودند که از دولت یک ساعت مهلت بگیرند اما راه بسته و سیم تلفن قطع شده بود<sup>۲</sup> و این در حالی است که خود امیرخیزی

<sup>۱</sup> سند شماره ۴-۱۴۸۴-۲۹۳ به تاریخ ۱۶ شعبان ۱۳۲۸ق که در سایت کتابخانه ملی منتشر گردیده.

<sup>۲</sup> تاریخ هیجده ساله آذربایجان، ج ۱، ص ۱۴۱

می نویسد: «من ناچار با شاهزاده شهاب الدوله به واسطه تلفون صحبت کردم و گفتم قضیه اینطور شد خواهشمندیم یک ساعت دیگر دولت دست نگهدارد... باز یک ساعت مهلت داده شد.<sup>۱</sup>» و پس از اتمام این یک ساعت، تلفن قطع شده است.

۳) در ادامه کسروی می نویسد که پس از شروع درگیری، نامه ای نوشته برای صمصام السلطنه فرستادند که او میانجی شود و از جنگ جلوگیری نماید اما دولت انقلابی خرسندی نداشت که شکار را از دست بدهد؛ اما این در حالی است که پس از اینکه خسروخان نامه را برای صمصام برد، امیرخیزی می نویسد که از اتاق سردار به سرداب بازگشته است «ساعتی نیز بدینسان بگذشت» مهاجمین وارد شده و افراد ساکن در سرداب تفنگ ها را تسلیم کردند.<sup>۲</sup> این یعنی برخلاف آنچه کسروی برای خوانندگان تصویر می کند، پس از نوشتن نامه هیچ درگیری خاصی صورت نگرفته حتی پس از اینکه امیرخیزی و یکانی از پارک خارج شدند، به منزل «مشیر لشکر» رفته اند و هیچ قلع و قمع از سوی دولت در کار نبوده است. این عدم قصد قلع و قمع هم از نوشته های امیرخیزی نمایان می باشد و هم از اسناد استنطاقی که از بازداشت شدگان پارک موجود است در حالی که کسروی قصد دارد همه تقصیرها را بر گردن دولتیان انداخته و صحنه را به ترتیبی به نمایش گذارد که اشخاص مقیم پارک، در تنگنای شدید قرار داشته اند که می بایست همه ایشان نابود و مجازات سخت بشوند.

<sup>۱</sup> قیام آذربایجان و ستارخان، ج ۱، ص ۵۴۵

<sup>۲</sup> همان، ج ۱، ص ۵۵۰ و ۵۵۱

۴) چنانکه امیر خیزی می نویسد، اجتماع مجاهدین در پارک بدون اجازه و اطلاع ستارخان بوده و این یعنی برخی از مجاهدین همراه وی، سرخود به فعالیت هایی می پرداختند و در جایی از شیخ اسماعیل هشرودی نقل می کند که پیش از این واقعه به ستارخان می گوید که اجتماع مجاهدین به صلاح وی نیست و موجب ندامت می شود.<sup>۱</sup>

۵) امیرخیزی می نویسد که من به همراه آقای یکانی به داخل سرداب رفتیم و در ادامه می افزاید که برخی از مجاهدین همچون حیدرخان و دسته او با قوای دولتی همکاری می کردند.<sup>۲</sup> حال اگر وی به درون سرداب رفته است چگونه طرفین درگیری را مشاهده کرده است که از حیدرخان و دسته وی سخن به میان آورده؟

۶) اگر ستارخان قصد واقعی تحویل سلاح و صلح را داشته است چرا در آن زمان اولین شلیک که پس از آن یک ساعت هم دولت به ایشان فرصت داده بود از پارک خارج نشدند؟ ممکن است شخصی بگوید که در آن زمان تلفن را قطع کرده بودند، در پاسخ خواهیم گفت که اولاً تلفن در آن یک ساعت مهلت داده شده وصل بوده و همانطور که در خاطرات امیرخیزی آمده است، می توانستند به دولتی ها نامه بنویسند چنانکه نامه خود را به صمصام السلطنه رساندند. و شاید اینگونه به نظر می رسد به غیر از اینکه خود ستارخان راضی به این امر شده نتیجه دیگری نمی توان گرفت.

<sup>۱</sup> قیام آذربایجان و ستارخان، ص ۵۳۵ و ۵۴۴

<sup>۲</sup> همان، ص ۵۴۵ و ۵۴۶

۷) دکتر هوشنگ ابرامی به نقل از امیرخیزی نوشته است که کسروی در زمان نگارش تاریخ مشروطه سه شبانه روز مهمان امیر خیزی بوده و از یادداشت های وی استفاده نموده<sup>۱</sup>.

به هر ترتیب اولاً اثبات نگردید که حیدرخان در روز واقعه پارک اتابک حضور داشته ثانیاً اگر آنچه را که در همان زمان مشهور کرده بودند که دسته ستارخان و همفکران ایشان بر علیه حیدرخان اقدام نموده اند را درست بدانیم ممکن است حیدرخان نیز در واقعه پارک بر علیه یاران قدیم شوریده باشد.

---

<sup>۱</sup> مهد تمدن، شماره ۱۴، یادداشت «ناگفته هایی از فاجعه شوم پارک اتابک»



## تبعید حیدرخان پس از فتح تهران

پس از فتح تهران و در دوره ریاست وزرای سپهسالار و ریاست نظمیہ پیرم خان عملیات تبعید برخی مهرهای موثر، کلید خورد که حیدرخان نیز یکی از تبعید شدگان قرار گرفت. این تبعید در ماه ربیع الاول سال ۱۳۲۹ق صورت پذیرفت.



تصویری از حیدر عمو اوغلی که یک روز پیش از تبعید گرفته شده

در گزارش مورخ ۷ حمل ۱۳۲۹ که پیرم ارائه کرده در ارتباط با تبعید حیدرخان چنین می نویسد:

تهران- اداره مرکزی کل نظمی و ژاندارمری ممالک محروسه

۷ برج حمل ۱۳۲۹

محرمانه

حضور حضرت وزارت داخله

امروز یک ساعت و نیم به غروب مانده حیدرخان را با کالسکه شخصی خود بیرون شهر برده و راه انداختم. همراه حیدرخان هفت نفر اشخاص معروف روانه شدند.

( امضا پیرم خان و مهر او به فارسی و لاتین: پیرم داودیانس)<sup>۱</sup>

تلگراف دیگری در خصوص تبعید حیدرخان از تهران موجود است که چنین آمده:

از طهران به قم

۹ حمل [فروردین] ۱۳۲۹ - نمره ۹۳

تلگرافخانه مبارکه به حکام قم و کاشان و شیراز و نواب آن خط مخابره نمائید.

حیدرخان معروف به چراغ برقی تبعه روس برای خروج از ایران از آن خط عبور می کند که هیچ نقطه بیشتر از دو ساعت حق توقف ندارد و نیز کسی حق هیچ نوع پذیرائی و ملاقات با مشار الیه ندارد و تکلیف هر حاکمی است که او را هرچه زودتر

<sup>۱</sup> خاطرات و اسناد مستشارالدوله صادق، ص ۳۱۷

روانه بدارد که در حین توقف او چون از حالات او مطلع هستند؛ نه اینکه تولید فتنه و اذیتی نسبت به او و دو سه نفر همراهانش بشود.

### سپهدار اعظم

تلگراف خانه قم - سواد مطابق اصل - حکومت قم<sup>۱</sup>

سید علی محمد دولت آبادی نیز در خاطراتش اواخر ربیع الاول را زمان تبعید حیدر خان معرفی کرده و می نویسد در ۲۴ ربیع الاول ۱۳۲۹ (۴ فروردین ۱۲۹۰ش / ۲۵ مارس ۱۹۱۱م) حیدرخان از تهران به طرف اصفهان حرکت کرد و پس از ورود به اصفهان به منطقه «لناب» رفت و ساکن آنجا شد<sup>۲</sup>.

در خصوص ماجرای تبعید حیدرخان از ایران، نامه ای بسیار زیبا به خط ایشان موجود است که در این نامه، روح شخصیت این مجاهد بزرگ انقلابی را می توانیم به وضوح لمس نماییم.

به سبب اینکه سپهدار بر روی این نامه و مسائل اقامت حیدرخان تلگرافی را ارسال داشته این نامه می بایست در فروردین ۱۲۹۰ش (ربیع الاول ۱۳۲۹ق) نگاشته شده باشد.

خدمت آقای منشی زاده و اسدالله خان و محمد نظر خان

کربانیان گردهم

تعلیقه که مرقوم فرموده بودید زیارت شد و یک عالم ممنون متشکر شدم و بر جدیت بنده بی اندازه افزود. هر چندی که به مفارقت با شماها هیچ راضی نبودم ولی چون که

<sup>۱</sup> مجله آینده، سال هشتم، ص ۸۳۰ / خاطرات و اسناد مستشارالدوله صادق، ص ۳۱۸

<sup>۲</sup> خاطرات سید علی محمد دولت آبادی، ص ۱۱۱ و ۱۱۲

در این راه مثل سفر<sup>۱</sup> مشهد در نظر داشتم که برای ایران بلا دیده بتوانم کاری بکنم این بود که به خودم تسلی می دادم و از مرحمت دوستان همانطور هم شد، بلکه زیادتز از آن سفر مشهد کار کردم. تشکیلات اساسی در قم، کاشان و اصفهان داده، تکمیل هم کردم که برای انتخابات آینده خاطر جمع می شود شد که از این خطه تا اصفهان همه وکلای دارالشور و انجمن های ولایتی از وطن پرست ها انتخاب خواهند شد. به غیر از این در چهار ده بزرگ اصفهان که هریکی سی هزار جمعیت دارند شعبه فرقه را<sup>۲</sup> تشکیل دادم امیدوارم در یک مدت خیلی کمی ایران ترقیات فوق العاده بکند.

راجع به شخص خود بنده اگر جويا باشید عرض می کنم بعد از ورود بنده به قم یک تلگراف از سپهدار رسید به حکومت که توقف بنده را در هر شهری محدود به دو ساعت و ملاقات با هر کسی ممنوع کرده بود و بنده همان روز می خواستم از قم حرکت کنم. وقتی که آن تلگراف را دیدم مخصوصا دو روز زیادتز در قم ماندم و یک تلگرافی فحش آمیزی به خود سپهدار کردم و یک (یکی هم) به سلیمان میرزا و یفرم کردم و حکومت قم هم جرئت این را نداشت که حرف بزند. حاکم کاشان امیر معزز چهار شب بود ن خوابیده بود از ترس و همه جا از مجاهدین که از پارک گریخته بودند به لباس مبدل گذاشته بود که آمدن ما را اطلاع دهند. به غیر از این ها صد و پنجاه نفر بختیاری و پنجاه نفر سوار خلخالی، اولی به سرکردگی امامقلی خان، دومی به سرکردگی<sup>۳</sup> اصلان<sup>۴</sup> سلطان زاده داشت دور خانه خود جمع کرده بود. بعد از رسیدن به

<sup>۱</sup> متن اصل: صفر

<sup>۲</sup> متن اصلی: فرقرا

<sup>۳</sup> متن اصلی: بر کردگی

<sup>۴</sup> متن اصلی: اسلان

کاشان، مجاهدین بدل را در تاریکی شناختم و بعد پی در پی آدم می فرستاد که اگر خیالی دارید من همراه هستم، علی الخصوص زود زود پیغام می آورد. آن مجاهدی که سبیل هایش<sup>۱</sup> مثل صادیقوف درست کرده بود و اسمش اسدالله بود. بعد از دو روز از کاشان حرکت کردیم به طرف اصفهان. شب اول منزل کردیم در خضر آباد شب دویم در مورچه خورت<sup>۲</sup>، روز سیم یک ساعت به ظهر مانده رسیدیم به کز یا جز (گز) سه فرسخی اصفهان. آنجا دیدیم سه نفر ژاندارم با رئیس ژاندارم منتظر ما هستند. جلو آمدند و بعد از احوال پرسی گفتند که سه روز ما منتظر شما هستیم و دو نفر از رفقا که در طهران بودند آنها هم آمده بودند پیشواز<sup>۳</sup> که یکی از آنها شکر الله خان بود و یکی ابراهیم خان بود. بعد از گفت و گوی زیاد، رئیس ژاندارم اظهار کرد که منزل برای شما در نظمیة حاضر کردیم و اگر میل دارید تشریف بیاورید آنجا. بنده هم گفتم که برای من آقای شکر الله خان و ابراهیم خان منزل درست کردند، آنجا خواهم منزل کرد، شما بروید معتمد خاقان حاکم و غضنفر خان رئیس نظمیة سلام برسانید و بگوئید که دست پاچه نشوید اگر اصرار نداشته باشند در حرکت بنده از اصفهان زود حرکت خواهم کرد چونکه راهی طولانی بنده باید طی کنم تا برسم به بوشهر. هوا گرم می شود و طاقت گرما ندارم و ایلات هم از جای خودشان حرکت نکرده اند. اگر دیر بروم دچار مشکلات خواهم شد چونکه از این کابینه اطمینان ندارم و یقین دارم که به ایلات خبر دادند و جدا رفع و معدوم کردن بنده خواستند چنانچه در تلگراف خود سپهدار یک اشاره کرده) در این موقع صورت تلگراف سپهدار به حکام خطه جنوب در آوردم و

---

<sup>۱</sup> متن اصلی: سبیل

<sup>۲</sup> متن اصلی: مورچه خار

<sup>۳</sup> متن اصلی: پیشواز

قسمت ذیل را خواندم: «چونکه همه روسای ایلات و عشایر از حال حیدرخان مسبوقند...» خلاصه بعد از مذاکرات زیاد، رئیس ژاندارم با ژاندارم ها روانه اصفهان شدند و بنده با رفقا با شکر الله خان و ابراهیم خان رفتیم خانه محمدکریم خان در توی<sup>۱</sup> ده گز، نهار بخوریم و آقا شکر الله خان یکی از آن جوانان غیور ایرانی است که در انقلاب کبیر ایران، شهر اصفهان را به دست یاری او آقای ابوالقاسم خان بختیار تصرف کرد و اقبال الدوله مستبد بی شرم را که از طرف محمدعلی میرزا حاکم بود از شهر بیرون کردند و بعد از تصرف اصفهان صمصام السلطنه بختیاری آمد شهر را غارت کرد و مداخل کل کرد. آقای ابراهیم خان یک جوانی سیاه چهره بود هم عقیده شکر الله خان آقای محمدکریم خان یک جوان کوتاه قد بزَن بهادر و از چهره اش پیدا بود که صاحب یک عقیده راسخی است. بعد از نهار از گز حرکت کردیم ابراهیم خان جلوتر رفت، شکر الله خان هم سواره بود و آن در نزدیکی شهر میان برکه نزدیکتر بود جلو افتاد و رفت ما از طوی [توی = داخل] شهر آمدیم و منزلی که برای ما تهیه کرده بودند در محله لومبان بود. رسیدیم یک جائی که اسمش «دم نار بند» بود که از اینجا یک راه به طرف دست راست می رفت به طرف لومبان و یک راه هم به طرف دست چپ به طرف دارالحکومه و نظمی. یک ژاندارم جلو کالسکه ما را گرفت و گفت به نظمی باید خبر بدهم بعد از وصول اجازه تشریف ببرید. نگاه کردم دیدم یکی از ژاندارم ها است که به گز جلو ما آمده بودند. گفتم خیلی خوب، خبر بدهید و یک پیر مرد که صورتا معلوم بود از فراش های قدیم است از دم دروازه دنبال ما افتاده بود می آمد. بعد از ده دقیقه

---

<sup>۱</sup> متن اصلی: طوی

<sup>۲</sup> متن اصلی: دمبال

دیدم به قدر هشتاد نفر سوار ژاندارم و همان قدر هم پلیس پیاده پیدا شد. رئیس ژاندارم سواد تلگراف سپهدار با وزارت داخله به من داد و بنده نگاه نکردم به رفقا گفتم تفنگ ها را حاضر کردند و شروع کردم به فحش دادن از فحش های مشهدی های سر گذر، اسماً به سپهدار و سایر وزراء و معتمد خاقان و حاکم و غضنفر خان رئیس نظمی و چونکه رئیس ژاندارم اظهار کرده بود که باید به نظمی بیاید، نشستم توی کالسکه و گفتم که بنده به نظمی نمی آیم هر کسی که می تواند مرا ببرد جلو بیاید و کالسکه را گفتم رانند به طرف منزل که درست کرده بودند. رسیدیم به منزل، بقیه دارد.

تصدق شما

عمو اغلو

امضاء<sup>۱</sup>

## حیدرخان در جنگ جهانی اول

پس از آغاز جنگ جهانی اول با اینکه ایران بی طرفی خود را اعلان نمود اما بر حسب اینکه قدرت چندانی برای هیچ گونه تصمیم گیری نداشت، کشور ایران هم از حضور متجاوزین در امان نماند و روسیه تزاری از شمال، انگلستان از جنوب و بخشی از غرب ایران نیز مورد تجاوز عثمانی واقع شد اما حکومت مرکزی که هیچ قدرتی نداشت مجبور به تبعیت از متفقین (روس و انگلیس) شد.

با توجه به جو ضد امپریالیستی «روس - انگلیس» در ایران، بسیاری از ایرانیان و آزادیخواهان متمایل به جبهه متحدین (آلمان، عثمانی و اتریش) گردیده و بر این اساس به مبارزه با روس و انگلیس روی آوردند و در این میان گروهی از آزادیخواهان در کرمانشاه، حکومت مستقلی با ریاست رضاقلی نظام السلطنه و با نام «دولت مهاجرین یا دولت در تبعید» ایجاد کردند.

سلام الله جاوید در خصوص نگرش حیدرخان نسبت به آلمان ها می نویسد:

چون در جنگ اول دو بلوک متضاد، از یک طرف آلمان - اتریش - ترکیه و از طرف دیگر روس - انگلیس - فرانسه تشکیل شده بود، آزادی خواهان ایران برای نجات مملکت خود به بلوک ترکیه - آلمان متمایل شدند و برای نجات ملت ایران به آنها کمک کردند. سلیقه عمو اوغلی با سلیقه بعضی از آزادی خواهان دیگر ایران متفاوت بود. او معتقد بود که آلمان هم مثل انگلیس و روسیه فکر



امپریالیستی دارد و باید اساساً به آنها اعتماد نکرد ولی در بعضی موارد مستقیماً با خود آنها تشریک مساعی نمود تا بر منفعت ایران تمام شود.<sup>۱</sup>

البته حضور حیدرخان در ارتش ترکیه به سبب اختلافاتی که با فرماندهان آن سامان پدید آمده بود به جدائی انجامید چراکه فرماندهان ترک، خواهان ضمیمه شدن نیروهای داوطلب بین‌المللی (که از کشورها و نژادهای مختلف در آن جنگ‌ها شرکت کرده بودند) به ارتش بودند که با مخالفت حیدرخان رو به رو گردیدند.

در نامه‌ای که سید محمدعلی جمالزاده نوشته است<sup>۲</sup> شرح مختصر و مفیدی از حضور حیدرخان در جریان جنگ جهانی اول آمده که در ذیل عنوان می‌شود:

اولین بار من حیدرخان عمو اوغلی را در اواخر سال ۱۹۱۴ میلادی در موقعی که جنگ عمومی اول شروع شده بود در پاریس دیدم.

دانشجویان ایرانی که در پاریس تحصیل می‌کردند (و بعضی از آنها از آن‌سی نفری بودند که به خرج دولت فرستاده شده بودند) بسیار بدبخت و سرگردان مانده بودند. سفارتخانه‌ها و از آن جمله وزیر مختار ایران (هنوز وزیر مختار ایران در پاریس عنوان سفیر کبیر نداشت) صمدخان ممتازالدوله با همقطاران خود از پاریس که اغلب مورد حمله طیاره‌های آلمانی میشد فرار کرده به شهر بُردو رفته بودند (و همچنین پاره‌ای از ادارات دولت فرانسه). جوانان ایرانی بی‌یار و یاور و گرسنه و بلا تکلیف مانده بودند... در همان حیص و بیص، حیدرخان به سراغمان آمد و گرچه خود او هم مستأصل بود و

<sup>۱</sup> حیدرعمو اوغلی در گذر از طوفان‌ها، ص ۲۰۵

<sup>۲</sup> ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۸ (۶ می ۱۹۶۹ / ۱۸ صفر ۱۳۸۹)

با تنگدستی زندگی می کرد ولی آشنایانی داشت... و نسبت به ما هموطنان جوان گرسنه خود لطفی داشت و اطعام مسکین می کرد. این شخص را هم عمو اوغلی با ما آشنا کرده بود و خود عمو اوغلی نیز حتی المقدور کمک میرساند. عمو اوغلی به هر ترتیبی بود چند تن از جوانان دانشجوی ایرانی را با کشتی از راه مدیترانه به ایران فرستاد.<sup>۱</sup>

در اوایل سال ۱۹۱۶ میلادی در موقع جنگ عمومی اول، زمانی که بنده از طرف ملیون ایرانی مقیم برلن به مأموریت وطنی در بغداد بودم و با مرحوم حیدرخان عمو اوغلی در یک خانه منزل داشتیم، عارف [قزوینی] هم وارد بغداد شد. حال خرابی داشت. چون رفیق ایرانی جوانش در قصر شیرین خودکشی کرده بود و عارف تنها مانده بود و مدام آه می کشید و دست می خایید و از راه دلسوزی به آن جوان ناکام فحش و ناسزا می داد. شبی که دوستان در منزل من جمع بودند و در اطاق عمو اوغلی نشسته بودیم و عارف ساکت و مهموم نشسته بود، عمو اوغلی که سخت طرف علاقه و احترام عارف بود از او خواهش نمود برایمان قدری آواز بخواند. عارف زیر بار چنین خواهش هایی نمی رفت و به عمو اوغلی ارادت می ورزید و او را وطن پرست و با غیرت می دانست و دوستش می داشت و نخواست روی او را زمین انداخته باشد. همه روی زمین دور اطاق نشسته بودیم و ساکت و صامت در انتظار آواز و تصنیف عارف محبوبمان بودیم. قوطی کبریتی را که در جلویش بود برداشت و آهسته آهسته به طریق ضربگیرها شروع کرد با تلنگر به

<sup>۱</sup> چکیده انقلاب حیدرخان عمو اوغلی، ص ۲۱۴ و ۲۱۵

آن نواختن و لحظه ای بعد صدایش بلند شد. صدای بسیار با اوجی بود. هنوز صدای عارف بلند نشده بود که از بام طویله ای که آن طرف کوچه در مقابل منزل ما واقع بود، صدای چند نفر مهتر عرب بلند شد که با لهجه ی غلیظ عربی شروع کردند به خواندن تصنیف معروف عارف: « دل هوس سبزه و صحرا ندارد». عارف خاموش شد. لبخندی که مسرت و انبساط خاطر را می رساند بر لبانش نقش بست و گفت: « پدر سوخته ها تصنیف مردم را خراب کرده اند... رسیدیم به ملایر. همسفر من که صدای خوبی داشت و معلوم شد به آواز خوانی هم شهرتی دارد به من گفت: من با رییس نظمی ی این شهر دوستی قدیمی دارم و اگر به او خبر بدهیم از ما امروزه را پذیرایی خوبی خواهد کرد. پس از آری و نه بسیار به او پیغامی فرستادیم و ما را به منزل خود برد و الحق مهمان نوازی خوبی کرد. در آنجا با یک صاحب منصب ژاندارمری ایرانی آشنا شدیم که غفارخان زنوزی نام داشت و سیاه پوشیده بود و لهدا به سیاه پوش معروف شده بود. بدون آنکه ما را بشناسد، گیلان عرقش را بی مقدمه به نام جوانمرد جوانمردان و یکتا مرد وطن پرست و ایران دوست حیدرخان عمو اوغلی نوشید و معلوم شد به جنون شیفته ی عمو اوغلی است و آرزویش این بود که باز یکبار دیگر قبل از وفات، زیارت عمو اوغلی نصیبش بشود و می گفت سیاهپوشم که او از ایران بیرون رفته است و نذر و عهد کرده ام که تا مظفر و فیروز به ایران برنگردد سیاه پوش باشم. بعدها از دوست مرحوم نصرالله جهانگیر که او هم در مهاجرت با مهاجرین از تهران به کرمانشاه و از آنجا به بغداد و بعدها کم کم به برلن آمد شنیدم که در راه بغداد

به برلن با عمو اوغلی و عده ای دیگر از ملیون ایرانی از آن جمله میرزای عشقی و عارف، همسفر بوده است و یک نفر از صاحب منصبان ژاندارمری ایرانی به اسم غفارخان زنوزی سیاه پوش هم با آنها همراه بوده است که بی نهایت اظهار ارادت به عمو اوغلی می کرده است.

نصر الله جهانگیر حکایت می کرد که این غفارخان زنوزی سیاه پوش همیشه یک صندوقچه آهنی با خود داشت که از خود دور نیمکرد و سخت مواظب آن بود. روزی در حلب، باز در حضور عمو اوغلی و جمع یاران بنای تعریف و تمجید از عمو اوغلی را می گذارد که جانم را حاضرم فدا سازم و سخنان دیگری از این قبیل. عمو اوغلی آن خنده ی پر صدا و کشدار خود را سر می دهد و می گوید حالا که چنین است همین الان برو آن صندوقچه آهنی را که در اطاق مهمانخانه پنهان کرده ای و کلید اطاعت را در جیب گذاشته ای بیاور ببینم در آن چه چیز مقدسی را پنهان ساخته ای. نصر الله خان جهانگیر می گفت: رفت و دیگر پیدایش نشد و ما یقین داشتیم که آن صندوقچه پر است از لیره ی طلا.

[جمالزاده در ارتباط با اختلافی که با یک افسر ترک پیدا کرده بود می نویسد:]  
وقتی دوستان ایرانی، داستان ما را با او [افسر ترک] شنیدند گفتند: سخت بی احتیاطی کرده اید و ممکن است از طرف اداره ی قشون بیایند جمالزاده را توقیف و محاکمه کنند و خدا می داند چه بلایی به سرش بیاورند. و لهذا مرا پنهان ساختند و چو انداختند که به ایران برگشته ام. ولی عمو اوغلی که با فرمانده ی نظامی بغداد (گویا اسمش احسان پاشا بود) رفاقت پیدا کرده بود

هرطور بود میانجیگری کرد و بنا شد مرا به دارالحکومه ببرند و آن صاحب منصب ترک را هم بیاورند و ما را آشتی بدهند و همینطور هم عمل کردند و بحمد الله به خیر گذشت و من امروز هم ممنون عمو اوغلی هستم که مرا از چنین محمصه ی شومی نجات داد.

از جمله داستان هایی که عمو اوغلی برایم حکایت می کرد، داستانی بود مربوط به این که در جوانی با چند تن از دوستان قفقاز بانکی را زده بودند و پولش را در راه انقلاب خرج کرده بودند. عمو اوغلی را آن طور که من در آن زمان که خیلی جوان بودم شناختم نسبت به من خیلی لطف داشت و بسیاری از داستان های عیش و نوش خودش را هم با من در میان میگذاشت، مردی رشید و جوانمرد و لوطی صفت و از زندگی و وقایع نترس و جسور و ظاهرا آرام و خندان و شوخ شناختم که به ایران عشق سرشاری داشت و از حقه بازیهای سیاسی سخت متنفر بود و از گفتن حقایق با آنها و در حق آنها و حتی در حضورشان ابا و امتناعی نداشت. خدا او را بیامرزد. فارسی و ترکی و روسی و فرانسه و بعدها قدری آلمانی حرف میزد... مرد بود و خیلی چیزها سرش میشد که مردم روزگار سرشان نمی شد و نمی شود. خدا او را بیامرزد. در میان ایرانیان بی تجربه و تازه انقلابی شده و بچه ننه ی بار آمده ی ان زمان رستم دستانی جلوه می کردو الحق هم سری نترس داشت و با آن که در قیافه اش - کوتاه قد یا متوسط القامه و نسبتا لاغری بود و بعدها چاقتر شده بود- چیزی که با ابهت باشد دیده نمی شد، جوانان وطن پرست و فدایی را بلد بود مجذوب و مطیع خود بسازد و می دانست چگونه باید با آنها رفتار نماید که مطیع و

منقادش باشند و چون به پول اهمیتی نمی داد و به دیگران می رساند این نیز خود بیشتر جوانان را به او علاقه مند می ساخت. فارسی را خوب حرف میزد و در خاطر ندارم که لهجه ی ترکی یا روسی داشت و چنانکه گذشت شوخ طبع و خندان بود.<sup>۱</sup>



تصویری منسوب به حیدر خان که در سمت چپ پایین و با شماره ۱۰ مشخص گردیده<sup>۲</sup>

۳۰ مرداد ۱۲۹۵ ش / ۲۱ آگوست ۱۹۱۶ م

<sup>۱</sup> چکیده انقلاب حیدرخان عمو اوغلی، ص ۲۷۰-۲۷۲

<sup>۲</sup> این عکس به توسط آقای «رضا همراز» در اختیار اینجانب قرار گرفت.

دولت آبادی از تلاش برخی دموکرات ها به منظور آوردن حیدرخان عمو اوغلی به ایران که در آن زمان در بغداد حضور داشت یاد می کند که هدف ایشان قرار گرفتن حیدرخان به جای «رضاقلی نظام السلطنه مافی» بود.<sup>۱</sup> وی در این خصوص می نویسد:

از جمله خیالات آنها یکی این بود که حیدرخان عمو اقلی را که سابقا در جزو مجاهدین دموکرات بود و اینکه در بغداد است و شخصی متهور و کارکن به نظر می آید از بغداد طلبیده او را دخیل کارهای نظامی کنند و بالاخره او را به جای نظام السلطنه بگذارند. در این رشته با نگارنده نیز صحبت داشتند که نظام السلطنه را ترغیب نمایم او را احضار کند در صورتیکه تنها احضار او را نمی خواستند بلکه می خواستند حیدرخان در بغداد اختیارات و استعدادی از طرف فندر کلتز پاشا مامور نظامی عالی آلمان تحصیل کند و با آن اختیارات و استعداد نظامی به ایران آمده به دفاع ملی روح و معنی بدهد و بی ظاهر سازی و ملاحظه از روس و انگلیس یعنی بر عکس رویه نظام السلطنه رفتار نماید. بدیهی است نظام السلطنه با وجود نگرانی که از طرف دموکراتها دارد هرگز به چنین کار اقدام نخواهد کرد...<sup>۲</sup>

علی اکبر خان سردار سنجایی در یادداشت هایی بر این موضوع رهنمون می سازد که بسیاری از مهاجرین (مهاجرین حدود پنج شش هزار نفر بوده اند) در صدد این بوده که شخصیتی انقلابی، کاردان و وارد به امور نظامی رشته امور را به دست بگیرد و جایگزین

<sup>۱</sup> نظام السلطنه در زمان جنگ جهانی اول با حمایت آلمان و عثمانی، در منطقه کرمانشاه دولتی به نام دولت مهاجرین یا دولت در تبعید بنا نهاد.

<sup>۲</sup> حیات یحیی، ج ۳، ص ۳۵۴

نظام السلطنه بشود که در نهایت سید محمد رضای مساوات، میرزا طاهر تنکابنی، ابوالقاسم خان بختیاری و... حیدرخان را برای این مهم انتخاب می نمایند اما این نقشه به سرانجام نرسید.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> اسناد و خاطره های حیدرخان عمو اوغلی، ص ۳۰ و ۳۲



## حیدرخان، احزاب و تشکل ها

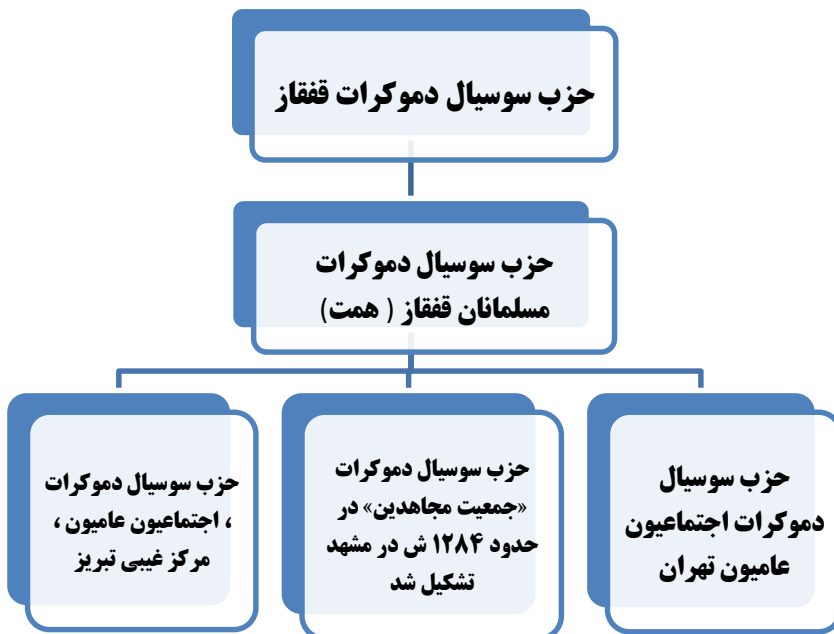
با جمع شدن لوازم یک انقلابی بزرگ در حیدر عمو اوغلی او توانست در مدتی کوتاه به یکی از بزرگترین تئوریسن ها و مبارزین موثر بین المللی تبدیل شده و در تحولات کوچک و بزرگی نظیر مشروطه ایران، اکتبر روسیه و جنگ جهانی فعالیت نماید. این لوازم، عبارت بودند از: الف) ورود به مسائل سیاسی از دوره نوجوانی؛ ب) زمان و مکان مبارزاتی قفقاز و ایران عصر مشروطه؛ ج) آشنایی با زبان های فارسی، ترکی، روسی، فرانسه و آلمانی، که همه این موارد دست به دست هم می داد تا چنین مبارز بزرگی در عرصه بین المللی ظهور نماید.

اما ثمره ی این موارد- در زندگانی حیدرخان- را می توانیم در تشکیل احزاب و تشکل های نظامی- سیاسی متعددی که به همت وی به وجود آمد معرفی نماییم. احزاب و گروه هایی که هر یک در به ثمر رسیدن و پیشرفت انقلاب های پیش روی حیدرخان، نقش موثری ایفا کردند که همچنان در تاریخ و نیز سیاست امروزه ی خود، رد پای برخی از این گروه ها را مشاهده می کنیم.

بنا به اهمیت این موضوع می بایست بخشی از کتاب را به آن اختصاص داده و لذا در ادامه، ذکری از احزاب و تشکل هایی که در منابع تاریخی، حیدرخان را به عنوان عضو هیئت موسس یا فعال در آن گروه معرفی کرده اند به میان خواهد آمد.

## حزب اجتماعيون عاميون

با توجه به اینکه حزب اجتماعيون عاميون و امثال آن که حیدرخان در تأسیس آنها نقش داشته است معمولاً در ابتدای کار به شکل سرّی فعالیت داشته اند اطلاعات دقیقی از آنها در دست نمی باشد ولی آنچه تا حدودی قطعی می باشد این است که فارغ از نام تشکل های سازمان یافته در آن دوران، حیدر عمو اوغلی را می توانیم به عنوان مهمترین آموزگار و مبلغ ارشد اندیشه سوسیال دموکراسی در ایران آن روزگار نام ببریم و پس از دانستن این مسئله، ابهاماتی که در خصوص موسسین احزاب اجتماعيون عاميون و امثال آنها وجود دارد تا حدودی قابل رفع خواهند شد که در می یابیم حیدرخان در تمامی یا اکثر آن جمعیت ها نقش پایه گذار یا عضو هیئت موسس را داشته است.<sup>۱</sup>



<sup>۱</sup> نهضت مشروطیت ایران و نقش آزادیخواهان جهان، ص ۷۳

این فقدان اطلاعات دقیق سبب گردیده که در بسیاری از کتب، بحث از عنوان برخی احزاب ایران که اتفاقاً حیدرخان به عنوان مؤسس یا عضو هیئت مؤسس مطرح بوده را با عدم روشنی همراه سازد. مثلاً در اینکه سازمان های سوسیال دموکرات در سال های آغازین فعالیتشان، با مجاهدین یکی بوده اند یا از جهاتی افتراق دارند به نظر برخی افراد همچون م.س. ایوانف نمی توان افتراق خاصی در تعریف آنها بیان کرد:

م.س ایوانف به رغم تحقیق عمیقی که بر اساس اسناد غنی آرشیوی و آثار ایرانی انجام داده برای توضیح دقیق وجوه افتراق دو سازمان یاد شده موفق نشده است... به این نتیجه رسیده که: ... یا جمعیت مجاهدین همان حزب سوسیال دموکرات ایران] و به عبارت دیگر[«اجتماعیون عامیون» است و یا حزب اجتماعیون عامیون، فعالترین مرکز رهبری جمعیت مجاهدین را به وجود می آورده است. با توجه به اسناد و مدارک موجود، روشن کردن دقیقتر و قطعی تر این مسئله امکان پذیر نیست<sup>۱</sup>.

البته به نظر نگارنده، اختلاف هایی در میان این احزاب و اسامی وجود داشته اما به سبب اینکه: الف) رهبران و موسسین اولیه این احزاب در تاسیس برخی احزاب مشترک بوده یا لا اقل عضویت در آن ها داشته اند؛ ب) بخشی از آراء و اندیشه ها به شکل اشتراکی در آن احزاب وجود داشته؛ ج) اکثر آنها به شکل مخفیانه اداره شده اند، همین امور سبب خلط اسامی و عناوین گردیده و الا تشخیص اینکه مجاهدین، سوسیال دموکرات ها و اجتماعیون عامیون را یکی دانستن، امری مشکل نمی باشد.

<sup>۱</sup> پیدایش حزب کمونیست در ایران، ص ۵۱

حزب اجتماعیون عامیون (سوسیال دموکرات) نخست در روسیه و در حدود سال ۱۹۰۴ م تشکیل گردید. همانطور که مورخان روس نوشته اند پس از مدتی حزب همت تشکیل شد که اساس نامه این حزب در سال ۱۹۰۹ (۱۲۸۸ش) تدوین و تصویب گردید.<sup>۱</sup> حزب همت در واقع مجمعی برای هزاران کارگر مهاجر ایرانی بود که در حوزه نفت باکو به فعالیت پرداخته بودند.

تقریباً همه بنیانگذاران حزب از روشنفکران آذربایجان ایران بودند. آنها در برنامه خود که بیشتر ترجمه ای از خواسته های اقتصادی دموکراتهای مکتب روسی بود، حق تشکل و اعتصاب برای کارگران، هشت ساعت کار روزانه، حقوق بازنشستگی، تدوین یک نظام مالیات بر درآمد تصاعدی، توزیع زمین بین کسانی که بر روی آن کار می کنند، تهیه مسکن برای افراد بدون مسکن، مدارس رایگان، کاهش مالیات بر مصرف، آزادی بیان، قلم و گردهمایی های عمومی، و مدارا با همه مذاهب و مورد قبول شریعت را خواسته بودند. مرکز غیبی که در زمان کوتاهی روابط نزدیکی با اجتماعیون عامیون برقرار ساخت، برنامه این حزب را در ایران رواج داد.<sup>۲</sup>

همانطور که سابقاً ذکر شد حیدرخان از دوران نوجوانی وارد امور سیاسی قفقاز گردید و در جوانی با کارگران نفت قفقاز مرتبط شد که با توجه به اینکه گروه همت نیز تشکیل شده بود و حیدرخان از اعضای آن حزب شمرده می شد شبیه به آن ساختار را

<sup>۱</sup> پیشینه های اقتصادی سیاسی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دموکراسی در آن عهد، ص ۲۱۰

<sup>۲</sup> ایران بین دو انقلاب، ص ۹۹

پس از ورودش به ایران که بر اساس مدل احزاب سوسیال دموکرات روسی و آلمانی بود پایه گذاری کرد. در نتیجه در نیمه دوم سال ۱۹۰۶ میلادی (احتمالا در حدود ۸ شعبان ۱۳۲۴ ق)<sup>۱</sup> برخی جمعیت های زیر زمینی سری تبریز با همت حیدر عمو اوغلی با یکدیگر متحد شده و با نام اجتماعيون عاميون (سوسیال- دموکرات) آغاز به کار نمودند.

نریمان نریمانوف برنامه حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه را به زبان آذری و فارسی ترجمه نمود که با تغییراتی، برنامه فرقه اجتماعيون عاميون قرار گرفت.<sup>۲</sup> دیگر از نخستین تشکل های سوسیال دموکرات ایران در شهر مشهد با عنوان «جمعیت مجاهدین» تشکیل شد که مرامنامه خود را در تاریخ ۱۵ شعبان ۱۳۲۵ ق (۱۰ سپتامبر ۱۹۰۷ م) منتشر ساخت. اگرچه این جمعیت پس از خروج حیدرخان از مشهد، وجود خود را علنی ساخت اما نقش حیدرخان در پایه گذاری و تبلیغ اندیشه سوسیال دموکرات را نمی توان نادیده گرفت و احتمالا این گروه از اشخاصی که با حیدرخان مرتبط بوده اند پدید آمده.<sup>۳</sup>

بر اساس گزارش پلیس در سال ۱۹۱۰ م (۱۲۸۹ ش) اعضای سرشناس سازمان سوسیال دموکرات در ایران را حیدر عمو اوغلی، علی مسیو، م. سلماسی و حاجی رسول صدقیانی بوده اند.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> قیام آذربایجان، ص ۴۷۵

<sup>۲</sup> انقلاب مشروطه ایران، ص ۱۱۴ و ۱۱۵

<sup>۳</sup> پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، ص ۶۹ و ۷۱

<sup>۴</sup> پیشینه های اقتصادی سیاسی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دموکراسی در آن عهد، ص ۳۹۲

انجمن های اجتماعیون عامیون در برخی شهرهای ایران با اسامی گوناگون فعالیت داشتند و از میان رجال صاحب نفوذ آن دوره برخی از نمایندگان مجلس همچون حسن تقی زاده، میرزا ابراهیم آقا تبریزی و میرزا ابوالحسن خان معاضد السلطنه؛ برخی از سخنوران نظیر سید جمال الدین اصفهانی و ملک المتکلمین؛ و نیز جمعی از روزنامه نویسان مثل میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل، محمد رضا مساوات و عبدالرحیم خلخالی در جمع اجتماعیون حضور داشتند<sup>۱</sup>.



علامت حزب اجتماعیون عامیون ایران (مجاهد)

### انحلال حزب اجتماعیون عامیون در ایران

حزب اجتماعیون عامیون ایران در حدود دو ماه پس از روی کار آمدن مجلس دوم یعنی اواخر ژانویه ۱۹۱۰ م در ایران منحل گردید و در همین رابطه انتباه نامه ای از سوی مرکز حزب منتشر شد.

در انتهای این انتباه نامه آمده است:

<sup>۱</sup> ایدئولوژی نهضت مشروطه ایران، ص ۱۰۹

مجددا اعلام می‌داریم که از این تاریخ رسماً شعبات فرقه اجتماعیون عامیون از ایران موقوف است و شعبه رسمی نداریم و احدى نمی‌تواند خود را نسبت به این فرقه بداند و هر نوع لایحه به عنوان و مهری منسوب به این فرقه انتشار یابد از درجه اعتبار ساقط است...<sup>۱</sup>

البته این حزب در خارج از ایران به فعالیت خود ادامه داد چنانکه در سال ۱۹۱۹ در شهر مسکو علاوه بر سازمان کمونیست ایران (عدالت)، حوزه ای از حزب اجتماعیون عامیون به نام «حزب انقلابی ایران» به ریاست حیدرخان عمو اوغلی نیز فعالیت داشت.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> اسناد تاریخ جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، ج ۱، ص ۲۷

<sup>۲</sup> همان، ج ۲۰، ص ۱۶۲

## حزب دموکرات

پس از فتح تهران در ۱۶ جولای ۱۹۰۹ م (۲۵ تیر ۱۲۸۸ ش - ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷) برخی آزادیخواهان که در صدد تأسیس حزب سیاسی نوین برآمده بودند، تصمیم به ایجاد حزب دموکرات گرفتند که حیدرخان نیز به عنوان یکی از موسسین و مبلغین این حزب در کنار شیخ ابراهیم زنجانی، ابراهیم حکیمی (حکیم الملک)، سید حسن تقی زاده، محمد طاهر تنکابنی، حسینقلی خان نواب، سید محمدرضا مساوات، سلیمان میرزا اسکندری و محمد امین رسول زاده آغاز به فعالیت کردند.<sup>۱</sup>

در کتاب «دو مبارز جنبش مشروطه» در ارتباط با تشکیل حزب دموکرات آمده است:

حزب مزبور [دموکرات] پس از فرار محمد علی میرزا و برقراری مجدد مشروطه، اولین بار به سال ۱۳۲۷ ق به پایمردی عمو اوغلی و سایر آزادیخواهان در تهران بنیانگذاری می شود، پس از اندک مدتی شعبات آن در چند شهر دیگر از جمله تبریز دایر می گردد.<sup>۲</sup>

مهمترین احزاب آن دوران را اعتدالیون و دموکرات ها تشکیل می دادند اما نخستین حزبی که به سبک اروپایی در ایران به وجود آمد همان حزب دموکرات ایران بود که مهدی ملک زاده، حیدرخان را رئیس قوه مجریه حزب دموکرات که دارای هوش سرشار و فعالیت بی نظیر بوده معرفی می نماید.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> پیشینه های اقتصادی سیاسی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دموکراسی در آن عهد، ص ۲۶۱

<sup>۲</sup> دو مبارز جنبش مشروطه، ص ۲۱۹

<sup>۳</sup> تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۳۳۲



حزب دموکرات به نسبت اعتدالیون، یک حزب اقلیت محسوب می‌گردید و جانشین اجتماعیون عامیون در مجلس اول شده بود که البته برخی از بندهای مرام نامه خود را تغییر دادند.<sup>۱</sup> این حزب، اقلیت ۲۷ نفری از نمایندگان مجلس را به خود اختصاص داده که ساز و کار آنها به توسط کمیته حزب و شعبه پارلمان معین می‌گردید.

از نظر عملکرد، اعتدالیون کارایی ویژه‌ای نداشتند چراکه در جامعه، تشکیلات حزبی واقعی که حیدر عمو اوغلی و سایرین از دموکرات‌ها به آنها آشنا و عملیاتی ساخته بودند را نداشته و تنها در ظاهر حزب بودند.<sup>۲</sup>

ملک الشعرای بهار که از هواداران و اعضای این حزب بود در مورد دموکرات‌ها می‌نویسد:

افراد با ایمان، صاحب عقیده، حرف زن، چیز نویس زیاد دیده می‌شدند و اساساً منتقد و تند زبان بودند و هوادار فقرا و رنجبران معرفی گردیده بودند و افراد کثیری از جوانان و غیر جوانان طبقه ی دوم را به خود جلب کرده و چند روزنامه ی خوش قلم و موجه و مشهور مانند ایران نو در تهران، شفق در تبریز، نوبهار در خراسان را منتشر می‌ساختند.<sup>۳</sup>

نیز در خصوص عضویتش در حزب دموکرات نوشته است:

در سال ۱۳۲۸ [ق] روزنامه نوبهار را که ناشر افکار حزب دموکرات ایران بود دایر کردم و در همان سال حزب نامبرده به هدایت دوستان اداری و بازاری و

<sup>۱</sup> مجلس و انتخابات از مشروطه تا پایان قاجاریه، ص ۶۸

<sup>۲</sup> احزاب سیاسی ایران، ص ۵۴ و ۵۵

<sup>۳</sup> جنبش آزادیستان شیخ محمد خیابانی، ص ۱۲۱

با تعلیم حیدرخان عمو اوغلی که از پیشوایان احرار مرکز و به خراسان مسافرت جسته بود دایر گردید و من نیز به عضویت کمیته ایالتی این حزب انتخاب شدم.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ج ۱، دیباچه

## کمیته مجازات

حیدرخان از فعالیت کمیته مجازات که در سال ۱۹۱۸م عملیات ترور را نسبت به برخی ارتجاعیون داشته حمایت نمود و این کمیته را ارگان اجرایی حزب اجتماعیون عامیون معرفی نموده بود<sup>۱</sup> اما خود وی از اعضای کمیته مجازات نبوده (همانطور که در هیچ منبعی مشاهده نمی شود از وی نامی در موسسین این کمیته به میان آمده باشد)<sup>۲</sup> و اگر در برخی موارد حضوری هم بوده دو سبب برای آن می توان تصور نمود:

- یا جنبه مستشاری داشته چراکه برخی افراد این گروه همچون اسدالله خان ابوالفتح زاده که از اعضای کمیته مجازات بود با حیدرخان در انجمن بین الطلوعین همکاری داشت<sup>۳</sup> و طبیعتاً از نظر یکدیگر می توانستند بهره مند شوند
- و یا چنانکه می دانیم، در ازاء مبلغی که پرداخت می کردند برخی عملیات از سوی کمیته صورت میگرفته<sup>۴</sup> که ممکن است حیدرخان نیز در برخی عملیات از آنها استفاده کرده باشد.

<sup>۱</sup> اسناد تاریخ جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، ج ۲۰، ص ۱۶۱

<sup>۲</sup> تاریخ صد ساله احزاب و سازمان های سیاسی ایران، ص ۹۹

<sup>۳</sup> کمیته مجازات و خاطرات عماد الکتاب، ص ۲۱۵

<sup>۴</sup> خاطرات محمود وصال، ص ۵۳

## انجمن بین الطلوعین

یکی از انجمن های دوره مشروطه، کمیته بین الطلوعین بود که در سحرگاه ها تشکیل می شد.

حیدر خان از اعضای موسس این انجمن نبود<sup>۱</sup> اما به سبب اینکه دوستان و اندیشه های اشتراکی میان این کمیته و حیدرخان وجود داشته، به نوعی می توان او را مرتبط با آنها دانست<sup>۲</sup>.

---

<sup>۱</sup> تاریخ صد ساله احزاب و سازمان های سیاسی ایران، ص ۳۰

<sup>۲</sup> حیدر خان عمو اوغلی، ص ۴۸

## گروه ضربت

نریمان حسن زاده از گروهی به نام ضربه به ریاست حیدرخان عمو اوغلو یاد می کند<sup>۱</sup> اما آنچه حیدرخان در خاطراتش بیان داشته تاسیس گروه ضربت به توسط پدرش (علی اکبر افشار) و صوراسرافیل بوده<sup>۲</sup> که هدف از ایجاد آن ترور محمدعلی شاه بیان شده بود.

شاید اگر دستور تأسیس آن به توسط حیدرخان صورت گرفته باشد بتوان موسس این گروه را وی بدانیم در غیر این صورت خیر.

---

<sup>۱</sup> ستارخان و جنبش آذربایجان، ص ۱۹۴

<sup>۲</sup> اسناد و خاطره های حیدرخان عمو اوغلی، ص ۱۷

## کمیته حیدر عمو اوغلی

در اسناد خانواده تاروردیف اولتیماتومی به محمدعلی شاه (به زبان روسی) وجود دارد که در انتهای آن نام «کمیته حیدر عمو اوغلی» مشاهده می شود و دبیر کمیته (شبستری - shistermi) بوده است.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> اسناد و خاطره های حیدرخان عمو اوغلی، ص ۲۶

## جنبش مقاومت عراق

در هنگام جنگ جهانی اول، حیدرخان برای آموزش نظامی و ایجاد دسته نظامی ایرانی و عراقی راهی بغداد شد.

عباس خان افشار (برادر حیدرخان) در خاطراتش یادآور شده بود که در هنگام حضور حیدرخان در عراق و در کالج نظامی آنجا تدریس داشته و حزبی را با نام «جنبش مقاومت عراق» با همکاری برخی دیگر از اساتید و نیروها ایجاد نمود.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> حیدر عمو اوغلی در گذر از طوفان‌ها، ص ۲۰۶

## تشکیلات قیزیل شرق قطاری و مسلمان بیروسو

حیدرخان در سال ۱۹۱۹م در شهر تاشکند تشکیلاتی به نام قیزیل شرق قطاری (قطار سرخ شرق) به دستور لنین تشکیل داد که به تبلیغات کمونیستی در تمام آسیای میانه می پرداخت و نیز تشکیلات مسلمان بیروسو نیز در حوزه تبلیغاتی کشورهای جنوب شوروی فعالیت داشت.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> اسناد و خاطره های حیدرخان عمو اوغلی، ص ۱۵۴ و ۱۵۵



## حزب انقلابی ایران

در سال ۱۹۱۹ در شهر مسکو حوزه ای از حزب اجتماعیون عامیون به ریاست حیدر عمو اوغلی وجود داشت که در کنار سازمان کمونیست ایران (عدالت)، مشغول به فعالیت بود.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> اسناد تاریخ جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، ج ۲۰، ص ۱۶۲

## حزب عدالت ( کمیته عدالت - حزب کمونیست ایران )

پس از پیروزی انقلاب اکتبر روسیه، کارگران ایرانی و جمعی از بلوشیک های محلی در سال ۱۹۱۶ م در شهر باکو، سازمانی با محوریت آموزش های کمونیستی و تحت عنوان « کمیته عدالت » را تاسیس کردند که حیدرخان عمو اوغلی یکی از اعضای سرشناس آن کمیته بود.

این حزب از تشکل های سوسیال دموکرات شناخته می شد و در سال ۱۹۱۷ یا ۱۹۱۸ با برگزاری کنفرانس موسسان که در شهر باکو برگزار شد، این تشکل به عنوان یک حزب رسمی ( حزب عدالت ) شناخته شد و فعالیت های این حزب در تعامل کامل با بلوشیک ها و حزب کمونیست بود.<sup>۱</sup>

نخستین کنفرانس ایالتی حزب عدالت در تاریخ ۲۰ مارس ۱۹۲۰ م به نمایندگی از طرف ۵۶۳۰ عضو، به همراه ریاست افتخاری لنین تشکیل شد. در بخشی از مرامنامه این حزب آمده بود:

دوره عدالت آغاز گردید. عدالت، آفریده شده به وسیله کارگران و زحمتکشان ایران، نخستین حزبی است که برای بازگرفتن حقوق پایمال شده پرولتاریای ایران از غاصبان تشکیل شده است. عدالت تمام توده های زحمتکش را بدون قایل شدن تبعیضی به زیر پرچم خود فراخواند می گوید: همه پرولتاریای جهان، همه کارگران و زحمتکشان ایران، متحد شوید.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> اسناد تاریخ جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، ج ۲۰، ص ۱۵۶

<sup>۲</sup> پیدایش حزب کمونیست ایران، ص ۱۲۵

ابراهیموف در توضیح چرایی و علل تشکیل حزب عدالت به سه مورد اشاره کرده است:

(الف) گردآوردن تمام توده های کارگری و زحمتکشان در زیر یک پرچم انقلابی و تبدیل آنها به چنان نیروی استواری که بتواند از عهده مبارزات بزرگ فردا برآید.

(ب) برافراشتن پرچم جنبش های آزادی ملی در ایران با دست خود، رهاندین کشور و خلق از اسارت امپریالیسم، بر پا داشتن نظام دموکراتیک در کشور و دادن آزادی های دموکراتیک به توده ها.

(ج) یاری رسانی به پرولتاریای روسیه بجهت پیروزی انقلاب؛ چراکه منافع پرولتاریای روسیه و کارگران ایرانی در مبارزه با تزاریسیم به عنوان ستون ارتجاع جهانی، همسو بود.<sup>۱</sup>

حیدر عمو اوغلی در ابتدای سال ۱۹۲۰ در تاشکند حضور داشت و با سید مهدی خیاط، یکی از اعضای حزب عدالت ایران دیدار داشت که خیاط در نامه اش نوشته است:

به اتفاق آزادی خواهان مترقی که در صفوف سازمان دموکرات مشهد و نیز خارج از آن سازمان وجود داشتند چند حوزه (هسته اولیه حزبی) پدید آوردیم. برای این حوزه ها کمیته عدالت که مخفیانه تشکیل داده بودیم، رهبری می کرد... بعد از مدتی نامه ای از عشق آباد دریافت داشتیم. من به عنوان نماینده به عشق آباد فرستاده شدم و در آنجا با حیدر عمو اوغلی ملاقات کردم. حیدر عمو اوغلی رهنمودهای ضروری و مفیدی درباره توسعه سازمان و

<sup>۱</sup> پیدایش حزب کمونیست ایران، ص ۱۲۵ و ۱۲۶

تشدید فعالیتان به ما داد. بعد از دریافت مرامنامه و نظامنامه که به مشهد برگشتم، سازمان فعالیت خود را به طور کلی در بین توده های زحمتکش و دهقانان بیش از پیش تشدید کرد.<sup>۱</sup>

در اردیبهشت ۱۲۹۹ که دومین کنفرانس سازمان های حزب عدالت به همت حیدرخان و حسن نیک بین در عشق آباد برگزار گردید تصمیم بر آن گرفته شد که این حزب به ایران منتقل شود. بنابراین در خرداد ۱۲۹۹ برخی از اعضای حزب عدالت وارد بندر انزلی شدند و در آنجا در اول تیر ۱۲۹۹ اولین کنگره حزب را در حدود ۱۵ روز پس از ایجاد دولت جمهوری انقلابی گیلان برگزار نمودند<sup>۲</sup> که در آن کنگره، نام حزب به «حزب کمونیست ایران» تغییر یافت.<sup>۳</sup>

در این کنگره سلطان زاده به عنوان دبیر اول و حیدر عمو اوغلی به عنوان نفر بعدی انتخاب شد اما پس از گذشت یک ماه، حیدر عمو اوغلی را به جای سلطان زاده انتخاب نمودند و اعلان شد نظریه حیدرخان به سبب توجه به اهمیت بورژوازی محلی و نفوذ روحانیون در بین دهقانان، اتحاد تمام نیروهای ملی مترقی را مستحکم خواهد کرد.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> پیدایش حزب کمونیست ایران، ص ۱۶۱

<sup>۲</sup> گیله وا، سال یازدهم، شماره ۶۸، ص ۹

<sup>۳</sup> فرهنگ احزاب و جمعیت های سیاسی ایران، ص ۸۹ / ایران در عصر پهلوی، ج ۹، ص ۱۶ / مجله دنیا،

سال دهم، شماره ۳، ص ۸۶

<sup>۴</sup> ایران بین دو انقلاب، ص ۱۴۴ و ۱۴۵

از همین روی کمیته مرکزی کمونیست که در ابتدا تشکیل شده بود منحل شد و کمیته مرکزی جدید با صدارت حیدرخان تشکیل شد و همین امر سبب اختلافاتی در حزب کمونیست ایران گردید.<sup>۱</sup>

پس از مدتی کمیته دیگری نیز در باکو در ۱۹ آگوست ۱۹۲۱ م تشکیل شد و نسبت به دو کمیته سابق، اعلان موضع نمود که یکی از تصمیمات آنها این بود که جلوی فعالیت های حیدرخان در ایران گرفته شود<sup>۲</sup> و در نتیجه ۳ کمیته نسبتاً موازی حیات داشتند.

در جلسه هیئت رئیسه شورای اجرایی اقدام و تبلیغ (APC) منتخب کنگره باکو، گروه مخالف سلطان زاده به رهبری حیدرخان در خصوص عملکرد کمیته مرکزی اول به شورا ابراز داشت:

جدایی از کوچک خان به عنوان نماینده ی طبقات ملی و انقلابی ایران نتیجه نقض سیستماتیک قطعنامه حزب کمونیست ایران و تاکتیک های به توافق رسیده و نیز بی عملی کامل اعضای کمیته مرکزی بود که ناتوانی شان را در جلب سایر بخش های خواهان انقلاب مردم نشان دادند.<sup>۳</sup>

در نهایت پس از تشکیل حزب کمونیست ایران، کمیته ایالتی آذربایجان نیز تاسیس گشت. در دوران انقلاب گیلان در برخی از شهرهای خراسان و تهران، فعالیت مخفی این حزب وجود داشت و پس از انتقال کمیته مرکزی به تهران، تا زمان اولین

<sup>۱</sup> پیدایش حزب کمونیست ایران، ص ۲۱۶ و ۲۱۷

<sup>۲</sup> پیدایش حزب کمونیست ایران، ص ۲۲۴

<sup>۳</sup> جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران میلاد زخم، ص ۳۱۳

سرکوب های تشکیلاتی به توسط رضا شاه، حوزه های کمونیستی در تهران افزایش یافته بود به شکلی که اتحادیه های متعددی از قبیل معلمین، کارمندان پست، خبازها، کفاش ها و... تشکیل و تقریباً به شکل علنی فعالیت می کردند.

### • کنگره شرق

یکی از مهمترین کنگره های پس از پیروزی بلشویکها در انقلاب اکتبر کنگره ای به نام شرق بود که با ابتکار حزب کمونیست و کمیترا<sup>۱</sup> در روز چهارشنبه اول سپتامبر ۱۹۲۰ (۱۰ شهریور ۱۲۹۹ / ۱۷ ذی الحجه ۱۳۳۸) در شهر بادکوبه افتتاح شد.<sup>۲</sup> در این کنگره قریب به دو هزار نماینده از ۳۲ کشور حضور داشتند که بر اساس آنچه در منابع مختلف اشاره شده است، حیدرخان نیز یکی از نمایندگان ایران در اولین کنگره شرق بود.<sup>۳</sup>

پس از پایان سخنرانی ها در کنگره شرق، چند قطعنامه به تصویب رسید که از آن جمله، تشکیل شورایی با نام شورای تبلیغات بود که حیدرخان نیز یکی از اعضای این شورا قرار گرفت.<sup>۴</sup> علاوه بر این حیدرخان به عضویت هیئت رئیسه (دبیرکل حزب کمونیست ایران) نمایندگان ایران نیز انتخاب شد.

<sup>۱</sup> اتحادیه ای از احزاب انقلابی کشورهای دیگر

<sup>۲</sup> شوروی و جنبش جنگل، ص ۲۷۱

<sup>۳</sup> آزاده گمنام، ص ۹۲ / شوروی و جنبش جنگل، ص ۲۷۲

<sup>۴</sup> شوروی و جنبش جنگل، ص ۲۷۸

احمد علی سپهر در ارتباط با اولین کنفرانس کنگره شرق می نویسد:

حیدر عمو اوغلی با شخصیت ذاتی و معلوماتی که داشت توانست رئیس هیئت ایرانیان بشود و همواره مذاکرات کنفرانس را ترجمه کرده برای ملت ها و نژادهای مختلف به زبان خودشان توضیح می داد.<sup>۱</sup>

یکی از مهمترین اسنادی که به منظور تحلیل و توصیف علمی طبقات جامعه ایران در آن روزگار می بایست به آن مراجعه کرد، تزهائی می باشند که بعدها به «تزهائی حیدر عمو اوغلی» معروف شدند زیرا حیدرخان در تنظیم و تصویب آنها در ژانویه ۱۹۲۱ که به توسط کمیته مرکزی حزب صورت گرفته بود، مهمترین نقش را ایفا کرد. ( به سبب پیشگیری از اطاله کلام از ذکر این سند پرهیز می کنیم و این تزهائی را می توانید در سایر منابع مشاهده نمایید) این تزهائی مجموعه برنامه های تحولی انقلابی دموکراتیک بودند که برخلاف مواضع تند سلطان زاده و کمونیسم ناب بر یک سری اصول معتدل و عقلانی پایه ریزی شده بودند.<sup>۲</sup>

در جریان کنگره شرق، حیدرخان در صدد ایجاد وحدت مجدد انقلابیون و جنگلیان برآمد و در نهایت انجام مذاکراتی به این منظور از ناحیه حیدرخان آغاز شد که پس از گذشت مدتی، طرفین به ورود حیدر عمو اوغلی در جریان حکومت انقلابی گیلان رضایت دادند.

بخش ابتدایی «برنامه حداقل حزب ایران» که به قلم حیدرخان بوده است آورده

می شود:

<sup>۱</sup> ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸، ص ۳۹۲

<sup>۲</sup> بلشویک ها و نهضت جنگل، ص ۷۷

حزب کمونیست ایران (بلشویک) نه تنها بیرون راندن امپریالیست های انگلیس را از ایران بلکه نابود کردن قطعی دولت شاه و مالکین را نیز نزدیک ترین وظیفه خود می داند. برای همین مقصود از همه احزاب و تشکیلاتی که حاضرند در مبارزه قطعی علیه این ستمکاران وارد شوند پشتیبانی خواهد کرد. کارگران و دهقانان باید به خوبی بدانند که بدون سرنگون کردن این مفت خوران و استثمارگران، راه خلاص و نجات برای آنان نیست اما این مبارزه مشکل را فقط بیاری همه عناصر انقلابی ایران می توانیم با موفقیت انجام دهیم.<sup>۱</sup>

### • حیدر عمو اوغلی و کمونیست

اگرچه حیدرخان با نیروهای شوروی کمونیستی همکاری داشته و در این خصوص به نظریه پردازی روی آورد اما آنچه یقینی می باشد این است که اعتقاد قلبی حیدرخان با کمونیست نبود و صرفاً مسیر و روشی بجهت نیل به اهداف آن دوران محسوب می شد همانگونه که با آلمان ها در جنگ جهانی همکاری داشت اما به صراحت ابراز نمود که این همکاری صرفاً بر اساس این است که در آن زمان آنها می توانستند به پیشرفت تفکرات حیدرخان کمک نمایند و بنابراین ضروری می نمود که همکاری متقابلی شکل گیرد.

<sup>۱</sup> حیدرخان عمو اوغلی، ص ۳۸۱



همین امر را پروفیسور «سپهر ذبیح» متذکر می شود؛ در آنجا که پیرامون گزارش هیئت ایرانی شرکت کننده در کنگره ملت های شرق در باکو (سپتامبر ۱۹۲۰) می نویسد:

از میان سه نماینده ایران که در کنگره سخنرانی کردند، حیدرخان عمو اوغلی سرآمد آنان بود. سخنرانی حیدرخان نشانگر طرز برخورد سیاسی یک رهبر صرفا ناسیونالیست بود که در شرف پذیرفتن کمونیسم به عنوان یک ضرورت و نه یک اعتقاد خالصانه قرار داشت.<sup>۱</sup>

وطن پرستی و استقلال ایران از هرگونه دخالت کشور خارجی، همواره در رأس تفکر سیاسی حیدر عمو اوغلی بود و این رویه را از سال های آغازین مبارزه تا آخرین ماه های حیات مبارزاتی وی می توان مشاهده کرد. به عنوان مثال در آنجا که در سخت ترین محاصره و شرایط جنگی خوی، سفیر عثمانی پیغام سفارتش را مبنی بر الزام تسلیم شدن اهالی خوی به دولت عثمانی اعلان کرد، حیدرخان در پاسخ به وی گفت:

دخالت شما یا روس یا انگلیس همه بر ضد صلاح ایران است. ایران باید برای ایرانی بماند.<sup>۲</sup>

در سایر گزارشاتی که در منابع موجود است، بسیاری از کمونیست ها، روش و اندیشه حیدرخان را غیر کمونیستی می دانستند و بر همین اساس به مخالفت با وی میپرداختند.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، ص ۶۶

<sup>۲</sup> خاطرات حیدرخان عمو اوغلی، ص ۱۱۵

<sup>۳</sup> پیدایش حزب کمونیست ایران، ص ۲۲۴ / دیدار همرمزم ستارخان، ص ۶۰

مطالبی که در بخش «آشفتگی رابطه حیدرخان با روسیه» ذکر خواهد شد موئید دیگری بر این موضوع می باشد.

## کمیته جنگل (شورای دهقانان)

در مدت اقامت حیدرخان در گیلان، کمیته ای به توسط وی با نام کمیته جنگل تشکیل شد که مهمترین وظیفه آن نفوذ و تبلیغ در میان دهقانان بود زیرا آنها دارای پایگاه اجتماعی و قدرت بودند<sup>۱</sup>.

این کمیته احتمالا همان شورای دهقانان جنگل می باشد که در روزهای پایانی ماه جولای ۱۹۲۱ تشکیل گردیده.

---

<sup>۱</sup> نهضت میرزا کوچک خان جنگلی، ص ۲۱۸

### حیدرخان و نهضت جنگل

پس از آنکه جبهه انقلابی و ضد امپریالستی گیلان با همکاری جنگلیها و نیروهای انقلابی شوروی ایجاد شد و مدتی به شکل مناسبی پیشرفت داشت، رفته رفته همکاری و اتحاد برخی از اعضا با بروز اختلافاتی به چالش کشیده شد. بر اثر این اختلافات میرزا کوچک خان در ۲۲ شوال ۱۳۳۸ رشت را ترک نمود و به فومن رفت و در نتیجه حدود یک ماه، جمهوری گیلان بلا تکلیف ماند تا اینکه برخی از مخالفین میرزا، در صدد به دست گرفتن این حکومت برآمده و مسئولین دولت انقلابی جدید را متشکل از احسان الله خان، خالو قربان، سید جعفر محسنی، آقا زاده، بهرام آقاییف و حاجی محمد جعفر کنگاوری معرفی کردند.

در اینجا که حزب کمونیست ایران کارش در گیلان و مناطق دیگر ایران به دشواری و تنگنا کشیده بود تصمیم بر این شد تا حیدرخان بجهت گردآوردن انقلابیون قدیمی در اطراف حزب، وارد کمیته مرکزی شود تا به سبب احترام و نفوذی که در میان انقلابیون داشت، کارها به روال عادی بازگردد.

در ارتباط با تلاش های حیدرخان به منظور ایجاد وحدت با میرزا کوچک خان آمده است:

مرحوم حیدرعمو اقلی که به سابقه آزادی طلبی در ایران معروف بود رؤسای دستجات را وادار نمود که با میرزا کوچک خان سازش نموده و مخالفت ها را مرتفع کنند.<sup>۱</sup>

حیدرخان که هنوز در باکو حضور داشت در صدد رایزنی و گفت و گو در میان انقلابیون گیلان (میرزا کوچک، احسان الله خان و خالو قربان هرسینی) برآمد و پس از قطعی شدن این توافق در جلسه ای که در تاریخ ۸ می ۱۹۲۱م (۱۸ اردیبهشت ۱۳۰۰ش - ۲۹ شعبان ۱۳۳۹ق) صورت گرفت در میان آنها تفاهم و اتحاد ایجاد کرد.

غیبت حیدرخان در ماه های ابتدایی تشکیل انقلاب جنگل ضایعه بزرگی محسوب میشد چراکه اولاً دیدگاه های وی نزدیک به میرزا کوچک بود و ثانیاً احترامی که حیدرخان در میان انقلابیون و آزادیخواهان داشت می توانست موانع پیوند انقلاب جنگل با جنبش آزادیخواهان ایران را مرتفع سازد.<sup>۲</sup>

بر اساس خاطرات یان کولارژ (تکنسین ساخت و تعمیر سلاح)، حیدرخان به همراه وی، فومف و حدود ۹۰۰ سرباز و انواع سلاح ها با یک کشتی به نام «گرجاکف» در نیمه شب روز ۱۳ ژوئن ۱۹۲۱م (۲۳ خرداد ۱۳۰۰ش / ۶ شوال ۱۳۳۹ق) به سمت ایران

<sup>۱</sup> جنبش جنگل و میرزا کوچک خان، ص ۸۶ و ۸۷

<sup>۲</sup> گیله وا، سال شانزدهم، شماره ۹۸، ص ۱۸

حرکت کرده<sup>۱</sup> و در نهایت به صورت مستقیم وارد مرداب انزلی شدند و در دهانه رودخانه ای که از منطقه نرگستان سرچشمه گرفته بود لنگر انداختند<sup>۲</sup>.

در هنگام ورود حیدرخان به گیلان مشکلاتی چند وجود داشت:

- رابطه انقلابیون و جنگلی ها به شدت خراب شده بود که طرفین درگیری با آمدن حیدرخان بجهت ترمیم آن وضعیت توافق کرده بودند.
- به سبب کج روی های افرادی همچون احسان الله خان و نظریات سلطان زاده (اوتیس میکائیلیان) اعتماد عمومی نسبت به انقلابیون و بلشویک ها، بسیار کم رنگ شده بود.
- اندیشه سران شوروی به سبب توافقاتی که با حکومت مرکزی ایران و انگلستان انجام داده بودند در یاری رسانی به انقلابیون جنگل تغییر یافته بود.
- کودتای اسفند ۱۲۹۹ توسط رضاخان، سید ضیاء الدین طباطبایی و آبرون سایید صورت گرفت و از این رو حکومت مرکزی ایران به هر ترتیبی که بود در صدد قلع و قمع مخالفین برآمده بود.

حیدرخان بجهت تقویت و راه گشایی انقلاب گیلان، برنامه هایی که با عنوان «تزه‌ای حیدر عمو اوغلی» معروف گردیده را (سابقاً به صورت پیشنهاد در کنگره خلق های خاور در باکو ارائه شده بود) مطرح کرد که در نهایت تصویب و اجرا شد.

<sup>۱</sup> بیگانه ای در کنار کوچک خان، ص ۱۲۵

<sup>۲</sup> دکتر ناصر عظیمی دوبخشی یادآور شده است که در آن زمان برخلاف روزگار ما کشتی های کوچک می توانستند تا میدان مرکزی روستای نرگستان وارد شوند. (گیله وا، شماره ۹۸، ص ۲۱)



احسان الله خان، میرزا کوچک خان، خالو قربان، معین الرعایا<sup>۱</sup>

در اعلامیه ای که در تاریخ ۲۳ اسد (مرداد) ۱۳۰۰ منتشر شد نامی از احسان الله خان به میان نیامد زیرا مدتی قبل، احسان الله خان بدون هماهنگی با این کمیته با دو هزار نیرو به تهران حمله نمود و در نتیجه به سختی شکست خورد. در مجموع، سه دوره حیات را می توان برای حکومت گیلان در نظر گرفت:

- از ۱۵ خرداد ۱۲۹۹ (۵ ژوئن ۱۹۲۰) تا اواسط مرداد ۱۲۹۹ (اوایل آگوست ۱۹۲۰) که با نام حکومت موقت و انقلابی گیلان شناخته می شود. میرزا کوچک خان در اواخر مرداد این سال از ریاست حکومت گیلان استعفا نمود و با یارانش به سمت جنگل بازگشت و در نتیجه قوای متحد کمونیست ها و جنگلی ها از میان رفت.

<sup>۱</sup> تصویر از کتاب «کتاب گیلان» اخذ شده است.

- از مرداد ۱۲۹۹ (۳۱ آگوست ۱۹۲۰) تا آبان ۱۲۹۹ (اواخر اکتبر ۱۹۲۰) که با ریاست احسان الله خان و با نام کمیته ملی آزادی ایران فعالیت می کرد.
- از آبان ۱۲۹۹ (اکتبر ۱۹۲۰) تا ۱۳۰۰ (حدود نوامبر ۱۹۲۱) که با نام دولت جبهه متحد ملی (جمهوری شورائی) معرفی شد که ریاست آن مجددا با میرزا گردید.<sup>۱</sup> در این مرحله پس از اعتراض به سیاست های سلطان زاده و احسان الله خان، حیدر عمو اوغلی که مواضع معتدل و صحیح تری داشت به عنوان دبیر کل کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران انتخاب شد و سلطان زاده و برخی دیگر اخراج شدند.

در مرحله سوم از انقلاب گیلان، خدمات و دستاوردهای منطقه ای متنوعی اجرا گردید از جمله:

- (۱) بهبود وضع بهداشت و فرهنگ مردم گیلان؛ (۲) تاسیس مدارس نوین تحصیل رایگان؛ (۳) تشکیل شوراهای آموزشی بجهت مبارزه با بی سوادی؛ (۴) ساخت خانه هایی به منظور حفظ فرزندان مبارزین جمهوری گیلان؛ (۵) تشکیل اتحادیه های کارگری از جمله کارگران شیلات و قایق رانان؛ (۶) تاسیس اتحادیه جوانان؛ (۷) انتشار روزنامه<sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup> تاریخ صد ساله احزاب و سازمان های سیاسی ایران، ص ۱۲۱

<sup>۲</sup> همان، ص ۱۲۹



## آشفتگی رابطه حیدرخان با روسیه

پس از امضای قرار داد تجاری شوروی با بریتانیا و قرار داد مودت شوروی و ایران، شوروی تمام تلاش خود را در جهت آشتی با دولت مرکزی ایران نمود که همین عوامل سبب از میان برداشته شدن انقلابیون گیلان شد.

احمدشاه خطاب به سفیر شوروی (رُشتن) گفت: «امیدوارم در آینده روابط حسنه دولتین برقرار گردد. یقین دارم قضیه آسف بار گیلان در نتیجه اهماتما شما هرچه زودتر خاتمه یافته و طوری نخواهد شد که سگته به روابط دوستی دو ملت وارد آید.» روتشتن نیز بیان داشت: «خاطر اعلی حضرت همایونی را مطمئن می‌سازد که دولت متبوعه دوستدار، نظر به تعهداتی که در هنگام انعقاد قرارداد نموده با نهایت صمیمیت اقدام‌های لازم را برای تصفیه مسئله گیلان اتخاذ خواهد نمود.»<sup>۱</sup>

حیدرخان که در درجه اول یک «مسلمان استقلال طلب ایران» بود و سالها به این منظور مبارزات فراوانی را به انجام رساند هیچ گاه این را نمی‌پذیرفت که ایران مستقل و آزاد به دست نظریات کمونیستی یا هر تئوری و فرضیه دیگری سپرده شود که با استقلال مردم ایران در تضاد قرار بگیرد و همانطور که ذکر شد اگر در جایی نیز چنین کرده باشد به سبب رسیدن به اهداف مد نظرش و به عبارت دیگر تنها وسیله ای به منظور نیل به اهداف بوده؛ این امر سبب شد تا رابطه اش با دوستان و هم‌زمان سابق خود نیز به اصطکاک کشیده شود.

شاپور رواسانی در این خصوص بیان می‌کند:

<sup>۱</sup> سردار جنگل، ص ۳۵۳ و ۳۵۴

اینکه حیدرخان نزدیک به یک ماه پس از تاریخ تشکیل بین الملل کمونیستی (در ۴ آگوست ۱۹۲۱) با میرزا کوچک دست به تشکیل جمهوری شورایی گیلان زد به نظر نگارنده می تواند نشانه ای از استقلال رأی و شخصیت سیاسی و اجتماعی حیدرخان باشد که حاضر نبود از نظریات خود به نفع دستورات ما فوق صرف نظر کند.<sup>۱</sup>

در کتاب «دیدار هم‌رزم ستارخان» نیز در اینباره آورده است:

[حیدرخان] نسبت به آرامنه ارادت چندانی نداشت و حتی مخالف آنان هم بود و شاید بهمین جهت بوده است که «میکویان» که از نژاد ارمنی است در کمیته شرق منعقد در باکو که بمنظور طرح ریزی انقلابات ممالک شرق، تشکیل یافته بود از او طرفداری نکرده و دیگران را بر او ترجیح داده بود تا خود نیز به ته مانده قریحه نژاد پرستی خود عمل نموده باشد. بطوری که شنیده ام در مورد عمو اوغلی، کمونیست های روسیه نیز دلبستگی چندانی [نداشته] و او را یک تن انقلابچی ملی متمایل به ناسیونالیستی تشخیص داده بودند... راجع به مرحوم حیدر عمو اوغلی نیز با وجود آنکه در طریقه سوسیالیستی [احتمالاً مراد گوینده ناسیونالیستی بوده] گام بر میداشته به مناسبت شناختن رنگ ملیت در او، خوش گمان نبوده اند یا از این جهت یا از جهت آنکه او کسی نبوده که برنامه ها را طابق النعل بالنعل اجرا نماید لذا پشتیبانی کامل از او نداشته اند.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> نهضت میرزا کوچک خان جنگلی، ص ۲۳۸

<sup>۲</sup> دیدار هم‌رزم ستارخان، ص ۵۹ و ۶۰

در جای دیگر نیز می نویسد:

باید بگوئیم که حیدر عمو اوغلی در آن موقع در نظر بلشویک ها وضع مساعدی نداشته و اگر هم کشته نمیشد نمی توانست به باکو برگردد زیرا یکی از دوستانم می گفت: وقتی در باکو بودم تصادفاً با سرگئی اُرژنیکیدزه ( گریگوری کنستانتینوویچ اُرژنیکیدزه معروف به سرگو اُرژنیکیدزه<sup>۱</sup>) که آن زمان مُنشی حزب کمونیست گرجستان و در عین حال مدیریت امور آنجا را به عهده داشت ملاقات کردم او به من گفت: حیدر عمو اوغلی نمی تواند به روسیه برگردد زیرا در صورت مراجعت بعید نیست که ما او را بازداشت بکنیم.<sup>۲</sup>

چنانکه ذکر شد رابطه شوروی با مبارزین نهضت جنگل به تیره گی کشیده شد و در این باب آنقدر شاهد وجود دارد که جای هیچ شبهه ای باقی نمی ماند؛ شواهدی از قبیل اینک:

رُتشتین در روز هفتم آوریل ۱۹۲۱ ( ۱۸ فروردین ۱۳۰۰ش) از مسیر عشق آباد به سمت مشهد حرکت نمود و پس از چند روز اقامت در مشهد در ۲۶ فروردین عازم تهران شد اما در میان راه در روز ۱ اردیبهشت به سمنان وارد شد و پنج روز بعد در ۶ اردیبهشت وارد تهران گردید و در سه روز بعد در ۹ اردیبهشت رسماً با احمد شاه ملاقات کرد.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> وی از دوستان و همزمان سابق حیدرخان عمو اوغلی بود.

<sup>۲</sup> دیدار همرمز ستارخان، ص ۶۱

<sup>۳</sup> دو سال روابط محرمانه احمدشاه و سفارت شوروی، ص ۲۰ و ۲۱

خاطرات بصیرالدوله هروی از رُشتین (وزیر مختار سفارت روس) آنقدر شفاف و گره گشا می باشد که جای هیچ شبه ای را در اینکه مسئولین شوروی در براندازی نهضت جنگل دست داشته اند باقی نمی گذارد؛ در آنجا که بصیرالدوله هروی در خاطراتش پیرامون ملاقات روز پنج شنبه ۱۵ ربیع الثانی ۱۳۴۰ با رُشتین و شکایت رُشتین از وزرای ایران می نویسد:

[رُشتین گفت:] با اغلب آنها طرف شدم، امتحان نمودم جز دروغ گوئی چیز دیگر بلد نیستند. با خود قوام السلطنه چقدرها برای استحکام کابینه او همراهی نمودم. تمامش را با من خلف وعده نمود و دروغ گفت. در مسئله گیلان چقدرها کمک کرده که دولت ایران را از شر میرزا کوچک خان خلاص نمودم. در واقع همراهی در پیشرفت کارهای سردار سپه وزیر جنگ نموده این پیشرفت به نام او تمام شد.<sup>۱</sup>

یکی از کمونیست های سرشناس فرانسوی به نام ویکتور سرژ که تا دهه ۱۹۲۰ با تروتسکی همکاری داشته از تصمیمات ویژه ای که پیرامون از میان بُردن نهضت جنگل از سوی شوروی صورت گرفته بود این چنین پرده بر می دارد:

بلومکین و کمیسرهایش، تحت فرمان مستقیم مسکو بودند... یک روز در گرماگرم رزم دستور یافتند که جنبش [حزب عدالت و گیلان] را متوقف و منحل کنند [چون] کمیته مرکزی لنین متقاعد شده بود پیچیدگی های وضعیت بین المللی رو به فزونی داشت، وی خط مشی آشتی جویانه نسبت به انگلیس

و فرانسه در پیش گرفت و در این اوضاع انقلاب ایران امری زائد- خجالت آور- می نمود. کوچک خان و رفقاییش از این تصمیم سرپیچی کردند و از این رو تصمیم به نابودی آنان گرفته شد. من نمی دانم چگونه کار کوچک خان را تمام کردند فقط از دهان بلومکین شنیدم که تصمیم گرفته شد، چنانچه وی به سرپیچی خود ادامه دهد و جنبش را منحل نکند او را بکشند.<sup>۱</sup>

در کتاب «جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران» به نامه ای اشاره شده که حیدرخان را مانعی برای برقراری رابطه روسیه با تهران دانسته و پس از بیان نکته ای در خصوص تشکیل گروهی از آذری ها در حمایت از حیدرخان و مخالفت کمیتن با تشکیل این گروه، به این نتیجه می رسد که حیدرخان سه هفته پیش از واقعه ملاسرا به مهره ای غیر ضروری و بی مصرف تبدیل شده بود.<sup>۲</sup>

این مطالب دقیقا آنچه را که عباس خان- به «کریم طاهرزاده بهزاد» در هنگام تلاش حیدرخان برای ورود به ایران و گیلان- عنوان کرده است اثبات می کند چنانچه به وی خاطر نشان شده بود:

این مسافرت برای حیدرخان خطر جانی دارد و من هرچه سعی کردم که او را مانع شوم نشد... حیدرخان مدتها از اوضاع تهران نگران بود و خیال داشت با تهیه وسایل، ریشه یک عده مفتخوار را کنده و راه را برای ترقی ملت ایران هموار نماید و برای این اقدام احتیاج به اسلحه و پول داشت اما هرچه بیشتر کوشید کمتر نتیجه گرفت. این موضوع به گوش روس ها رسید و آنها حاضر

<sup>۱</sup> جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران میلاد زخم، ص ۴۳۲

<sup>۲</sup> همان، ص ۵۱۹

شدند که وسائل کار را در اختیار حیدرخان بگذارند. حیدرخان از روی ناچاری پیشنهاد روس ها را پذیرفت [پیشنهاد روس ها را در کلام اسماعیل جنگلی می یابیم که می نویسد نظر حیدرخان برای جذب سلاح و لوازم دیگر این بود که می بایست لا اقل کوچکترین موافقت با مرام کمونیستی که ملغی شدن مالکیت ارضی بوده را بپذیرند و الا شوروی به آنها اسلحه نمی دهد. میرزا کوچک نیز طرفدار همین نظر بود منتها می گفت که تا رسیدن انقلاب به تهران، نباید چنین عملی صورت بگیرد زیرا ممکن بود متمولین قزوین و تهران، توده ها را بر علیه حکومت مرکزی مسلح نکنند<sup>۱</sup>] و حرکت کرد ولی نقشه محرمانه حیدرخان به غیر از این است. او پس از احراز موفقیت سعی خواهد کرد که ایران قوی و مستقل و متکی به تاریخ گذشته خود به وجود آورد... این اقدام خطرناک است و اگر حیدرخان پیروز هم بشود چون میل ندارد سیاست روس ها را در ایران تایید کند لهذا جانش در خطر خواهد بود<sup>۲</sup>.

همه این موارد به خوبی نشان می دهد که شوروی در ارتباط با مبارزین جنگل، تغییر موضع داد و همین امر سبب گردید که حیدرخان زیر بار این توافق شوروی با حکومت مرکزی نرود و در صدد ایجاد و برپایی انقلابی تمام ایرانی که هیچ گونه وابستگی به شوروی و انگلستان نداشته باشد برآید. بر این اساس، شوروی، انگلستان و حکومت مرکزی هیچ گاه نهضت های انقلابی که در بخش های مختلف ایران ایجاد شده بود را تحمل نمی کردند و بنابراین، رهبران این نهضت ها یا می بایست با ایشان به توافق

<sup>۱</sup> قیام جنگل، ص ۲۱۸

<sup>۲</sup> قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت، ص ۴۴۰

می رسیدند و خود از صحنه کنار میرفته (چنانکه رشتتین به میرزا مینویسد: من گمان می کردم که پس از خروج قوای بیگانه و صدور تأمین نامه برای شما به وسیله من، شما یا خلع سلاح شده و یا به نقطه ای خودتان را کنار می کشید و منتظر موقعی می شوید که شاید ملت ایران شما را به یاری خود بطلبد ولی شما این طور نکردید) و یا کشته می شدند. همانگونه که می بینیم اشخاصی که با این حکومت ها به توافق نرسیدند به شهادت رسیدند همچون کلنل محمد تقی پسیان (شهادت: ۱۳۰۷/۹/۱۳۰۷ش) در خراسان، حیدر عمو اوغلی (حدود ۱۳۰۷/۲۹/۱۳۰۷ش) و میرزا کوچک (۱۳۰۷/۹/۱۱ش) در گیلان و از آن طرف افرادی همچون خالو قربان (سر میرزا کوچک را تحویل رضا شاه داد) و معین الرعایا خود را به حکومت مرکزی فروخته و به مقامات عالیه رسیدند (خالو قربان به مقام سرهنگی رسید و معین الرعایا رئیس نظمیه فومنات، تولمات و گسکرات شد) و احسان الله خان به باکو رفت که البته سرنوشت هیچ یک از ایشان نیز به خوبی پایان نپذیرفت زیرا خالو قربان در جنگ با «اسماعیل آقا سمیتقو» در تاریخ ۱۳۰۱/۳/۶ کشته شد؛ معین الرعایا پس از زخمی که بر حسب ترور وی به وجود آمده بود در خرداد ۱۳۰۵ش از میان رفت؛<sup>۱</sup> احسان الله خان نیز در پاکسازی های استالین در ۱۳۱۷/۱۲/۱۹ محکوم به اعدام شد.

به هر ترتیب از آنجایی که حکومت های داخل در این فتنه (شوروی، انگلستان و حکومت مرکزی ایران) توان مبارزاتی با چریک های نظیر حیدرخان و میرزا کوچک را در منطقه گیلان به خود نمی دیدند و یا برای ایشان امری صعب می نمود، آسان ترین و

<sup>۱</sup> نهضت جنگل و معین الرعایا، ص ۹۹

مطمئن ترین شیوه را در « تفرقه بینداز و حکومت کن» دیده و به ایجاد انواع خصومت و بدبینی در میان آنها پرداختند.





### نمایی تقریبی از محدوده حضور حیدر عمو اوغلی در روزهای پایانی زندگی

در بحث از علل و عوامل چگونگی شهادت حیدرخان، سخنان و احتمالات مختلفی در میان مورخان داخلی و خارجی گفته شده است که بسیاری از آنها بی ربط و ناصحیح است و در اینجا قصد ندارم تا به همه آنها پردازم، بنابراین آن دسته از مطالبی که در بررسی کامل علل وفات ایشان مطابق با واقع به نظر می رسد را طرح خواهم کرد.

وضعیت رو به وخامت جریان انقلاب گیلان و روزهای آشفته آن دوران سبب ناراحتی شدید حیدرخان شده بود تا جایی که در جلسه ای، حیدرخان به کناره گیری از انقلاب و سیاست، کب به سخن گشوده بود. این آشفتگی ادامه یافت و حیدرخان نیز برای چاره جوئی این وضع، اقداماتی را به انجام می رساند که اینها سبب سوء ظن میرزا گردید که شاید بخواهند قدرت را از دست میرزا بگیرند.

در کتاب دیدار هم‌رزم ستارخان آمده است:

همینکه ما در بادکوبه اطلاع یافتیم که بین میرزا کوچک خان و حیدر عمو اوغلی شدیداً شکر آب حاصل شده و آن دو نسبت به یکدیگر بدبین هستند و چون در عین حال نسبت به مقدرات اقوام نزدیکمان که همراه عمو اوغلی رفته بودند نگرانی داشتیم در صدد برآمدیم تا سفری به گیلان نموده تا بلکه بتوانیم آن دو را آشتی داده و از دوگانگی‌شان جلو بگیریم. روی این اصل از نریمان آف که خود او نیز دل‌واپس کار عمو اوغلی بود اجازه مسافرت گرفتیم و بلیط خریده و حتی وارد کشتی هم شدیم اما سازمان سیاسی باکو از حرکت ما مانع شده و ما را به خشکی برگرداندند. بلافاصله نزد نریمان آف رفته گله نمودیم. او گفت: اختیارات همه چیز در دست من نیست من می‌توانستم با رفتن شما موافقت کنم که کردم لیکن سیاست پشت پرده حاکم بر اوضاع مصلحت‌اندیشانه بود که شما در این موقعیت حساس به گیلان بروید. چندی بر این بگذشته بود که آگاه شدیم سرنوشت شومی به سراغ عمو اوغلی آن فرد بی‌همتا آمده و او را کشته‌اند. دیگر از رفتن ما به گیلان ممانعتی به عمل نیاوردند.<sup>۱</sup>

از این نقل به خوبی دانسته شد که آنچه در سابق مبنی بر توطئه کشته شدن حیدرخان از سوی حکومت مرکزی، شوروی و انگلستان صورت گرفته بود تا آخرین روزهای به قتل رسیدن ایشان ادامه داشته است تا جایی که اجازه هیچ‌گونه مداخله‌ای بجهت فیصله یافتن درگیریها و نجات یافتن حیدرخان را نداده‌اند.

<sup>۱</sup> دیدار هم‌رزم ستارخان، ص ۶۲

اینکه «کاس آقا خیاط» به معین الرعایا و سپس از معین الرعایا به میرزا کوچک خان منتقل شده بود که حیدرخان در صدد توطئه ای برای از بین بردن میرزا است قطعا پذیرفتنی نیست زیرا بر اساس آنچه که پیرامون اصطکاک رابطه حیدرخان با روس اشاره گردید، حیدرخان به قطع میدانست که راهی برای بازگشت به روسیه ندارد و از این رو نمی توانست در صدد از میان بردن فردی که نزدیکترین افکار را به وی داشته برآید و شاید به همین دلیل بود که میرزا کوچک هم تنها با محاکمه حیدرخان موافقت کرده بود نه حکم بدوی به کشتن وی.

محمد علی گیلک (خمامی) که خود از فعالان و شاهدان نهضت جنگل بوده است در خصوص اختلافی که میان افراد حاضر در جریان جنگل رخ داده بود و نیز شرح وقایع ملاسرا می نویسد:

جاسوسان زبر دست نیز در بین آنها مشغول به فعالیت و کوچکترین علائم اختلاف را بزرگ جلوه داده و حتی کاغذهایی ساخته و به شکل اسناد مثبت به هر یک از آنها ارائه و یکی را علیه دیگری بر می انگیزتند و در نتیجه سوء ظن به حد نهائی خود رسیده بود و کوچکترین تصمیم به مرحله عمل وارد نمی گردید فقط مذاکراتی مایوسانه انجام می گرفت... مخالفین داخلی و خارجی، جاسوسان، رفقای نا اهل هریک از طرفی در محو این دسته کوشش می کردند... بنابراین جمعی از رفقای جاهل او آلت اجرای امر قضا و قدر واقع شدند و مصمم گردیدند مخالفین خویش را یکباره از میان بردارند... مشار الیه [میرزا] به آنان جواب داد اولاً از کجا معلوم است شما میدانید نتیجه مطلوبه را از عملیاتی که انجام می دهید اخذ بکنید بعلاوه من نمی توانم با کشتن یک

عده ایرانی که سالها با من همکاری کرده اند به جرم غفلت یا نا اهلی موافقت کنم. بهتر است شما هم این فکر را از خود دور کنید...مرحوم میرزا را گرفته و در یک نقطه توقیف نمایند و پس از آنکه به اجرای نقشه خویشتن موفق گردیدند او را آزاد کرده و در مقابل یک امر واقع شده قرار دهند. این خبر وقتی به میرزا رسید مخصوصا وقتی دانست خواهر زاده او اسماعیل خان و حسن خان کیش دره ای از قدیمیترین یاران و بستگان او در این امر مشارکت دارند فوق العاده متاثر و اندوهگین گردید...<sup>۱</sup>

آخرین جلسه کمیته در روز پنجشنبه ۲۶ محرم الحرام سال ۱۳۴۰ ق در محل مذکور [ملاسر] تشکیل گردید. در آن روز حیدر عمو اوغلی، خالو قربان با چند نفر از نفرات کرد، سرخوش شاعر رشتی و سه نفر از افراد جنگل (میرزا محمد کرد محله ای، آقا حسام و نویسنده) که هیچ یک از جریان امر اطلاع نداشتند حاضر شدند. مرحوم کوچک خان و میرزا محمد مهدی انشائی نیامده بودند...در آن روز جمعی از افراد جنگل با هم از رشت حرکت کرده و با آنکه بعضی از آنها کم و بیش به جریان واقعه آشنا بودند مع الوصف نه تنها موضوع را به رفقای سه گانه خود اظهار نکرده بلکه لا اقل آنها را از رفتن در خانه که باید معرض جریان حوادث نا مطلوبی واقع گردد منع نمودند. وقتی بعد از خاتمه قضایا علت این امر پرسش شد جواب دادند آنها نیز بی خبر بوده اند. به هر حال اینطور استنباط می شد که سه نفر افراد جنگل برای آنکه رفع شبهه از سایرین به عمل آید باید قربانی شوند. یک ساعت به ظهر مانده بود حاضرین

<sup>۱</sup> تاریخ انقلاب جنگل، ص ۴۹۰

همه کسل و نپیدانستند برای چه میرزا دیر کرده است هریک در گوشه ای دراز کشیده مشغول صحبت کردن بودند. ناگهان صدای چند تیر بلند شد. کم کم باران گلوله به طرف خانه باریدن گرفت. از بروز این واقعه در هریک از حاضرین حالت بهت پدید آمد... مرحوم عمو اوغلی بدون آنکه به گلوله اعتنا کند یا اندکی فکر کرده و تصمیم بگیرد طرفی از راه جنگل را انتخاب کرده و از همان طرف بنای دویدن را گذاشت. وقتی جنگل را تمام کرده به جاده رسیده، کنار جاده پستی از افراد جنگل را مشاهده نمود باز هم بدون آنکه فکر کند به طرف پست رفت و از افراد پست، اسب خواست تا به رشت برود، آنجا او را شناخته دستگیرش نمودند... مهاجمین پس از یک ساعت تیر انداختن هر دو خانه را آتش زدند... در همین موقع که خانه ملاسرا و محل تشکیل کمیته پنج نفری مورد هجوم و محاصره و طعمه حریق واقع شد نور محمدخان با نفرات خود از طرف سلطان عبدالحسن خان مأمور تصرف رشت و جنگ با انقلابیون گردید و آتش جنگ را در رشت شعله ور نمود... در یک چنین وضعیت قوای دولت به رشت وارد گردید و شگفت آنکه سردار سپه از آمدن به رشت با آنکه جنگ خانگی به نفع او تمام شده بود و توانست بدون هیچ گونه تلفات گیلان را در تحت تصرف درآورد اول سوالی که از نمایندگان جنگل نمود این بود شما با آنکه میدانستید قوای دولت در تعاقب شما است برای چه اقدام به چنین امری نمودید؟...<sup>۱</sup>

نکته قابل توجهی در این نقل وجود دارد و آن اینکه حیدرخان هیچ احتمال نمی داده که این خیانت از سوی برخی جنگلی ها صورت پذیرفته و پس از رهایی از خانه ملاسرا به سمت نیروهای جنگل رفته بود که دستگیر می شود.

حیدرخان ظهر روز ۷ مهر ۱۳۰۰ به وسیله میرزا احمد واقعی دستگیر شد و مستقیماً به «زیده» برده شد. توسط معین الرعایا (حسن آلیانی) به تفنگچیان آلیانی (رجب علی خانوانه ای، الله قلی میان رزی و شعبان سیاه خانوانه ای) سپرده شد تا در روستای «میان رز» (نزدیک ماکلوان) او را زندانی کنند.

شاهپور آلیانی (نوه حسن خان آلیانی معروف به معین الرعایا) در کتاب «نهضت جنگل و معین الرعایا» به تطهیر چهره معین الرعایا پرداخته تا هرگونه که می توانند چهره حیدرخان این رهبر انقلابی فداکار را تخریب نموده و از این رهگذر به دو هدف نائل شوند: اول) تخریب چهره رقیب؛ دوم) توجیه قتل یکی از بزرگترین مبارزان وطن پرست. همانطور که مکرراً در صفحات آن کتاب که نام حیدرخان به میان آمده این عناد و دشمنی به شکل بی شرمانه ای به چشم می خورد؛ به عنوان مثال می نویسد: «نویسندگان بر حسن خان خرده می گیرند که موجب مرگ حیدرخان شده است. اگر به درستی بیندیشند در می یابند که او مستحق مرگ بود»<sup>۱</sup> و از این رو نمی توان مطالب این کتاب را شایسته تدریس نظر دانست<sup>۲</sup> اما به هر ترتیب بر اساس اینکه خود اهالی

<sup>۱</sup> نهضت جنگل و معین الرعایا، ص ۱۵۲

<sup>۲</sup> البته تذکر این موضوع ضروری است که شاهپور آلیانی (نوه معین الرعایا) تخصصی در تاریخ نداشت و پس از اتمام متوسطه راهی آلمان در رشته پزشکی گردید و همانگونه که در کتابش آمده اطلاعاتی که ارائه می کند بیشتر از اقوام و روستاییان هم منطقه وی می باشد. (ص ۱۲ و ۱۳)

آنجا، سبب سازی قتل حیدرخان را به توسط معین الرعایا قبول کرده اند می بایست سخن آنها را در خصوص چگونگی قتل حیدرخان بپذیریم.

در آن کتاب از قول «احمد خان واقعی، آجودان میرزا» آمده است که حیدر عمو اوغلی در «پسیخان» به وسیله وی (احمدخان واقعی) و چند آلیانی دیگر دستگیر شد. معین رعایا، حیدرخان را به چند آلیانی تحویل داد که به «زیده» برده و آنجا به سه نفر دیگر از آلیانی ها بدهند.<sup>۱</sup> در ادامه آن سه نفر (الله قلی میانه رزی، شعبان سیاه خانوانه ای، رجب علی خانوانه ای) نقل کرده اند که حیدر عمو اوغلی را با دستور «حسن خان» در زیده تحویل گرفتیم و به «میان رز» بردیم و به ما گفته بودند اگر فرار کند خودتان مجازات خواهید شد. پس از دستگیری حیدرخان تمام منطقه گیلان و علی الخصوص فومنات و آلیان به وسیله قزاق های رضا شاه و افراد مقتدر تالش و نیز قوای برهان السلطنه تارمی اشغال گردید در نهایت حیدرخان تصمیم به فرار می گیرد؛ بار اول دستگیر شده و بار دوم هدف تیر قرار می گیرد و کشته می شود.<sup>۲</sup>

ابراهیم فخرایی در گفت و گویی که با کیهان فرهنگی داشته می گوید: پس از اینکه حیدر عمو اوغلی را دستگیر کردند به جای امنی در «مسجد پیش» فرستادند و بعد از کشته شدن میرزا کوچک، کسانی که مأمور حفظ عمو اوغلی بودند می بینند که سر میرزا به نمایش درآمد با خود می گویند که حیدرخان را برای چه نگهدارند؟ از خوف اینکه برای ایشان مسئولیتی پیش نیاید، وی را در همانجا خفه کردند و در مسجد پیش

<sup>۱</sup> نهضت جنگل و معین الرعایا، ص ۱۵۱

<sup>۲</sup> همان، ص ۱۵۲

دفن نمودند.<sup>۱</sup> این گفته فخرایی صحیح نیست و بر خلاف آن چیزی است که تمامی تاریخ نویسان ذکر کرده اند که میرزا پس از حیدرخان فوت کرده. اما اینکه چه میزان می توانیم میرزا کوچک را در توطئه قتل حیدرخان دخیل بدانیم سخن فراوان است از قبیل اینکه خواهرزاده میرزا کوچک می نویسد:

کوچک خان از شنیدن این خبر [ شهادت حیدرخان ] به سختی آزرده شد و با تأثر شدید اظهار داشت او به تقاضای من به ایران مراجعت کرده بود و مسئولیت این قتل شانه های مرا فشار می دهد؛ بنابراین مترصد بود با استفاده از فرصت مناسب، سزای بدکاران را بدهد ولی مواجهه با دشمنان داخلی و خارجی موجب شده بود که از تعقیب بدکاران افراطی موقتا صرف نظر نماید زیرا قاتلین حیدر عمو اوغلی بعضا از سر دسته های جنگل مانند حسن خان معین الرعایا بوده اند.<sup>۲</sup>

به هر ترتیب برخی میرزا را عامل اصلی این توطئه معرفی کرده و برخی قائل شده اند که میرزا در این توطئه نقش مستقیمی نداشته و حتی گویا از واقعه ی خانه ملاسرا هم به درستی مطلع نبوده و او را در عمل انجام شده قرار داده اند چنانکه نوشته خمami دال بر این مطلب بود اما بر خلاف آنچه خمami نوشته، یان کولارژ نیز که خود در آخرین دقایق پیش از درگیری در خانه ملاسرا حضور داشته می نویسد:

<sup>۱</sup> آذر ۱۳۶۳، شماره ۹، ص ۱۲

<sup>۲</sup> قیام جنگل، ص ۲۴۸



من از پله ها به بالاخانه رفتم... حیدر خان مرا با آنها آشنا کرد... گفتند که منتظر کوچک خان هستند و قرار است که با او در اینجا ملاقات و مذاکره کنند. با یکدیگر تقریباً در گوشی حرف می زدند و بسیار هیجان زده به نظر می رسیدند. متوجه شدم که نگرانی و بی اعتمادی خاصی در بین آنها وجود دارد. نا آرامی و بی طاقتی آنها را با دستور کوچک خان که باید برگردم، به هم ربط دادم. هیجان زدگی آنها به من هم سرایت کرد.<sup>۱</sup>

اینکه خمایی نوشته است میرزا کوچک خیر نداشته، بر اساس تصورات او بوده اما از آنچه یان کولارژ نوشته که: الف) صبح زود بیدارش کردند؛ ب) پیام میرزا کوچک مبنی بر اینکه باید فوراً به جنگل برگردد را به وی می دهند؛ ج) به ملاسرا رسید و پس از اینکه ۴۰۰ متر دور شده بود صدای انفجار آمد؛ د) کمی دورتر کوچک خان و گائوک را دیده که منتظر بودند که جنگ در پسیخان به کجا می رسد<sup>۲</sup> چنین موضوعی بر نمی آید که میرزا به هیچ عنوان از قضیه با خبر نبوده بلکه شاید بتوان گفت از جزئیات عملیات با خبر نبوده.

جمع آنچه از تواریخ برمی آید این است که انگلستان و شوروی قصد حمله نظامی بدوی نداشتند برخلاف آنچه حکومت مرکزی در صدد آن بود؛ چراکه شاید برای شوروی به جهت دیپلماسی خارجی، چهره خوبی به جای نمی گذاشت که یاران قدیمی همچون حیدرخان را در ابتدا با حمله نظامی مواجه سازند و نیز قراردادهایی را که بسته بودند به یکباره به آتش کشیده و به آنها پشت پا زنند. اما پس از اینکه مشاهده کردند

<sup>۱</sup> بیگانه ای در کنار کوچک خان، ص ۱۵۹ و ۱۶۰

<sup>۲</sup> همان، ص ۱۵۸-۱۶۰

حیدرخان و میرزا کوچک قصدی برای تسلیم شدن و سازش با حکومت مرکزی را ندارند در صدد تغییر سیاست خود برآمده و به هر نوعی از کمک های مستشاری و نظامی که چهره ظاهری ایشان را تخریب نکند دست به اقدام علیه انقلاب و نهضت جنگل زدند و از این رو برخی تاریخ نگاران، سناریوی دیگری را به نمایش گذاشتند که در آن، میرزا کوچک را عامل شهادت حیدرخان معرفی کنند (میرزا قصد محاکمه داشت و نه قتل بدوی) و از سوی دیگر سبب این ترور را قصد حیدرخان برای از میان بردن میرزا کوچک تعریف نمودند، گو اینکه هیچ خبری از شوروی، انگلستان و حکومت مرکزی در این میان نبوده و صرفا اختلافات جنگلی ها با انقلابیون سبب ساز واقعه ملاسرا گردیده است که البته به لطف اسناد متعددی که باقی مانده و بخشی از آنها را در این کتاب ذکر کردیم، دست و قصد پلید سیاست های شوروی، انگلستان و حکومت مرکزی بر علیه جریان جنگل هویدا گردید.

اینان آنچنان پلید بوده اند که در انتشار اخبار نیز در صدد دروغ پراکنی و سیاه نمایی بوده اند همانطور که در حاشیه سندی که از لندن به وزارت امور خارجه مبنی بر کشته شدن میرزا کوچک رسیده بود نوشته اند:

بریدن سر را تکذیب و مختصر بنویسید در کوه تلف شده است.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> نهضت جنگل به روایت اسناد وزارت امور خارجه، ص ۲۷۵

## تاریخ وفات

علی شمیده، تاریخ شهادت حیدرخان را در جایی ۲۰ سپتامبر ۱۹۲۱<sup>۱</sup> و در جای دیگری ۲۱ اکتبر ۱۹۲۱ را معرفی نموده.<sup>۲</sup> عباس پناهی نیز ۱ اکتبر ۱۹۲۱ را تاریخ شهادت حیدرخان دانسته.<sup>۳</sup> رئیس نیا فاصله بین دستگیری و اعدام حیدرخان را ۱۷ روز دانسته.<sup>۴</sup> اما قولی که بیشترین احتمال صحت و درستی را می توان برای آن در نظر گرفت همان است که دکتر ناصر عظیمی دویخسری که با منابع محلی گفت و گو داشته بیان کرده است، زیرا اشخاصی از این تاریخ حکایت کرده اند که در روزهای آخر حیات حیدرخان در کنار وی بوده اند و خود ایشان عامل وفات این بزرگ مرد انقلابی بوده اند و بنابراین قول ایشان مقدم بر افرادی خواهد بود که تنها به شنیده ها و گفته های غیر قابل استناد دیگران تکیه کرده اند.

وی می نویسد که منابع محلی از قول «میوه علی آشوری» و «شعبان خانوانه ای» که از نگهبانان حیدرخان بوده اند نقل کرده اند که آن دو نگهبان ابراز داشته اند: «ما حیدر را به دستور حسن خان ۶۴ روز در طبقه ی زیرین خانه ای نگهداری کردیم و سپس با دستوری که به ما داده شده او را کشتیم».<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> مجله دنیا، سال یازدهم، شماره ۲، ص ۲۱

<sup>۲</sup> مجله دنیا، سال چهاردهم، شماره ۱، ص ۱۲۳

<sup>۳</sup> چکیده انقلاب حیدرخان عمو اوغلی، ص ۲۶۴

<sup>۴</sup> حیدر عمو اوغلی در گذر از طوفان ها، ص ۳۵۱

<sup>۵</sup> گیله وا، سال هفدهم، شماره ۱۰۱، ص ۲۶ و ۲۷

بر این اساس تاریخ وفات حیدر عمو اوغلی احتمالاً در آذر ۱۳۰۰ بوده اما تعیین تاریخ دقیق آن به سبب اینکه نمی دانیم چند روز طول کشیده است تا حیدرخان به آن خانه برسد و زندانی شود، ممکن نمی باشد.



حسن خان آلیانی (معین الرعایا)

عارف قزوینی در توضیح تصنیف «از خون جوانان وطن لاله دمیده»<sup>۱</sup> که هفتمین و معروف ترین تصنیف از سروده های وی می باشد می نویسد:

<sup>۱</sup> این تصنیف با نام های «راز دل» و «هنگام می» نیز شناخته می شود.

این تصنیف در دوره دوم مجلس شورای ایران در تهران ساخته شده است. بواسطه عشقی که حیدرخان عموآوغلی بدان داشت، میل دارم این تصنیف به یادگار آن مرحوم طبع گردد.<sup>۱</sup>

از خون جوانان وطن لاله دمیده  
 از ماتم سرو قدشان، سرو خمیده  
 در سایه گل بلبل از این غصه خزیده  
 گل نیز چو من در غمشان جامه دریده  
 چه کج رفتاری ای چرخ  
 چه بد کرداری ای چرخ  
 سر کین داری ای چرخ  
 نه دین داری، نه آئین داری نه آیین داری ای چرخ



<sup>۱</sup> دیوان میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی، بخش تصنیف های عارف، ص ۱۴

## در زندان

حیدر خان در طول حیات مبارزاتی خویش در چند مرحله راهی زندان گردید که بر اساس مدارک موجود عبارتند از:

الف) در زندان تزار:

بنا به قولی، حیدرخان در زمانی که در روسیه تزاری حضور داشت، در زندان افتاده بوده که از طریق پاره کردن سیم برق نجات یافت.<sup>۱</sup>

ب) در جریان ترور محمدعلی شاه<sup>۲</sup>:

همانطور که در بخش ترور محمدعلی شاه عنوان شد، حیدرخان چند روزی را در حبس حکومتیان بود که در نهایت با فشارهایی که آزادیخواهان مشروطه بر شاه آوردند، وسیله آزادی حیدرخان را مهیا ساختند.

ج) حبس کوتاه در جلفا:

حیدرخان از طریق جلفا قصد ورود به ایران را داشت که در آنجا دستگیر شد. وی را به نزد مأمورین اقبال السلطنه ماکوئی بردند اما چون لباس فرنگی به تن داشت و به زبان

<sup>۱</sup> آزاده گمنام، ص ۹۳

<sup>۲</sup> در برخی از منابع اشاره شده است که حیدرخان پس از سوء قصد به محمدعلی شاه زندانی شده و در نهایت به وسیله یکی از دوستانش که ارزشنیکدزه بوده است از زندان فرار می کند ولی این کلامی نادرست است چراکه حیدرخان از زندان و با تلاش های مشروطه خواهان مرخص شد و فرار نکرد.

فرانسوی صحبت می کرد، به سرعت وی را آزاد کردند و حیدرخان خود را به تبریز رساند.<sup>۱</sup>

(د) در خوی:

در زمان حکومت خوی بود که سامی بیک، رئیس گمرک خانه بندری (شه بندر) عثمانی حیدرخان را دستگیر می کند و در نهایت سعیدالممالک، فردی را که متهم به جاسوسی بود در قبال رهائی حیدرخان آزاد نمود.<sup>۲</sup>

(ه) در جنگل:

همانطور که در بخش وفات ایشان ذکر شد، حیدرخان ۶۴ روز را در آن خانه حبس بوده است که در نهایت با فرمان حسن خان آلیانی ترور شد.

(و) زندان قم:

گزینه دیگری از زندانی شدن حیدرخان وجود دارد که رضا روستا و علی شمیده نوشته اند که حیدرخان در اواخر سال ۱۹۱۵ از اروپا راهی ایران می شود و در ایران در حکومت ملی تشکیل شده در قم شرکت می کند و به عنوان فرمانده نیروهای مبارز بر علیه روس و انگلیس فعالیت می کند که پس از مدتی دستگیر و به حبس ابد محکوم گردید اما پس از مدتی از زندان فرار می کند و به اروپا باز می گردد. این ادعا بر اساس

<sup>۱</sup> دو قهرمان آزادی، ص ۳۰

<sup>۲</sup> گزارش هایی از انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۷۲

اینکه حیدرخان در اواخر این سال در اروپا بوده و سپس عازم بین النهرین شده است محل تردید است.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> حیدر عمو اوغلی در گذر از طوفان‌ها، ص ۲۰۷



## نامه هایی با موضوع حیدرخان

در منابع تاریخی، نامه های مختلفی پیرامون شخصیت و احوال حیدرخان وجود دارد که آنها را می توان در اشکال گوناگونی تقسیم و ارائه کرد اما در اینجا قصد داریم چپش آنها را بر اساس انتشار تازه و سپس تاریخ نگارش، طرح نمایم.

در این میان، نامه های دیده نشده یا کمتر دیده شده همچون نامه هایی که مرحوم ایرج افشار در کتاب «اوراق تازه یاب مشروطیت» به زبان فرانسه ارائه کرده اما ترجمه ای از آنها منتشر نشده بود، وجود دارد که از مجموع نامه های موجود در این کتاب، حلقه های مفقوده در تاریخ معاصر نیز قابلیت بازیابی خواهند داشت.

تذکر: برخی نامه ها که موضوع خاصی را نسبت به حیدرخان بیان نکرده را به شکل کامل ذکر نکرده ام تا از اطاله کلام پرهیز شود.

### تلگراف در رابطه با تنها ماندن عمو اوغلی

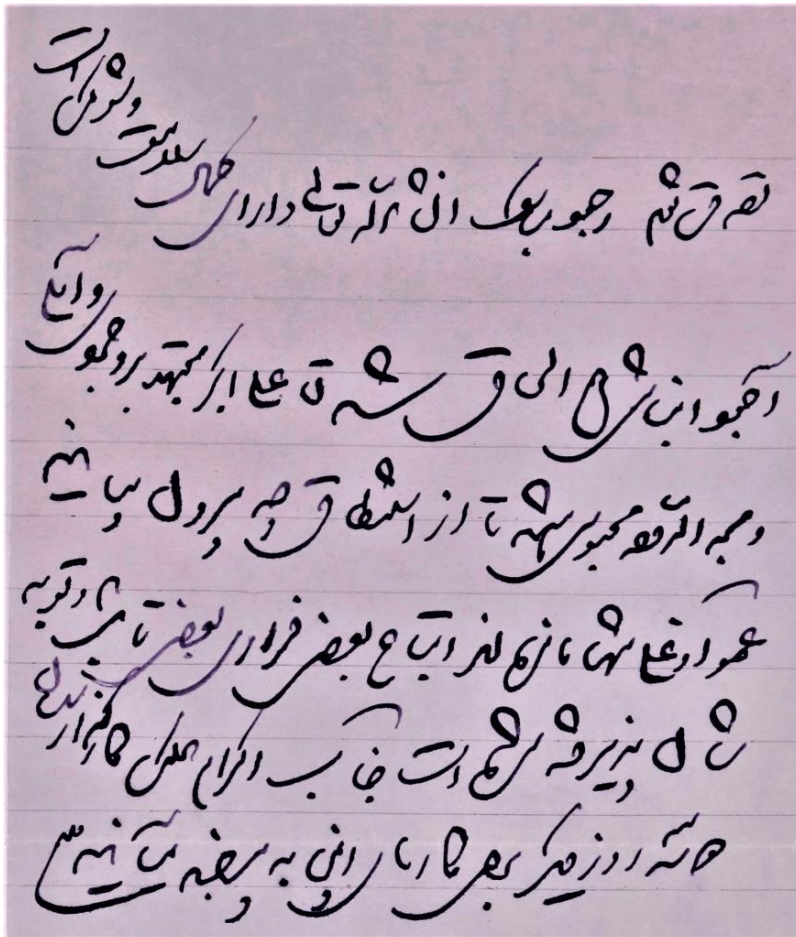
از سیستان به بیرجند

۱۸ رجب ۱۳۲۷ق (۱۴ مرداد ۱۲۸۸ / ۵ آگوست ۱۹۰۹)

در مجموعه اسناد «مرکز اسناد و مطبوعات آستان قدس رضوی» اسنادی به شماره ۹۱۷۹ وجود دارد که در آن یک تلگراف به «امیر شوکت الملک»<sup>۱</sup> و یک کاغذ ضمیمه دیگر قرار گرفته که ظاهراً به خط یک شخص بوده و در بیرجند نوشته شده اند متنها

<sup>۱</sup> محمد ابراهیم خان شوکت الملک علم، مشهور به شوکت الملک دوم از افراد سرشناس و از حاکمان و زمین داران بزرگ جنوب شرق کشور بوده است.

تلگراف از سیستان می باشد و در آن سخنی از حیدرخان نمی باشد و در کاغذ ضمیمه، خبر از تنها ماندن عمو اوغلی داده است. با توجه به اینکه ناظم الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان در وقایع روز پنجشنبه ۱۱ رجب ۱۳۲۷ از دستگیری شیخ فضل الله، ملا محمد آملی و حاج علی اکبر بروجردی یاد می کند<sup>۱</sup> کاغذ ضمیمه، حکایت از وقایع همین روز بوده است.



<sup>۱</sup> تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۵، ص ۵۳۰

## کاغذ ضمیمه:

تصدقت شوم وجود مبارک ان شا الله تعالی دارای کمال سلامت و شوکت است. آجودان باشی [که: ؟] الحاق شد آقا علی اکبر مجتهد بروجردی و آملی و مجد الدوله محبوس [باشد: ؟] تا از استنطاق چه بیرون بیایند. عمو اوغلی تنها مانده. از اتباع بعضی فراری، بعضی تائب و توبه شان پذیرفته شده است. جناب اکرام الملک کارگزارشان دو سه روز دیگر برای کارهای اینجا به بیرجند می آیند [همین: ؟]

نامه ای از ورام پیلوسیان<sup>۱</sup>

به تقی زاده (تبریز)

۲۶ ژانویه ۱۹۱۰ (۶ بهمن ۱۲۸۸ش / ۱۴ محرم ۱۳۲۸)

Tauris, le 26 janvier 1910

Mon cher ami,

Après plus de trois mois d'attente, je viens de recevoir vos deux lettres, ainsi que celles de mes amis Agha Seid mémidé Riza, Mirza Mémidé Aly Khan et Héidar Khan. Toutes ces lettres étaient relatives à l'organisation du parti et elles m'ont inspiré le courage et l'enthousiasme. Le parti démocrate n'est plus une chimère, puisqu'il existe réellement. Je vous assure qu'aucune autre nouvelle n'aurait pu me causer tant de joie que celle dont vous venez de me faire part. En effet c'est une grande force d'avoir dans une ville d'Orient 350 personnes sous le drapeau d'un

<sup>۱</sup> عضو محفل مطالعاتی ارمنی تبریز و از طراحان فعالیت های دموکراتیک سوسیال دموکرات های تبریز

دوست عزیزم

پس از بیش از سه ماه انتظار، به تازگی دو نامه ی شما و همچنین نامه های دوستانم آقا سید ممد رضا، میرزا ممد علی خان و حیدرخان را دریافت کردم. تمام نامه ها در رابطه با تشکیلات حزب بودند و به من شهامت و هیجان بخشیدند. حزب دموکرات دیگر یک خواب و خیال نیست چرا که واقعا وجود دارد. به شما اطمینان می دهم که هیچ خبر دیگری به جز اخباری که اخیرا با من در میان گذاشتید، نمی توانست تا این حد مرا خوشحال کند. در حقیقت، در شهری از مشرق، داشتن ۳۵۰ نفر زیر پرچم یک حزب دموکرات، یک قدرت بزرگ است به ویژه اینکه این حزب به شیوه ای اروپایی سازماندهی شده است. چقدر حیف که امروز فرصت این را ندارم که به تمام نامه ها به تفصیل پاسخ بدهم. مشکلی نیست، تلاش خواهم کرد تا از طریق پست بعدی به تمام نامه ها پاسخ داده و از اوضاع تبریز به شما خبر بدهم. من هنوز نامه ی کمیته مرکزی را دریافت نکرده ام. امیدوارم که از طریق پست بعدی آن را دریافت کنم. من خودم تمام نامه ها را می خوانم و آنها را به هیچکس نشان نمی دهم. می توانید از این بابت یقین و اطمینان خاطر داشته باشید. من آنها را می خوانم و کاملا می فهمم زیرا بسیار خوانا و به سبک خیلی واضحی نوشته شده اند. با این وجود این جرئت را ندارم که به زبان فارسی جواب شما را بدهم زیرا می ترسم که نتوانم بی پرده با این شور و حرارت منظور خود را بیان کنم. امیدوارم که خواندن نامه های شما و روزنامه ها به من فارسی نوشتن را بیاموزد و به زودی لذت نامه نوشتن به زبان رسمی کشورمان را تجربه کنم. همانطور که تمایل داشتید از این پس تلاش می کنم بیشتر برایتان بنویسم و هر بار دو نامه برای شما ارسال خواهم کرد، یکی برای شما و دیگری برای کمیته. ما امروز از طریق پست یک

نامه ی مفصل برای دوستان حیدرخان، در جواب نامه ی طول و طویل ارمنی ای که اخیرا دریافت کردیم فرستادیم. در آخر نامه او افزود که می خواهد به قره داغ برود تا با «دشمن انسانیت، رحیم خان»<sup>۱</sup> مبارزه کند. اما از آنجا که ما معتقدیم که در حال حاضر حضور او در تهران برای پیشرفت حزب دموکرات، که تنها راه نجات کشور بدان وابسته است، ضروری است، از او تقاضا کردیم که به قره داغ نرود. از شما خواهشمندم که مراتب لازم برای نگه داری او در تهران را انجام دهید، چرا که او سازمان دهنده و مبلغ خوبی است.

تیگران، ژدراک و من، از شما خواستاریم که به مناسبت پیشرفت ایده‌های دموکراتیک در پایتخت و قلب کشور، تبریکات از ته قلب ما را به هم‌زمان در تهران برسانید. دروذهای صمیمانه بر تمام دوستانم. لطفا دروذهای صمیمانه ی دوست ارادتمند خویش را پذیرا باشید.

ن.پ<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> از مخالفین مشروطه که رئیس ایل شاهسون بود.

<sup>۲</sup> اوراق تازه یاب مشروطیت، ص ۲۴۷-۲۴۹

نامه ای از ورام پیلوسیان

۱۰ فوریه ۱۹۱۰ (۲۱ بهمن ۱۲۸۸ / ۲۹ محرم ۱۳۲۸)

je vous le ferai parvenir par  
le courrier prochain. Comme  
mon ami Mirza Uleide Aly  
Khan aussi a demandé un  
exemplaire de ce programme.  
je vous prie de lui communiquer  
ce que je vous écris, par la  
présente, à ce sujet.

Je vous d'apprendre que  
notre ami <sup>Haidar Khan</sup> à quitté Téhéran  
pour aller à Karadagh. C'est  
tout à fait inutile, parce que  
les opérations de guerre sont  
tout à fait finies dans cette  
région. Il faudrait au  
contraire le conserver à  
Téhéran, sa présence y étant  
nécessaire dans les états de  
choses actuels. Nous irai.

... به تازگی متوجه شدم که دوستان حیدر خان تهران را به قصد رفتن به قره داغ ترک نموده است. این کار کاملاً بی فایده است چرا که عملیات جنگی در این منطقه تماماً به اتمام رسیده است. در عوض بهتر است که او را در تهران نگه دارید. حضور او در آنجا در این دولت کنونی الزامی است!

نامه ای بدون نام و بدون تاریخ  
(احتمالاً در همان حدود ژانویه ۱۹۱۰ نگاشته شده است)

*Cher ami!*

*Nous avons reçu  
votre dernière lettre, qui é-  
tait très intéressante. Actuel-  
lement nous sommes très con-  
tents, car non seulement  
la nécessité du parti démoc-  
ratique est comprise par  
tout le monde, mais il s'or-  
ganise à la hâte. Les lettres  
des camarades Mirza Ali-  
khan, Measavat et Amoghli  
nous enchantent par  
leurs contenus. A la fin  
de fin, aujourd'hui nous  
pouvons être tranquilles*



## دوست گرامی

آخرین نامه ی شما را که بسیار جالب بود دریافت کردیم. در حال حاضر بسیار خرسندیم زیرا که خوشبختانه ضرورت حزب دموکرات بر همگان آشکار گشته است. اما حزب به سرعت سازمان دهی می شود و نظم و ترتیب می یابد. نامه های همزمان، میرزا ممد علی خان، مساوات و عمو اوغلی با محتوای خود ما را خوشحال نمود. امروز ما می توانیم آرامش و یقین داشته باشیم چون بهترین پسران از ملت شهیدمان، نهایت سعی و تلاش خود را برای نجات استقلال و آزادی پارس انجام می دهند. مدت زمان زیادی است که ما اینجا یک انجمن مبتکر را بنا نهاده ایم. هم اکنون، ما دوستانی داریم که به انجام دادن سیاست های دموکراتیک عشق می ورزند<sup>۱</sup>.

توجه: در ادامه این نامه، بار دیگر نام حیدرخان برده می شود اما به سبب ناخوانی برخی کلمات، ساخت جمله دشوار می نمود.

نکته: خسرو شاکری از نامه هایی که «ورام پیلوسیان» به تقی زاده داده نتیجه می گیرد پایه گذاران واقعی و گردانندگان پشت پرده حزب و روزنامه ایران نو در واقع چند روشنفکر ارمنی بوده اند که از حزب سوسیال دموکرات تبریز منشعب شده اند<sup>۲</sup> حال اینکه این سخن کاملاً نادرست است چراکه اولاً حیدرخان و تقی زاده خود از تئوریسین های انقلاب بوده اند و در جای جای مشروطه و وقایع پس از آن به صلاح دید خود عمل کرده اند و ثانیاً محتوای نامه ها تنها جنبه مشورتی دارد و می توان گفت

<sup>۱</sup> اوراق تازه یاب مشروطیت، ص ۲۹۷

<sup>۲</sup> پیشینه های اقتصادی سیاسی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دموکراسی در آن عهد، ص ۲۶۱

این روشنفکران در خصوص فعالیت های دموکراتیک، با ایشان همراه بوده اند و هیچگاه از این نامه ها، آنچه را که شاکری استنباط کرده نمی توان نتیجه نگرفت.

تلگراف هارتویک

تهران

۴ آوریل ۱۹۰۸ (۱۷ آوریل، ۲۸ فرودین، ۱۵ ربیع الاول)

شرح وقایع اتفاقیه در تهران

هیجان عمومی

هیجان و انقلابی که به خاطر بازداشت های هفته گذشته پیش آمده بود متوقف نشده است بلکه بر عکس شدت می یابد و دولت را وادار می سازد که هرچه بیشتر کوتاه بیاید. پس از آنکه گناه دو تبعه روس در بازپرسی ثابت نشد و نتیجه این تحقیقات و رسیدگی توسط نمایندگان انجمن ها و مجلس در همان روز در همه جا پخش شد، انبوهی از مردم دوباره در مجلس اجتماع کرده خواستار تعقیب هر دو نفری که این بازداشت را انجام داده بودند یعنی حاکم تهران و رئیس نظمیة شدند.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> کتاب نارنجی، ج ۱، ص ۱۷۱

تلگراف هارتویک (تلگراف وقایع ترور محمدعلی شاه به روسیه)

تهران

۱۸ آوریل ۱۹۰۸ (یکم مه، ۱۱ اردیبهشت، ۲۹ ربیع الاول)

افتخار دارد شرح وقایع اتفاقیه در تهران و ولایات ایران را در ماه مارس [اسفند ۱۲۸۶- فروردین ۱۲۸۷] گذشته به عرض مبارک برساند.

با تقدیم احترام و بهترین آرزو

شرح وقایع اتفاقیه در تهران

بازداشت حیدرخان و دیگران

بازداشت اشخاص مظنون در شرکت به سوء قصد شرورانه نسبت به جان شاه همچنان انجمن ها را به خود مشغول کرده است. انجمن ها در کار بازپرسی ها دخالت کرده و علنا نسبت به بازداشت شدگان سمپاتی نشان می دهند. کار تحقیق و بررسی بسیار ضعیف انجام می گیرد و بدیهی است نه تنها چیزی را معلوم نمی کند بلکه امکان این را هم نمی دهد که به طور کلی کار به نتیجه برسد.<sup>۱</sup>

تلگراف هارتویک

تهران

۴ مه ۱۹۰۸ (۱۷ مه، ۲۷ اردیبهشت، ۱۶ ربیع الثانی)

به پیوست شرح وقایع اتفاقیه در تهران [ایران] تقدیم می شود:

عفو [زندانیان]

در این هفته روابط حسنه برقرار شده بین شاه و ملت و سمپاتی ملت نسبت به شاه همچنان محکم تر می شد. پس از خودداری محمدعلی شاه از برگزاری جشن های با شکوه به مناسبت سالروز تولدش، شاه دستخط جدیدی صادر کرده بر اساس آن در آستانه این روز از زندان های سراسر ایران زندانیانی که جرائم جنائی نداشتند آزاد شوند. مجلس مخالفت ضعیفی علیه چنین عفوی ابراز داشت اما بعضی از انجمن ها از این فرصت استفاده کردند تا عفو کسانی را که متهم به شرکت در سوء قصد ۱۶ فوریه [۲۹ فوریه، ۱۰ اسفند] بودند به دست آوردند. از قرار معلوم، شش نفر از کسانی که این شرارت را انجام داده بودند دستگیر نشده اند و شرکت کسانی که در تهران بازداشت شده اند به علت رسیدگی و دادرسی بسیار ضعیف و ناشیانه ای که انجام گرفت کاملاً اثبات نشده باقی ماند. به همین دلیل میسیون امپراتوری اصرار دارد به طور همزمان، حیدرخان تاری وردیف که به هنگام مواجهه، کارگران علیه وی شکایت کرده بودند نیز آزاد شود. تشکیل این دادگاه حضوری تا به حال به واسطه آنکه انجمن ها به شدت علیه آن برانگیخته شده بودند و اصرار داشتند به هر قیمت شده بر جریان دادگاه نظارت کنند، امکان نداشت...<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> کتاب نارنجی، ج ۱، ص ۲۰۴

نامه ای از حیدرخان به يك افسر حکومتی

احتمالاً در اوایل جمادی الثانی ۱۳۲۶ق (۱۳ تیر ۱۲۸۷ / ۴ جولای ۱۹۰۸)

این نامه را حیدرخان پس از به توپ بسته شدن مجلس و در آن هنگام که قصد خروج از بندرانزلی به بادکوبه را داشته به رشته تحریر درآورده. حیدرخان یکی از افسران حکومتی را به طمع گیر انداختن حیدر عمو اوغلی و اخذ ۱۰ هزار تومان پاداش حکومتی (که آن افسر او را نمیشناخته) مجاب نمود و در نهایت نامه ای برای او نوشت:

آقای محترم از این همراه عالی که در اختیار من گذاشتید نهایت تشکر را دارم. بسیار مرد نجیب و رفیق خوبی همراهم کردید. متأسفانه بازداشت آن شخص مورد نظر امکان پذیر نشد ولی از این عدم موفقیت زیاد ناراحت نشوید، چه می شود کرد؟ نتوانستیم. کاسبی ما با یکدیگر جور نشد، به قول معروف قسمت ما نبود.

سلامتی شما را طالبم، موفق باشید

حیدرخان

نامه بدون تاریخ از حیدرخان

به مشهدی محمود

آقا مشهدی محمود

از قرار تحقیق در پیش جناب آقا تفنگ نیست این است زحمت می دهد با جناب آقای  
صدر الاسلام سلمه الله کار نداشته باشید

عمو اوغلی<sup>۱</sup>

نامه بدون تاریخ و بی نام

...در همین وقت هم جناب حیدرخان از کمری وارد شدند و مجددا رفتند کمیته  
گرجی ها را ملاقات نمودند و ما را اطمینان داد که همه قسم همراهی بکنند مجددا هزار  
منات از کمیته خودمان اعانه گرفته به طرف بادکوبه رفته و تهیه آدم و اسباب از برای  
تبریز نمودند خود ما هم شروع نمودیم از تفلیس به تبریز اعانه نمودند...<sup>۲</sup>

تلگرافی از حیدرخان و امیر حشمت

تاریخ: در حدود فتح خوی (ذی القعدة ۱۳۲۶ق / ۱۶ آذر ۱۲۸۷ش / ۷ دسامبر ۱۹۰۸م)

مذکور در صفحه ۸۹

<sup>۱</sup> حیدرخان عمو اوغلی، ص ۴۸

<sup>۲</sup> اسناد و خاطره های حیدرخان عمو اوغلی، ص ۵۸

## تلگراف از جعفر الحسینی

## شهر خوی

تاریخ: در حدود فتح خوی (ذی القعدة ۱۳۲۶ق / ۱۶ آذر ۱۲۸۷ش / ۷ دسامبر ۱۹۰۸م)

شب سیزدهم ذیقعدة جناب آقا میرزا نورالله با جمعی از مجاهدین غیور و آقای قوچعلی خان و سایر سرکردگان محترم ملی به قلعه خوی حمله، در قلعه را به فاصله سه ساعت بدون چندان خونریزی باز، امیر امجد ماکوئی جان خود را برداشته به ماکو گریخت. مستبدین در بیغوله ها پنهان، بعد جناب آقای حیدر خان عمو اوغلی که وجودشان مایه امیدواری عموم ملت و مشروطه طلبان است وارد و اهالی را تامین و بازار و دکان گشاده، قاطبه اهالی در آسایش و رفاهیت به دعا گوئی دوام مشروطیت که مایه ترقی و اسباب نیک بختی ملت است اشتغال دارند.

جعفر الحسینی<sup>۱</sup>

گزارش ذیل، در ۲۴ ذیقعدة ۱۳۲۶ق (۲۷ آذر ۱۲۸۷ / ۱۸ دسامبر ۱۹۰۸) به انجمن واصل شده:

...با تصویب انجمن، مرحوم سعیدالممالک به حکومت خوی و سلماس معین گردید و در روز چهارشنبه ۶ ذیحجه ۱۳۲۶ مشارالیه در انجمن حضور بهم رسانید... مرحوم حیدرخان از تبریز کی و چه وقت حرکت کرده و خود را به خوی رسانده است فعلا اطلاع صحیحی از آن در دست ندارم.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> قیام آذربایجان و ستارخان، ص ۲۴۱ و ۲۴۲

<sup>۲</sup> همان، ص ۲۴۲

گزارش تلگرافی از خوی به انجمن ایالتی آذربایجان

۲۸ محرم ۱۳۲۷ (۳۰ بهمن ۱۲۸۷ / ۱۹ فوریه ۱۹۰۹)

نویسندگان: امیر حشمت و حیدر عمو اوغلی

مذکور در صفحه ۹۰

۱۵ رجب ۱۳۲۸ (۳۱ تیر ۱۲۸۹ / ۲۳ جولای ۱۹۱۰)

[ نامه ای که چند روز پس از ترور بهبهانی نوشته شده ]

... عمو اوغلی را دیروز در خیابان لاله زار خدمتشان رسیده خیلی کسل و دلتنگ بود...<sup>۱</sup>

۲۴ رجب ۱۳۲۸ (۹ مرداد ۱۲۸۹ / ۱ آگوست ۱۹۱۰)

...از آدم های معزالسلطان و سردار ملی و سالار ملی می باشند. چون حضرات باهم

اتفاق کرده اند یعنی سردارها و ضرغام السلطنه مخصوصا امشب را در صدد پیدا کردن

عمو اوغلی بوده اند ولی دستشان به جائی نمی رسد.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> اسناد و خاطره های حیدرخان عمو اوغلی، ص ۶۳

<sup>۲</sup> همان، ص ۶۵



نامه ای از حیدرخان که پس از فتح تهران نگاشته شده

در وقت تشریف بردن جنابعالی قرار این طور نبود چونکه جنابعالی از طرف فرقه [دموکرات] هم مأمور بودید زیرا که آن فرقه تنها می تواند مملکت را نجات بدهد و باید بدانید تا یک فرقه با یک مسلک مستقیم متفقی اگر دولت را در دست نداشته باشد و راه نشان ندهد و سیر بلا نشود کار این مملکت خوب و استقلالش محکم نمیشود و مامورین خوب یعنی با مسلک را سر کار نخواهند گذاشت چونکه مردم خوب، با دزدها همدست نخواهند بود پس در این صورت یک فرقه که عبارت از فرقه ما باشد خیلی لازم است که محکم بشود و شما هم چونکه آدم با مسلک هستید این است که باید خیلی کار کنید. پس لازم است شروع بکنید و آدم های خوب و با اخلاق پیدا کرده فرقه را تشکیل بدهید... خیلی باید جهد بکنید که آدم های با ناموس داخل بشوند و پروگرام را قبول بکنند.<sup>۱</sup>

از طهران [؟] به تقی زاده

۷ ذی الحجه ۱۳۲۸ (۱۸ آذر ۱۲۸۹ش - ۱۰ دسامبر ۱۹۱۰م)

حضور... حضرت مستطاب آقای تقی زاده روحی فداه

...حیدرخان چندی پیش با سلامتی وارد و هستند. تمام رفقا سلامت و عرض سلام

خالصانه حضور سرکار دارند...<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> مجله یادگار، ورقی از تاریخ مشروطه ایران، شماره ۵، ص ۷۷

<sup>۲</sup> نامه های مشروطیت و مهاجرت، ص ۲۱۶

از حیدرخان

به استانبول (شاید ۱۳۲۸ ق)

دوست عزیز

چند روز پیش یک عریضه مفصل در جواب مکتوب سرکار و سایر آقایان فرستاده ام نمی دانم تا حال رسیده یا نه. خواهش دارم هرچه زودتر جواب مرحمت فرمائید تا عریضه مفصل که عرض کردم فرستاده شود.

حیدر عمو اوغلی<sup>۱</sup>

از حسین پرویز

ربیع الاول ۱۳۲۹ ق

تصدق وجود مبارکت کردم

...از قراری که شنیده ام بیرم ملاقاتی از حیدرخان خواسته و حیدرخان از فرقه ای که بدان منسوب است استجازه نموده و او را دیدن هم کرده. اظهارات او این بوده که به موجب این کاغذی که احدی ندیده و تو هم به همه کس نباید بگویی، دولت حاضر شده که دویست تومان مخارج راه بدهد و ماهی هم صد تومان تا یک سال که شما یک سفر اروپا کنید. او در جواب قول صریح نداده و موکول به استجازه از فرقه نموده است. و باز از قراری که شنیده ام خود فرقه هم چون رفتن ایشان را قبلاً لازم دانسته اند رأی به رفتن داده و در شکل آن هم گفت و گو کرده شاید خود حیدرخان با نایب السلطنه

<sup>۱</sup> نامه های مشروطیت و مهاجرت، ص ۲۲۶ و ۲۲۷

هم ملاقاتی کند و شاید بعد از یک هفته دیگر حرکت کند. از همان ناحیه سابق الذکر و از طرف فارس هم محتمل است برود... حیدرخان تا سه چهار روز دیگر به همان ترتیبی که عرض شد از راه فارس به اروپا می رود...

حسین پرویز<sup>۱</sup>

از پیرم خان به حضرت وزارت داخله  
طهران - اداره مرکزی کل نظمی و ژاندارمری ممالک محروسه  
۷ برج حمل ۱۳۲۹

مندرج در صفحه ۱۴۶

نامه ای از سپهدار اعظم  
به حکام قم و کاشان و شیراز و نواب آن  
۹ حمل [فروردین] ۱۳۲۹ - نمره ۹۳

مندرج در صفحه ۱۴۶ و ۱۴۷

نامه ای از حیدرخان  
به منشی زاده و اسدالله خان و محمد نظر خان  
در حدود فروردین ۱۲۹۰ش (ربیع الاول ۱۳۲۹ق / مارس ۱۹۱۱)

مذکور در صفحه ۱۴۷

<sup>۱</sup> نامه های مشروطیت و مهاجرت، ص ۳۶۳ و ۳۶۵

از حیدرخان (در طهران)

به میرزا حسن خان

و دیگر خواهش دارم که خودتان تشریف ببرید به حضرت عبدالعظیم تحقیق کنید از حرکت های ابوالقاسم خان بختیاری و از رفقا خواهش بکنید که کارش فورا درست کنند که اینجا وجودش خیلی لازم است و دیگر، نور چشمی ام میرزا علی اصغر را توقیف کردند، یکی تان خواهش دارم بروید در محبس و ببینید و از طرف بنده ببوسیدش و پول برای اهل عیال یا خودش اگر لازم باشد مرحمت کنید و از مدیر بگیرید یا به بنده بنویسید بفرستم. این جسارت را برای آن کردم که دیگر شماها هم مثل بنده الحمد لله [ ... ناخوانا ]<sup>۱</sup>.

از محمد علی بادامچی (از تبریز به استانبول)

۲۹ رجب ۱۳۲۹ ( ۳ مرداد ۱۲۹۰ش - ۲۶ جولای ۱۹۱۱م)

حضور مستطاب یگانه امیدگاه ایرانیان آقا سید حسن تقی زاده دامت برکاته ...وضع طهران پس از عبور محمد علی، گویا قدری اصلاح شده و عناصر مشروطه متحد و متفق شده و یک کابینه مرکب از ریاست سپهدار بی وزارت و ...تشکیل و به مجلس معرفی شد...و زیاده از پنجاه نفر از قبیل اصناف و سید و حاجی اسماعیل تهباز مدیر التجار در این سه روزه به واسطه تفتین و فساد دستگیر اداره نظمی و تنبیه سخت دیده و حبس شده اند و در تنبیه حاجی اسمعیل مدیر التجار حضرات « شامبر دو

<sup>۱</sup> حیدرخان عمو اوغلی، ص ۳۸۶

قومرس» یک حرارتی کرده و مرآت السلطان معاون اداره را معزول کردند ولی فردای همان روز از اقدامات اهالی خاصه فرقه باز معاون به جای خود منصوب و قدری از اُبَهِت تجار کاسته شد. و حیدرخان عمو اوغلی و یار محمدخان [کرمانشاهی] را هم خواسته اند. چند روزه وارد می شوند و ایل بختیاری با یک صمیمیت فوق العاده مشغول خدمت اند و سردار اسعد را به طهران احضار کرده اند.<sup>۱</sup>

از محسن نجم آبادی

۱۷ میزان - ۱۶ شوال ۱۳۲۹ (۱۷ مهر ۱۳۹۰ - ۱۰ اکتبر ۱۹۱۱م)

فدایت شوم

...آقای حیدرخان عمو اوغلی را شنیدم دولت مأمور کرده است بروند با آن عده سواری که از قشقایی همراه دارد به یزد و حاکم یزد هم اسد الله میرزا [شهاب الدوله ملک آرا] شده. آقای حیدرخان پس از تبعید از طهران رفت به اصفهان. از آنجا تنها رفت به فارس. هنگام انقلاب اخیره با سواری که عده عده آنها را تحقیقا نمی دانم حرکت کرد به اصفهان وارد شد که به طرف سالار الدوله برود، دولت صلاح ندانست در خود اصفهان توقف نمودند. حاکم ترسید خود حیدرخان اسلحه را تسلیم نمود که بختیارها نترسند که عمو اوغلی با قشقایی ساخته باشد بختیارها را از میانه بردارد...

محسن نجم آبادی<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> نامه های مشروطیت و مهاجرت، ص ۲۸۰ و ۲۸۱

<sup>۲</sup> نامه های مشروطیت و مهاجرت، ص ۳۲۲

از حسین پرویز

۲ ذیقعه [۱۳۲۹] [۲ آبان ۱۲۹۰ش - ۲۵ اکتبر ۱۹۱۱م]

هم مسلکان محترم

...سوال شده بود که حیدرخان کجاست. مختصری از شرح حال ایشان این است که دو ماه پیش تلگرافی از شیراز خطاب به سلیمان میرزا از آقا میرزا شمس الدین خان می رسد که حیدرخان بمانند یا به فرنگ بروند. صمصام [السلطنه] اظهار می دارد که خوب است همان جا بمانند تا ببینیم که تکلیف با محمدعلی چه می شود. بنا بوده این تلگراف را جواب دهند که از مرکز به واسطه دو سه رای تلگراف می شود که محرمانه حرکت کنید به طهران. آقای حیدرخان هم با هشتاد سوار تنگستانی حرکت می کنند. به تخت فولاد و نیم فرسخی اصفهان که می رسند سوارها آنجا می مانند خودشان به شهر می آیند. از طرف سردار اشجع بختیاری که حاکم اصفهان است اعتدال الملک رئیس نظمی اصفهان می آید نزد ایشان و اظهار تشکر از ورودشان می نماید و می رود و آن وقت اعتدال الملک چیزی از قول آقای حیدرخان خطاب به سوارها می نویسد که تفنگ ها را بدهید زیرا آمدن ما به اصفهان باعث ترس اهالی شده و می خواهند به کنسولخانه انگلیس پناه ببرند. برای سوارها این کاغذ را می خوانند و می گویند تفنگ ها را به ما هم ندهید بگذارید توی اطاق در را قفل کنید و کلیدها را هم خودتان بردارید. سوار لر بیچاره هم اطاعت می کند. پس از این کار ژاندارم اطاق را محاصره نموده تفنگ ها را بر می دارند و به حکومت می سپارند. بلافاصله می آیند در شهر نزد حیدرخان که سوارها را خلع سلاح کردند، شما هم اسلحه خود را باید بدهید. حیدرخان پس از تعجب که چگونه سوارها تفنگ را داده اند اظهار می دارد که من اسلحه را از

دست نمی‌دهم. اعتدال‌الملک مایوس مراجعت کرده که خبر می‌آورند بختیاری دور خانه را محاصره کرده چهار شبان و روز هم در محاصره می‌ماند و بالاخره با یک تدبیری از آنجا بیرون آمده و از بیراهه روز هجدهم شوال به منزل وارد می‌شود. این است ترتیب کار ایشان. از طهران هم تلگراف به حکومت می‌شود که ایشان را بگیرند...

حسین پرویز<sup>۱</sup>

سر جارج بارکلی (سفیر انگلیس)

به: سر ادوارد گری

(واصله در ۲۰ نوامبر)، طهران ۲ نوامبر [۱۹۱۱] مطابق ۱۰ ذیقعدہ ۱۳۲۹ [۹ آبان ۱۲۹۰]

حیدرخان ترور قفقازی در اواخر سپتامبر از شیراز با یک عده تابعین مسلح به عزم طهران حرکت نموده. او و همراهانش را در اصفهان خلع سلاح نمودند.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> نامه‌های مشروطیت و مهاجرت، ص ۳۲۸ و ۳۲۹

<sup>۲</sup> کتاب آبی، ج ۶، ص ۱۳۳۸

از محسن نجم آبادی

۲۸ عقرب [۲۷ ذی القعدة ۱۳۲۹] (۲۷ آبان ۱۲۹۰ش - ۱۹ نوامبر ۱۹۱۱م)

فدایت شوم

...حیدرخان تلگرافی از سمنان کرده و حرکت نموده. همین دو سه روزه وارد طهران می شود. برای تفتیش ادارات نمک حرکت نموده بود. در سبزوارم اگر نرسیده بود زمان مراجعت، انقلاب غریبی روی می داد... الان خبر رسید که حیدرخان تا عصری وارد خواهد گردید و بنده خیال دارم با آقای مدیرالصنایع برویم تا یک فرسخی استقبال نمائیم.

محسن نجم آبادی<sup>۱</sup>

در نامه ای به نقل از منشی زاده

۲۴ ربیع الاول ۱۳۲۹ق

شخص محترمی [حیدر عمو اوغلی] که از اقدامات غیرتمندانه و وطن خواهانه ایشان ایران زنده شده است پس از پانزده روز اقامت در شیراز به بمبئی حرکت خواهند فرمود.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> نامه های مشروطیت و مهاجرت، ص ۳۵۱ و ۳۵۲

<sup>۲</sup> حیدرخان عمو اوغلی، ص ۱۹۶



نامه ای از سپهدار

۲۵ شعبان ۱۳۲۹ق (۲۱ آگوست ۱۹۱۱ / ۲۹ مرداد ۱۲۹۰)

...پس از اینکه از مجلس خراب و مسجد سپهسالار رفتیم به دربار باغ گلستان قریب ده شب منزل کردیم... کمیسیون عالی تشکیل شد چهار روز دیگر هم معین شد، بنای کار شد در این موقع تقی زاده وارد شد با چند نفر مفسد سابق که مجلس را به باد داده بودند همدست شدند و بنای بعضی صحبت ها گذاشتند. من با سردار اسعد گفتم که اینها بد تنوره ای چیده اند. او مرا ساکت کرد، صبر کن تا محمدعلی میرزا را خارج کنیم تا آن زمان فکری بکنیم. حالا زود است و از هر طرف هم اشخاص به اسم مجاهد حضرات مثل حیدرخان چراغ برقی و صادق اف و دیگران جمع کردند. محمد علی شاه را هم فرستادیم کم کم حضرات قوت گرفتند من کناره کردم...<sup>۱</sup>

نامه ای از ملك الشعراى بهار

ملك الشعراى بهار در سال ۱۳۳۰ق (در آن زمان که از سوی روسیه به دولت ایران اولتیماتوم داده شد) به همراه نه نفر دیگر از دوستانش از خراسان به تهران تبعید گردید و یک سال بعد دوباره به مشهد بازگشت.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> مشروطه سازان، ص ۴۳۲

<sup>۲</sup> زندگانی و آثار بهار، ص ۳۱

در سال شمار زندگانی بهار و سال ۱۲۹۰ش نیز آمده است وی به همراه نه نفر از اعضای کمیته حزب دموکرات به دستور «کینیز داییزا» از مشهد به تهران تبعید شد و در بین راه سبزوار- شاهرود با حیدرخان و ابوالفتح زاده ملاقات کرده است.<sup>۱</sup>

در کتاب «چکیده انقلاب حیدرخان عمو اوغلی» از قول سید علیرضا مجتهد زاده که در یادبود ملک الشعراء بهار، رساله ای را تنظیم نموده بود می نویسد:

حیدرخان عمو اوغلی که به اتفاق ابوالفتح زاده عازم مشهد بود، بین شاهرود و مشهد با محمد تقی بهار (ملک الشعراء) که وی نیز به امر صریح کنسول روسیه تزاری... از مشهد تبعید شده و در راه آمدن به تهران بود ملاقات کرد. بهار نامه ای به شیخ محمد جواد تهرانی که عضو کمیته ایالتی حزب دموکرات در مشهد بود نوشت تا آن دو تن - حیدر خان عمو اوغلی و ابوالفتح زاده- را مخفی کند و برای ایشان به منظور خارج شدن از ایران، گذرنامه تهیه نماید.<sup>۲</sup>

اینجانب موفق نشدم اصل این رساله ای که مجتهد زاده نگاشته بود را پیدا و مطالعه نمایم اما در روزنامه «ایران ما/ شماره اول/ یکشنبه ۳۰ بهمن ۱۳۲۸ش» نوشتاری پیرامون شخصیت ملک الشعراء بهار نوشته شده است که احتمالاً مجتهدزاده نیز از همین منبع استفاده کرده باشد. در این روزنامه جریان دیدار بهار با حیدرخان از شخصی به نام حسن (در پاسخ سوال اینجانب از دکتر ناصرالدین پروین، ایشان این حسن را حسن ارسنجانی دانست) منعکس گردیده که البته این داستان به صورت ناقص در این شماره

<sup>۱</sup> بلند آفتاب خراسان، ص ۱۳ و ۱۴

<sup>۲</sup> چکیده انقلاب حیدرخان عمو اوغلی، ص ۲۰۳

نقل گردید که بنا بوده است در سایر شماره های روزنامه چاپ شود که متأسفانه نتوانستم آن را بدست آورم و لذا ادامه آن را از کتاب «بلند آفتاب خراسان» نقل خواهم کرد:

ظهر یکی از روزهای سال ۱۳۲۸ ق وقتی ملک الشعراء بهار برای صرف ناهار به خانه رفت اهل خانه گفتند این پاکت را امروز از منزل میرزا محمد خان رئیس اداره نمک آورده اند... روانه خانه میرزا خان شد. میرزا محمدخان سلام و تعارف کرد و تازه واردی را که لهجه آذربایجانی داشت و مرد خون گرم و پر حرارتی بود معرفی کرد «آقای حیدرخان عمو اوغلی از کمیته حزب دموکرات تهران برای تشکیل حزب دیروز به مشهد تشریف آورده اند» ملک الشعرا با آن مرد متجدد و جدی دست داده و با هم نشستند. چائی خوردند از این در و آن در حرف زدند تا صحبت به تشکیل حزب دموکرات کشیده شد... آن روز مذاکرات میان حیدرخان عمو اوغلی و ملک الشعراء بهار به طول انجامید هم ملک الشعراء مفتون و شیفته این مرد انقلابی و با اطلاع شد و هم حیدر عمو اوغلی در وجود ملک الشعراء کسی را یافت که دنبال او می گشت. یکی دو روز بعد در منزل میرزا محمدخان رئیس اداره نمک چند نفر مرد مبارز و پر حرارت خراسان جمع شدند تا اولین کمیته مترقی حزب دموکرات ایران را که از طرف حیدرخان انتخاب شده بود تشکیل دهند. در این جلسه تاریخی که نطفه تشکیلات سیاسی خراسان و مبارزات جدی و با هدف جوانان مشهد بسته شد ملک الشعراء بهار، شیخ محمد جواد تهرانی، میرزا ابراهیم خان رئیس مالیه، حاج شیخ محمدجعفر کشمیری، حاج مشاور الوزراء محمودی، مبصر الملک

خواجوی، میرزا عیسی خان رئیس اداره گندم، میرزا محمد مسعودی و صاحب خانه یعنی میرزا محمد خان رئیس اداره نمک و حیدرخان عمو اوغلی حضور داشتند...<sup>۱</sup> حیدرخان عمو اوغلی بعد از دو هفته از مشهد به تهران رهسپار شد... در سال های ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ قمری روس های تزاری برای اخراج مستر شوستر از ایران اولتیماتوم شدید به دولت ایران دادند... دموکرات ها دچار بلاتکلیفی شده بودند که ناگهان خبر رسید ناصرالملک، مجلس دوم را منحل کرد و اولتیماتوم را پذیرفت. به دستور تلگرافی وثوق الدوله روزنامه تازه بهار نیز توقیف شد و به امر صریح قنصل روس ۹ نفر از افراد فعال حزب دموکرات خراسان به تهران تبعید شدند... محرم سال ۱۲۳۰ قمری ماه عزای آزادیخواهان خراسان بود زیرا با تبعید ملک الشعراء و یاران او و توقیف جراید و فشار به سایر مردم آزادیخواه دوره دوم مشروطیت خاتمه یافت...<sup>۲</sup>

حیدر عمو اوغلی کنار دیوار یله داده و شخص ناشناسی برای او چای می ریزد. ملک و حیدرخان یکدیگر را در آغوش گرفتند، ماچ و بوسه که تمام شد احوال پرسى آغاز گردید. حیدرخان همراه خود را ابوالفتح زاده معرفی کرد. معلوم شد که بعد از حرکت مشهد حیدرخان برای ماموریت حزبی به اصفهان و شیراز رفته، در مراجعت داستان اولتیماتوم پیش آمده و دولت در صدد دستگیری و اعدام حیدرخان بوده است. او هم مخفیانه به اتفاق رفیقش ابوالفتح زاده برای فرار از ایران با کالسکه به طرف مشهد حرکت کرده اند و برای اینکه کسی

<sup>۱</sup> نامه ای که از محسن نجم آبادی در صفحه ۲۴۰ ذکر شد، دلالت بر این داشت که حیدرخان در آن زمان در خراسان بوده است.

<sup>۲</sup> روزنامه ایران ما، یک شنبه، ۷ اسفند ۱۳۲۸

آن‌ها را شناسد در شهرها توقف نمی‌کردند و چای و غذا را در خرابه‌های راه صرف می‌نمودند. ملک فوراً نامه‌ای به رئیس مالیه سبزوار که دموکرات بود نوشت و آن‌ها را معرفی کرد که مورد پذیرایی واقع شوند. بعد کاغذی به شیخ محمد جواد تهرانی عضو کمیته ایالتی مشهد نوشت تا آن‌ها را مخفی کند و پاسپورت برای آن‌ها تدارک نماید و از مرز به سلامت خارج شان سازد. نیم ساعت بعد حیدرخان و ابوالفتح زاده با ملک روبوسی و خداحافظی کردند و هریک به راه خود ادامه دادند. ملک الشعرا به شاهرود که مرکز اردوی ملیون بود رسید و مدت یک ماه و نیم توقف کرد. حیدرخان و ابوالفتح زاده نیز در مشهد بیش از یک ماه مهمان شیخ محمد جواد تهرانی بودند تا تذکره سفر برای آن‌ها تهیه شد و مخفیانه از مرز گذشتند. مقصد بعدی ملک، تهران بود ولی حیدرخان بنا به تصمیم کمیته مرکزی حزب دموکرات مانند سایر اعضای آن راه اروپا را در پیش گرفت و به لندن رفت تا در جلسه کمیته حزب دموکرات شرکت کند. این جلسه که در سال ۱۹۱۲ در شهر لندن از لیدرهای حزب دموکرات یعنی وحیدالملک، حیدر خان عمو اوغلی، نواب، تقی زاده، محمدعلی خان تربیت، محمود خان پهلوی تشکیل شد... حیدرخان بعدها از لندن به طرف روسیه حرکت کرد و روی این نظریه عمل نمود. با انقلابیون روسیه آشنا شد و در قفقاز با آنها همکاری کرد.<sup>۱</sup>

نکات این نوشتار:

<sup>۱</sup> بلند آفتاب خراسان، ص ۳۸ و ۳۹

۱) ادبیات این نوشتار، داستانی می باشد که ممکن است هر مطلبی را به فراخور حال به آن اضافه کرده باشند.

۲) نکات نادرست قطعی در این نوشتار وجود دارد از جمله اینکه گفته است حیدرخان پس از رفتن به لندن و راهی شدن به روسیه با انقلابیون روسیه آشنا گردیده حال اینکه حیدرخان پیش از آمدن به ایران با آنها مرتبط بوده است. دیگر اینکه نوشته است: « حیدرخان برای مأموریت حزبی به اصفهان و شیراز رفته، در مراجعت داستان اولتیماتوم پیش آمده» حال آنکه دانستیم حیدرخان تبعید گردید و مسیر تبعیدش از سمت اصفهان و شیراز بوده و نه مأموریت حزبی.

۳) در کتابی که تحت عنوان « نامه های ملک الشعراى بهار» با گردآوری ۱۱۴ نامه از محمدتقی بهار نگاشته شده است اثری از این نامه وجود ندارد.

از حیدرخان

(۳ سپتامبر ۱۹۱۳ / ۱۲ شهریور ۱۲۹۲ / ۱ شوال ۱۳۳۱)

دوست محترم عزیزم

این عریضه چهارمی است که عرض می کنم. نمی دانم کثرت مشغله باعث بی مرحمتی شده یا جهت دیگری دارد... یک کاغذ مفصل از رفقای قم رسیده که لفا ارسال خدمت می نماید. ملاحظه خواهید فرمود. در آن کاغذ بنده [را] غیر مستقیم به میان شاهسون ها

دعوت می کنند چونکه کار شاهسون ها از قرار معلوم اهمیتی پیدا کرده. نمی دانم رای سرکار در این خصوص چیست...سلام و ادعیه خالصانه بنده را قبول فرموده و به رفقای گرامی هم تبلیغ فرمائید.

مخلص صمیمی شما، حیدر

اوستاند ۳ سپتامبر ۱۹۱۳

نامه ای از عزت الله هدایت

مبدأ: استانبول

( ۱ سپتامبر ۱۹۱۶ / ۱۰ شهریور ۱۲۹۵ ش / ۳ ذی القعدة ۱۳۳۴ )

دوست محترم عزیز

...همان روزی که بنده وارد شدم با آقایان پور داود، نصرالله خان [جهانگیر]، سعدالله خان [درویش]، راوندی، علوی [ابوالحسن علوی] و حیدرخان [عمو اوغلی] در یک مجلس مذاکره کرده و همان در ظرف چند ساعت خیالات آقایان معلوم گشت. نصرالله خان، سعدالله و راوندی حاضر به مراجعت شدند و دیگران در عقیده خود که به برلن بیایند ثابت ماندند...دیگر از آقایانی که در اینجا هستند آقایان ذیل اند...حیدرخان و شاید چند نفر دیگه هم باشند... اما حیدرخان مسئله ایشان مسئله ای است غامض. به هر شکلی که هست ایشان می خواهند به برلن بیایند و از آنجا به سوئیس بروند. بنده در

باب او هیچ اقدامی نکرده ام و نمی دانم چه کنم. اینجا بماند چه کند، برلن بیاید چه کند و سویس؟...به طرف بغداد بر نمی گردد. در سفارت آلمان از بنده سوال کردند گفتم که کار ایشان راجع به اداره نظامی آلمان بوده خوب است که ایشان باز به همانجا رجوع کنند و ببینند چه جوابی می آید. شاید بالاخره کار طوری بکشد که او برلن بیاید. چون که او خیلی اصرار دارد. خوب است در این باب هم عقیده اظهار کنید. بنده هم باز با او مذاکره می کنم ولی می دانم که فایده ندارد و یک دنده است.

دوست شما- عزت الله<sup>۱</sup>

بی نام

سال ۱۳۳۴ق

...عمو اوغلی نیز در بریستول [هتل بریستول در استامبول] منزل دارند. تصور می کنم بعضی از رفقا چندان ایشان را خوش نیستند...

نامه ای از حیدرخان

به دفتر مرکزی سازمان های کمونیستی ملل شرق (بوروا)

۱۲ فوریه ۱۹۲۰ (۲۲ بهمن ۱۲۹۸ / ۲۲ جمادی الاول ۱۳۳۸)

<sup>۱</sup> نامه های مشروطیت و مهاجرت، ص ۴۳۲-۴۳۶



وی در این نامه یادآور می‌شود که در هنگام اقامتش در سامارا با میخائیل واسیلویچ فرونزه (از رهبران بلوشویک و اصلی ارتش سرخ) درباره تشکیل هنگ ایرانی‌ها در ترکستان صحبت کرده بود. وظیفه این هنگ این بود که به ارتش سرخ در مبارزه با اشغالگران یاری رساند. در نهایت گروه انترناسیونالیست‌های ایران در تاریخ ۲۵ آوریل ۱۹۲۰ در جبهه ترکستان تشکیل شد.<sup>۱</sup>

از ساعد الوزاره

به وزارت امور خارجه

۱۹ ذی الحجه الحرام ۱۳۳۸- ۱۱ سنبله ۱۲۹۹ (۳ سپتامبر ۱۹۲۰)

وزارت خارجه مطابق اخبار واصله میرزا کوچک خان در گیلان اعلان حکومت جمهوری نموده، رئیس جمهوری میرزا کوچک خان، کمیسر خارجه و تجارت حیدرخان، کمیسر جنگ خالو قربان، کمیسر داخله میرزا محمد، کمیسر معارف سرخوش. در خصوص احسان اله خان اعلان شده که بواسطه سوء معاملات از کمیته گیلان اخراج، خود احسان اله با عده یکهزار سیصد نفر وارد لاهیجان و شروع به تعدیات نموده. خالو قربان از طرف میرزا کوچک خان مأمور شده او را از لاهیجان اخراج نماید. عده از طرفداران احسان اله در بادکوبه خدمت می‌کنند تلاش می‌کنند

<sup>۱</sup> اسناد تاریخ جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، ج ۲۰، ص ۱۶۳

قوه تهیه و به لاهیجان بفرستد. امروز سردار محی و حاجی احمد و خود وی از تفلیس مراجعت کردند.

۱۹ ذی حجه عزه ۱۸۷

سلاعد الوزاره<sup>۱</sup>

### نامه ای از روسیه به ارتش سرخ گیلان

ابراهیم فخرائی از نامه ای یاد می کند که به شکل تلگراف و رمز از روسیه به ارتش سرخ گیلان ارائه شده بود در مورد اینکه حیدرخان با مقداری اسلحه و جواهر از روسیه فرار کرده است بایستی فوراً دستگیر و به روسیه بازگشت شود.

نکته: همانگونه که فخرائی اشاره می کند این نامه ای تعجب انگیز است.<sup>۲</sup> حیدرخان به قطع و یقین به همراه خود، تعدادی جواهر داشته و از سوی دیگر با انواع سلاح با کشتی به همراه تعدادی دیگر از نیروها عازم جنگل شده بود و این امری قطعی بود که اینها همگی از سوی روسیه تجهیز شده بودند و فراری از سوی حیدرخان صورت نگرفته بود. مضاف بر اینها حیدرخان اجازه اخذ پنجاه هزار پوط نفت داشته که

<sup>۱</sup> نهضت جنگل به روایت اسناد وزارت امور خارجه، ص ۲۱۸

<sup>۲</sup> سردار جنگل، ص ۳۶۵

می توانست آن را از انبار نوبل وصول نماید و وجه آن را صرف هزینه های انقلاب نماید.<sup>۱</sup> لذا این نامه اگر واقعا از سوی روسیه صادر شده باشد حاوی نکاتی بوده که صرفا با زدن یک اتهام، بتوانند دلیلی برای دستگیری حیدرخان ارائه کرده باشند (ولو به دروغ).

از سیروس بهرام

به حیدرخان

سیروس بهرام که در جریان نهضت جنگل حضور داشته پیرامون نامه ای که به حیدرخان نوشته است می گوید:

به عقیده من نه از تسییح و استخاره کوچک خان و نه از عاشق انقلاب بودن احسان الله خان برای نجات خلق ایران، نتیجه ای حاصل نخواهد شد.

وی در ادامه می نویسد: با وجود همه این ها شادروان حیدرخان عمو اغلی از اصلاح کوچک خان و احسان الله خان مأیوس نشد. وی امیدوار بود که با همه اینها، با آنها جبهه واحدی به وجود آورد.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> سردار جنگل، ص ۴۲۲

<sup>۲</sup> مجله دنیا، سال چهاردهم، شماره ۱، ص ۷۸

از حیدرخان

در پاسخ به نامه مخبر السلطنه (مهدی قلی هدایت)

۲۵ جولای ۱۹۲۱

حضرت اشرف - تصور نمی کنم اشخاصی که مدت مدید یگانه آمال و آرزویشان در استخلاص وطن مقدس از گرگان داخلی و خارجی بوده فراموش شده باشد. خصوصاً اشخاصی که مثل آن حضرت اشرف و مرحوم صنیع الدوله که اسمشان صفحات تاریخ ایران را مزین نموده از مد نظر محو شده باشد. اوضاع سیاسی امروزه ی دنیا چنانچه حضرت اشرف بهتر از من می دانید به ما نشان می دهد که امروز تا دیر نیست بایستی به همه نوع فداکاری حاضر شده و استقلال ایران را تأمین نماییم. از آنجایی که بدون تشکیلات منظم سیاسی و قشونی غیر ممکن است که به این آمال و آرزوی مقدس نائل آمد، بایستی اقداماتی نمود. چیزی که به نظر من می رسد این است و امروزه وظیفه ی هر یکی از ماها است که جلوگیری بکنیم از مداخله ی اجانب به کارهای ایران، خصوصاً جدا بایستی علیه دستجات دزد که به دستکاری ترک ها امروزه حمله می کنند به بعضی از نقاط ایران قیام کرد. این است که خواهشمندم تا رشته ی کار از دست نرفته و در عوض نتیجه ی صحیح، هرج و مرج پیش نیامده، خیالات خودتان را در این باب که آرزوی مقدسی است مرقوم فرمایند. سلام و ادعیه خالصانه ی بنده را قبول فرمایید.

حیدر عمو اوغلی

۲۵ ماه ۱۹۲۱

باکو<sup>۱</sup><sup>۱</sup> دو قهرمان آزادی، ص ۴۳

از میرزا کوچک خان

به حیدرخان

۱۷ نوامبر ۱۹۲۱ (۲۶ آبان ۱۳۰۰ش - ۱۶ ربیع الاول ۱۳۴۰ق)

ابراهیموف بر اساس اسناد آرشیو علمی انستیتوی تاریخ آکادمی علوم آذربایجان خاطر نشان می‌شود که میرزا کوچک خان در نامه مورخ ۱۷ نوامبر ۱۹۲۱ (۲۶ آبان ۱۳۰۰ش - ۱۶ ربیع الاول ۱۳۴۰ق) به حیدرخان، سردار محیی را خائن خطاب نمود و نیز احسان الله خان را یک آدم‌الکی که تمام مشاعر خود را از دست داده معرفی می‌نماید.<sup>۱</sup>

از میرزا کوچک خان

به حیدر عمو اوغلی و کمیته مرکزی دوم

۱۷ اردیبهشت

من تاکتیک‌ها و تزه‌های ... ۶ بهمن ۱۲۹۹ (۲۶ ژانویه ۱۹۲۱) شما را خواندم و سازگاری آنها با دیدگاه‌های انقلابیون محلی مرا بر آن می‌دارد تا آنها را بپذیرم و همان راه را دنبال کنم.<sup>۲</sup>

توجه: اصل این نامه به زبان فارسی منتشر نشده است و سندی هم که در این کتاب به آن ارجاع شده بود در دسترس اینجانب قرار نگرفت.

<sup>۱</sup> پیدایش حزب کمونیست ایران، ص ۲۱۰

<sup>۲</sup> جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران میلاد زخم، ص ۳۹۸

از میرزا کوچک خان

به حیدر عمو اوغلی

تاریخ ۲۷ دی ۱۲۹۹ (۱۷ ژوئن ۱۹۲۱م - ۷ جمادی الاول ۱۳۳۹ق)

در این نامه میرزا کوچک به حیدرخان گوشزد کرده که انگلیسیان با برانگیختن کمونیست ها و جنگلیان علیه یکدیگر، در صدد نابودی آنان می باشند. میرزا با رد اتهامات چپی ها، عدالتی ها، هم فکرا نشان را متعصب و تازه کار خوانده که جنایات خود را بر علیه انقلاب تشخیص نمی دهند و بدون داشتن هدفی، « اتهامات احمقانه به ما.... دشمنان امپریالیسم می زنند.»<sup>۱</sup>

از وزارت امور خارجه

به وزارت داخله

۶ صفر ۱۳۴۰ - ۱۵ میزان ۱۳۰۰ (۹ اکتبر ۱۹۲۱)

وزارت جلیله داخله کپیه وزارت جلیله امور خارجه از تجار آستارا که امروز توسط کشتی از انزلی وارد شده اند اوضاع رشت را به قرار ذیل تقریر می کند: خالو قربان، خالد مراد و حیدر خان عمو اوغلی چند روز پیش به جنگل رفته و هر سه نفر آنها از طرف میرزا کوچک خان در جنگل توقیف و بعد خود میرزا با قوای شخصی، طرف رشت حرکت و بین اکراد خالو و میرزا جنگ سختی شده و بالاخره قوای اکراد مغلوب

<sup>۱</sup> جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران میلاد زخم، ص ۲۹۲

و از شهر خارج و میرزا کوچک خان موفقانه وارد رشت می شود. از تقریر مسافرتی پس از ورود آنها به انزلی مجدداً انتشار یافته، قسمتی از قوای اکراد که در فرونت بوده اند به همراهان خود ملحق و جنگ کنان وارد رشت شده و میرزا نیز شهر را تخلیه نموده ولی جنگ بین اکراد و قوای جنگلی هنوز در اطراف رشت دوام دارد.

۱۵ میزان؛ نمره ۷۴۳

عبدالله<sup>۱</sup>

از سفارت انگلستان - هرمان نورمن

به لرد کرزن

۳ اوت ۱۹۲۱

... یکی از گردانندگان کمیته مذکور در فوق، شخصی است به نام حیدرخان برقی یا عمو اوغلی که تا همین اواخر در باکو فعالیت های فراوانی در جهت اشاعه اصول بالشویسم در بین ایرانی های مقیم آن شهر داشته و در ضمن او کسی است که در تابستان گذشته به عنوان نماینده ایران در کنگره شرق در باکو شرکت کرده است. گزارش های رسیده نشان می دهد: حیدرخان با وجودی که واقعا به مرام کمونیسم اعتقاد دارد ولی از روس ها خوشش نمی آید و معتقد است این مرام جدید باید بدون دخالت روسیه در ایران گسترش یابد. او سوابق فراوانی در فعالیت های انقلابی دارد و از جمله کارهای او با یکی هم دخالت در ماجرای سوء قصد به جان محمدعلی شاه است که در اوائل سال ۱۹۰۸ اتفاق افتاد. معزز الدوله ژنرال کنسول سابق ایران در تفلیس و کسی که در دو هفته آخر کابینه سید ضیاء الدین به عنوان وزیر خارجه ایران

<sup>۱</sup> نهضت جنگل به روایت اسناد وزارت امور خارجه، ص ۲۶۵

برگزیده شده بود اظهار داشته است که: حیدرخان شخص بسیار خطرناکی است و به خاطر اعتقاد فراوان به مرام کمونتیسم و صداقتی که در این راه دارد می تواند از گردنکشان به نام دیگری مثل احسان اله خان و خالو قربان که دو تن از رهبران انقلابی رشت هستند در بین مردم، شخصیت و وجهه به مراتب بیشتری کسب کند...

بنده کمترین

هرمان نورمن<sup>۱</sup>

از حیدر عمو اوغلی

به نریمانوف

تاریخ: اندکی پیش از کشته شدن

ما ضمن قائل شدن احترام عمیق نسبت به شما بمانند رهبر جنبش های انقلابی شرق مظلوم، اعتقاد داریم که شما در آینده نیز راهنمایی های مفصل خود را که ما همیشه آماده پذیرفتن آنها هستیم، از ما دریغ نخواهید ورزید.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> اسناد و خاطره های حیدرخان عمو اوغلی، ص ۴۵ ( به نقل از بایگانی راکد انگلستان)

<sup>۲</sup> حیدر عمو اوغلی در گذر از طوفان ها، ص ۲۷۷



## از مصطفی تاری وردیوف

پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه حیدر عمو اوغلی مسافرت های اروپایی از جمله به آلمان و سوئیس نمود. وی در این مسافرت ها برای تکمیل معلومات فنی خود استفاده کرد و در ضمن همین مسافرتها است که وی فن ساختن بمب و سایر اسلحه و ادواتی که به کار مبارزه انقلابی می خورد آموخته است. در سال ۱۹۰۷ حیدرخان مجدداً به ایران باز می گردد و فعالیت انقلابی خود را در رأس مجاهدین نهضت مشروطیت از سر می گیرد.<sup>۱</sup>

از سید محمد علی جمالزاده

۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۸ / ۶ می ۱۹۶۹ / ۱۸ صفر ۱۳۸۹

مندرج در صفحه ۱۵۳

---

<sup>۱</sup> اسناد و خاطره های حیدرخان عمو اوغلی، ص ۱۷۲

## رابطه حیدرخان با برخی مبارزین دیگر

### کلنل محمد تقی پسیان

نماینده حیدرخان با زحمات فراوان خود را به مشهد رساند تا با کلنل پسیان مذاکره نماید اما هنگامی به مشهد رسید که پسیان کشته شده بود.

### شیخ محمد خیابانی

مع الاسف همان اتفاق قبلی نیز در ارتباط با شیخ محمد خیابانی رخ داد، در آنجا که کربلایی علی حریری به اتفاق چند نفر دیگر همچون دکتر سلام الله جاوید از قره باغ به دیدار شیخ رفتند اما به هنگام ورود به تبریز، شیخ محمد خیابانی شهید و قیام وی سرکوب شده بود.<sup>۱</sup>

### ستارخان

کسروی در کتاب خود پیرامون چگونگی ارتباط حیدرخان و ستارخان می نویسد که حیدرخان به کارهای ستارخان با نظر حسادت و بغض نگریسته و کارشکنی هایی را به انجام می رساند اما عبدالحسین نوائی می نویسد:

این مطلب خلاف واقع است چه کسانی که اکنون زنده اند و قضایای تبریز را به چشم دیده اند این مطلب را تکذیب می کنند بلکه دوستی بی شائبه آنان را در راه یک منظور مشترک می ستایند.<sup>۲</sup>

وی در جایی دیگر می نویسد:

<sup>۱</sup> آذربایجان در ایران معاصر، ص ۱۳۱ / دو قهرمان آزادی، ص ۳۸

<sup>۲</sup> مجله یادگار، ورقی از تاریخ مشروطه، شماره اول و دوم، ص ۴۷

ستارخان به یک نفر دیگر هم معتقد و بلکه تحت تاثیر جاذبه قوی وی قرار گرفته بود و این شخص که حیدرخان عمو اوغلی نام داشت از انقلابیون مسلمان ایرانی الاصل قفقاز و از فداکاران راه مشروطه بود.<sup>۱</sup>

نقد دیگر بر نظر کسروی را کریم طاهر زاده دارد که می نویسد برخلاف گفتار کسروی پیرامون رابطه حیدرخان و ستارخان، رابطه آن دو با یکدیگر خیلی خوب و صمیمانه بوده است. وی منبع اطلاعات کسروی را گفتار و نوشتار مشهدی محمد علیخان می داند که اگرچه آنها را به کلی رد نمی کند اما ورود برخی حدس و گمان های ناشی از بخشی وقایع را در نظرات وی محتمل می داند.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> فتح تهران، ص ۱۸۴ و ۱۸۵

<sup>۲</sup> قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، ص ۴۳۷

## حیدر عمو اوغلی و اشخاص هم نام

در دوران حیات حیدر عمو اوغلی علاوه بر اینکه خود وی از اسامی و القاب مختلفی بهره می گرفت (به عنوان مثال در کارخانه برق تهران با نام مستعار مشهدی محمد فعالیت داشته<sup>۱</sup>)، افراد متعددی نیز با نام عمو اوغلی و یا حیدر خان حضور داشته اند که در هنگام مطالعه منابع تاریخی می بایست به وجوه تمایز ایشان با یکدیگر توجه شود. افرادی نظیر:

**مشهدی محمد عمو اوغلی:** وی از عوامل بمب اندازی به محمدعلی شاه بود.

**محمد عمو اوغلی:** از مبارزانی بود که در تبریز کشته شد.

**حیدر عمو اوغلی دوم:** او تا پای دار صمدخان شجاع الدوله رفت اما در نهایت بخشیده شد، تبعید گردید و در نهایت نام فامیلی عظیمی را دارا می شود.

**آقا عمو اوغلی:** از آزادیخواهان مشروطه بود که پس از روی کار آمدن صمدخان شجاع الدوله، یک سال و نیم در خرابه ای پنهان شده بود و در آنجا روزگار را سپری کرده بود.<sup>۲</sup>

**حیدرخان (برادر کارا خان):** در خاطرات احسان الله خان در جایی از حیدرخان به همراه کارا خان یاد نموده که در پراوتز با عبارت دو برادر مشخص شده است که ایشان شخصی به غیر از حیدر عمو اوغلی بوده:

<sup>۱</sup> مجله دنیا، سال چهاردهم، شماره ۱، ص ۱۱۵

<sup>۲</sup> دیدار با همرمز ستارخان، ص ۱۷۷-۱۸۱

اما کوچک خان از کوه گذشته خود را به لیل می رساند. در اینجا با حیدرخان و کارا خان (دو برادر) بر می خورند که با شش تن از رفقای مسلح خود بودند.<sup>۱</sup>

**حیدرخان امیر تومان:** شخص دیگری که مسمی به حیدرخان بود، حاجی حیدرخان امیر تومان می باشد که در روزگار حیدرخان عمو اوغلی زندگانی و فعالیت سیاسی داشت.<sup>۲</sup>

**حیدرخان:** در کتاب «پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت» از اخراج برخی دموکرات ها از تهران یاد می کند که از آن جمله رسول زاده و دو تن از مجاهدین به نام حیدرخان و یار محمد خان بوده اند که در آنجا خاطر نشان می شود حیدرخان با حیدر عمو اوغلی یکی نمی باشند و اشاره به فرد دیگری است<sup>۳</sup> اما چنانکه برخی گفته اند<sup>۴</sup> قول صحیح همین است که حیدرخان، همان حیدر عمو اوغلی می باشد.

<sup>۱</sup> اسناد تاریخ جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، ج ۳، ص ۳۳۸

<sup>۲</sup> تاریخ انقلاب آذربایجان و خوانین ماکو، ص ۴۰

<sup>۳</sup> پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، ص ۳۰۴

<sup>۴</sup> نهضت مشروطیت ایران و نقش آزادیخواهان جهان، ص ۲۷ / تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۳۶۷



## منابع

آخوند خراسانی به روایت اسناد، علی ططری و فاطمه ترک چی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۰.

آزادلیق قهرمانی، علی شمیده، تبریز، دالغا، ۱۳۵۰ش/۱۹۷۲م.

آزاده گمنام و خاطرات کاظم شاهرخی، نصرت الله فتحی، تهران، بی جا، ۱۳۳۴.

آذربایجان در ایران معاصر، تورج اتابکی، ترجمه: محمد کریم اشراق، تهران، توس، ۱۳۷۶.

اخبار خراسان در مطبوعات دوره قاجار، سید مهدی سید قطبی، مجمع ذخائر اسلامی، ج ۲، قم، ۱۳۹۸.

انجمن های سری در انقلاب مشروطیت، اسماعیل رائین، انتشارات جاویدان، تهران، ۲۵۳۵.

انقلاب مشروطه ایران، ژانت آفاری، ترجمه رضا رضایی، بیستون، تهران، ۱۳۸۵.

انقلاب مشروطیت ایران، محمد اسماعیل رضوانی، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۲۵۳۶.

انقلاب مشروطیت ایران، نیروها و هدفها، بیژن جزنی، پاریس، ۲۰۰۹.

انقلاب مشروطیت ایران، م.س. ایوانف، ترجمه: آذر تبریزی، تهران، شبگیر:ارمغان، ۱۳۵۷.

انقلاب ایران، ادوارد برون، ترجمه: احمد پژوه، تهران، کانون معرفت، بی تا.

ایران بین دو انقلاب، یرواند آبراهامیان، ترجمه: احمد گل محمدی، محمد ابراهیم فتاحی، نشر نی، تهران، ۱۳۸۴.

ایران در عصر پهلوی، مصطفی الموتی، ج ۹، لندن، پکا، ۱۳۷۰.

ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸، احمدعلی سپهر، تهران، ۱۳۳۶.

ایران شناسی در ژاپن، هاشم رجب زاده و کینجی ائورا، ج ۱، تهران، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹.

اسناد تاریخ جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، دستمالچی و شاکری، پادزهر، تهران، بی تا.

اسناد و خاطره های حیدرخان عمو اوغلی، اسماعیل رائین، بی جا، ۱۳۵۸ش.

اسناد تاریخ جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، ج ۳، تهران، علم، ۱۳۵۹.

اسناد تاریخ جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، ج ۲۰، تهران، پادزهر، بی تا.

اختناق ایران، مورگان شوستر، ترجمه: ابوالحسن موسوی شوشتری، تهران، بنگاه مطبوعاتی صفیعلی شاه، ۱۳۴۴.

اوراق تازه یاب مشروطیت، ایرج افشار، تهران، جاویدان، ۱۳۵.



برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت، رحیم نامور، صوفیه بلغارستان، ۱۳۵۲.

بلشویک ها و نهضت جنگل، موسی پرسیتس، ترجمه: حمید احمدی، تهران، شیرازه، ۱۳۷۹.

بیگانه ای در کنار کوچک خان، یان کولارژ، ترجمه: رضا میرچی، تهران، نشر و پژوهش فرزاد روز، ۱۳۸۴.

پیدایش حزب کمونیست در ایران، ت. ا. ابراهیموف، ترجمه ر. رادنی، تهران، گوش، ۱۳۶۰.

پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، منصوره اتحادیه، تهران، نشر گستره، ۱۳۶۱.

پیشینه های اقتصادی سیاسی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دموکراسی در آن عهد، خسرو شاکری، تهران، اختران، ۱۳۸۴.

تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۴۴.

تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، ج ۲، تهران، بی نا، ۱۳۲۰.

تاریخ مختصر احزاب سیاسی، محمد تقی بهار، ج ۱، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۷.

تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، ج ۵، پیکان، تهران، ۱۳۷۷.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، ج ۱ و ۲، امیرکبیر، تهران، ۲۵۳۷.

- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملک زاده، ج ۶ و ۷، تهران، علمی، ۱۳۷۳.
- تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز، محمدباقر ویجویه، تهران، امیر کبیر، ۲۵۳۵.
- تاریخچه و تحلیل روزنامه های آذربایجان ۱۲۳۰-۱۳۸۰، موسی مجیدی، تهران، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۲.
- تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، سپهر ذبیح، ترجمه: محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، موسسه مطبوعاتی عطائی، ۱۳۶۴.
- تاریخ رضائیه، احمد کاویان پور، تهران، آسیا، ۱۳۴۴.
- تاریخ انقلاب آذربایجان و خوانین ماکو، محمد رحیم نصرت ماکوئی، قم، علمیه، بی تا.
- تاریخ خوی، محمد امین ریاحی، تهران، توس، ۱۳۷۲.
- تاریخ انقلاب ایران، محمد عباسی، تهران، شرق، ۱۳۵۸.
- تاریخ انقلاب جنگل، محمد علی گیلک (خمامی)، رشت، گیلکان، ۱۳۷۱.
- تاریخ صد ساله احزاب و سازمان های سیاسی ایران، یونس پارسا بناب، ج ۱، واشنگتن، راوندی، ۱۳۸۳.
- تاریخ یکصد سال صنعت برق ایران، محمد اسماعیل بانکیان تبریزی، تهران، فردوس، ۱۳۸۴.
- جنبش آزادیستان شیخ محمد خیابانی، عبدالحسین ناهیدی آذر، تبریز، اختر، ۱۳۷۹.

جنبش جنگل و میرزا کوچک خان، سید محمد تقی میر ابوالقاسمی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۷.

جنبش میرزا کوچک خان بنا بر گزارش های سفارت انگلیس در تهران، غلامحسین میرزا صالح، تهرانف تاریخ ایران، ۱۳۶۹.

چکیده انقلاب حیدرخان عمو اوغلی، رحیم رضا زاده ملک، تهران، بی جا، بی تا.

حماسه ستارخان، عباس پناهی ماکوئی، ترجمه: کیخسرو کشاورزی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۹.

حیات یحیی، یحیی دولت آبادی، ج ۲، تهران، عطار: فردوسی، ۱۳۶۱.

حیات یحیی، یحیی دولت آبادی، ج ۳، تهران، عطار: فردوسی، ۱۳۶۲.

حیدر عمو اوغلی در گذر از طوفان ها، رحیم رئیس نیا، دنیا، ۱۳۶۰.

خاطرات سید علی محمد دولت آبادی، تهران، ایران و اسلام، فردوسی، ۱۳۶۲.

خاطرات محمود وصال، هما وصال، باشگاه ادبیات، ۱۳۹۶.

خاطرات و اسناد مستشارالدوله صادق، ایرج افشار، ج ۲، تهران، ایران و اسلام، فردوسی، ۱۳۶۲.

خاطرات و خطرات، مهدیقلی هدایت مخبرالسلطنه، تهران، رنگین، ۱۳۲۹.

خاطرات و ملاحظات سید علی محمد دولت آبادی، ایرج افشار، تهران، سخن، ۱۳۸۸.

- دفتر اسناد، مشهد، سازمان کتابخانه ها موزه ها و اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۱.
- دیوان میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی، عارف قزوینی، به کوشش شفق، چاپ اول، برلین، مشرقی، ۱۳۴۲ق / ۱۹۲۴م
- دو سال روابط محرمانه احمدشاه و سفارت شوروی، رضا هروی بصیرالدوله، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۲.
- دولت های ایران از آغاز مشروطیت تا اولتیماتوم، عبدالحسین نوائی، بابک، تهران، ۲۵۳۵
- دو مبارز جنبش مشروطه، رحیم رئیس نیا و عبدالحسین ناهید، تهران، آگاه، ۲۵۳۵
- دو قهرمان آزادی، سلام الله جاوید، بی جا، بی نا، بی تا.
- دیدار هم‌رزم ستارخان، نصرت الله فتحی (آتشباک)، تهران، گوتنبرگ، ۱۳۵۱.
- دیوان ابوالقاسم لاهوتی، به کوشش احمد بشیری، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۸.
- ده نفر پیشتاز، ابراهیم صفائی، بی جا، بی نا، ۱۳۵۷.
- روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران، احمد تمجید السلطان تفرشی حسینی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۶.
- روزنامه خاطرات عین السلطنه، قهرمان میرزا سالور عین السلطنه، تهران، اساطیر، ۱۳۷۴.
- زندگانی و آثار بهار، احمد نیکو همت، ج ۱ و ۲، تهران، گروه انتشاراتی آبادی، ۱۳۶۱.

زندگانی ملک المتکلمین، مهدی ملکزاده، تهران، شرکت نسبی علی اکبر علمی و شرکاء، ۱۳۲۵.

زندگی طوفانی (خاطرات)، سید حسن تقی زاده، فردوس، تهران، ۱۳۷۹.

سردار جنگل، ابراهیم فخرائی، جاویدان، تهران، ۱۳۵۷.

ستار خان و جنبش آذربایجان، نریمان حسن زاده، ترجمه پرویز زارع شاهمرسی، تهران، شیرازه، ۱۳۸۶.

شرح حال رجال ایران قرن های ۱۲ و ۱۳ و ۱۴، ج ۱، مهدی بامداد، تهران، گلشن، ۱۳۷۱.

شوروی و جنبش جنگل، گریگور یقیکیان، تهران، اختران، ۱۳۸۶.

عزیر و دو انقلاب، رحیم رئیس نیا، تهران، چاپار، ۱۳۵۷.

فتح تهران، عبدالحسین نوائی، تهران، بابکف ۲۵۳۶.

فرهنگ احزاب و جمعیت های سیاسی ایران، محسن مدیر شانه چی، نگاه معاصر، تهران ۱۳۸۴،

فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، فریدون آدمیت، تهران، گستره، ۱۳۹۴.

قباله تاریخ، ایرج افشار، تهران، طلایه، ۱۳۶۸.

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس، صمد سرداری نیا، تبریز، اختر، ۱۳۸۸.

قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، کریم طاهر زاده بهزاد، اقبال، تهران، ۱۳۹۰ و ۱۳۶۳.

قیام آذربایجان و ستارخان، اسماعیل امیر خیزی، تبریز، کتابفروشی تهران، بی تا.

قیام جنگل، میرزا اسماعیل جنگلی، تهران، جاویدان، ۱۳۵۷.

قیام کلنل محمدتقی خان پسیان در خراسان، س. علی آذری، تهران، بنگاه مطبوعاتی صفیعلیشاه، ۱۳۴۴

کتاب آبی (گزارش های محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران)، احمد بشیری، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳.

کتاب نارنجی (گزارش های سیاسی وزارت امور خارجه روسیه تزاری درباره انقلاب مشروطه ایران) ج ۱، ترجمه: حسین قاسمیان، تهران، نور، ۱۳۶۷.

کتاب گیلان، گروه پژوهشگران، تهران، ۱۳۷۴.

کمیته مجازات و خاطرات عماد الکتاب، محمد جواد مرادی نیا، تهران، اساطیر، ۱۳۸۴.

گزارش هایی از انقلاب مشروطیت ایران، محمد امین رسول زاده، ترجمه: رحیم رئیس نیا، تهران، شیرازه، بی تا.

مردی از جنگل، احمد احرار، تهران، نوین، ۱۳۶۱.

مدارس جدید در دوره قاجاریه بانیان و پیشروان، اقبال قاسمی پویا، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷.

مجلس و انتخابات از مشروطه تا پایان قاجاریه، منصوره اتحادیه (نظام مافی)، نشر تاریخ

ایران، تهران، ۱۳۷۵

مجلس شورای اسلامی ملی (دوره های بیست و یکم تا بیست و چهارم)، محمد مروار،

مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۶.

مشروطه سازان، محمدعلی سفری، تهران، علمی، ۱۳۷۰.

جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران میلاد زخم، خسرو شاکری،

تهران، اختران، ۱۳۸۶.

چکیده انقلاب حیدرخان عمو اوغلی، رحیم رضا زاده ملک، تهران، بی تا، بی جا.

نامه های مشروطیت و مهاجرت، ایرج افشار، تهران، قطره، ۱۳۸۶.

نامه های ملک الشعراء بهار، علی میر انصاری، تهران، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران،

۱۳۷۹.

نظم و نظمیة در دوره قاجار، مرتضی سیفی فمی تفرشی، تهران، یساولی، ۱۳۶۲.

نهضت جنگل به روایت اسناد وزارت امور خارجه، به کوشش رقیه سادات

عظیمی، تهران، وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۷۷.

نهضت جنگل زمینه های اجتماعی، شاپور رواسانی، تهران، دفتر پژوهش های فرهنگی،

۱۳۸۱.

نهضت جنگل و معین رعایا (حسن خان آلیانی)، شاهپور آلیانی، تهران، میثا، ۱۳۷۵.

نهضت مشروطیت ایران و نقش آزادیخواهان جهان، سلام الله جاوید، بی جا، بی نا،  
۱۳۵۲

نهضت میرزا کوچک خان جنگلی، شاپور رواسانی، تهران، چاپ آشنا، ۱۳۶۳.

یادداشت های سید محمد طباطبایی از انقلاب مشروطیت ایران، حسن طباطبایی، تهران،  
نشر آبی، ۱۳۸۱.

یکصد سال تاریخ صنعت برق خراسان، غلامرضا سوالونی، حسین نجاتی باغدار، اسداله  
قربانی، مشهد، قاف مشهدالرضا، ۱۳۸۷.

## روزنامه ها

ادب / سال ۱ / شماره ۴۲ / ۲۵ جمادی الثانی ۱۳۱۹ق

ادب / سال ۳ / شماره ۱۰ / ۲۷ ذیقعدہ ۱۳۲۰ق

ایران / شماره ۱۰۲۹ / ۷ ذیقعدہ ۱۳۲۰ ق

ایران ما، یک شنبه، ۷ اسفند ۱۳۲۸ / ۲۶ فوریه ۱۹۵۰.

حبل المتین / سال ۹ / شماره ۱۰ / ۴ رمضان ۱۳۱۹ق

حبل المتین / سال ۱۰ / شماره ۳۴ / ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۲۱ق

صور اسرافیل / سال اول / شماره ۲۵ / ۹ صفر ۱۳۲۶ق

صور اسرافیل / ۲۶ رجب ۱۳۲۵ ق



مکافات / سال اول / شماره ۵ / ۲۴ صفر ۱۳۲۷ق

شجاعت/ شماره ۹ / ۱۴ مرداد ۱۳۳۲

ویشکا / شماره ۱۱ (۱۲۵۴۹) / ۱۴ ژانویه ۱۹۷۲م.

ویشکا / شماره ۱۴۷ (۱۲۶۸۵) / ۲۴ ژون سال ۱۹۷۲م.

کارگر باکویی / شماره ۱۱ (۱۶۳۴۸) / ۱۴ ژانویه سال ۱۹۷۲م.

طلوع شرق / شماره ۲۰۷ (۱۴۳۶۰) / ۳ سپتامبر ۱۹۷۲م.

### مجله ، مقاله و فصلنامه

احزاب سیاسی در ایران، شورای پژوهشگران بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، ویژه نامه یاد، نشریه بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، سال چهاردهم، بهار و تابستان ۱۳۷۸ و پاییز و زمستان ۱۳۷۸.

مجله آینده، سال هشتم، شماره ۱۱، بهمن ۱۳۶۱.

مجله یادگار، عباس اقبال، سال سوم، شماره پنجم، دی ماه ۱۳۲۵ش / محرم - صفر ۱۳۶۶.

مجله یادگار، سال سوم، شماره هشتم، فروردین ۱۳۲۶ش / ربیع الثانی - جمادی الاولی ۱۳۶۶ق.

مجله یادگار، سال پنجم، شماره دهم، خرداد ۱۳۲۸ش / رجب - شعبان ۱۳۶۸ق.

- مجله یادگار، سال پنجم، شماره اول و دوم، شهریور-مهرماه ۱۳۲۷
- مجله یادگار، ورقی از تاریخ مشروطه، شماره اول و دوم.
- مجله دنیا، سال یازدهم، شماره ۴ (شماره ۱ سال دوازدهم)، زمستان ۱۳۴۹ و بهار ۱۳۵۰.
- مجله دنیا، سال دهم، شماره ۳، پاییز ۱۳۴۸.
- مجله دنیا، سال چهاردهم، شماره ۱، ۱۳۵۲.
- مجله دنیا، دور دوم، سال سوم، شماره ۴، زمستان ۱۳۴۱.
- گیله وا، سال یازدهم، شماره ۶۸، مهر-آبان ۱۳۸۱.
- گیله وا، سال شانزدهم، شماره ۹۵، مرداد و شهریور ۱۳۸۶.
- گیله وا، سال شانزدهم، شماره ۹۸، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۷.
- گیله وا، سال هفدهم، شماره ۱۰۱، آبان-آذر ۱۳۸۷.
- فصلنامه رایزنی فرهنگی ج.ا.ایران در تاجیکستان، قهار رسولیان، رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان، پاییز ۱۳۸۷.
- مجله خوی نگار، شماره ۳۷، آبان ۱۳۹۲.
- تاریخ معاصر ایران، رزیتا میری، اسناد تصویری: سفر شاهان قاجار به فرنگ، زمستان ۱۳۷۶، شماره ۴.

پیام بهارستان، آرامگاه های گیلان، شهرام آقایی پور، دوره دوم، سال سوم - شماره ۱۱ ،  
بهار ۱۳۹۰.